



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

سرگذشت آسمانی و زمینی

# شیطان



محمد امینی گلستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سرگذشت آسماني و زميني شيطان

نويسنده:

محمد اميني گلستاني

ناشر چاپي:

مolf

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۰	سرگذشت آسمانی و زمینی شیطان
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	شناسنامه
۱۳	فهرست موضوعات
۲۰	مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
۲۵	تالیفات چاپ شده از مؤلف
۳۰	کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف
۳۴	پیشگفتار
۴۲	سوال چرا خداوند بدیها را خلق کرده است؟
۴۶	علت تسلط شیطان بر انسان چیست؟
۵۶	میزان نفوذ شیطان در انسان
۶۱	مطالبي در تفسير آیات سوره های بقره و آل
۶۱	اشاره
۶۱	آیات سوره مبارکه بقره
۶۱	اشاره
۶۲	آدم در بهشت
۶۴	نکته ها :
۶۴	۱- چرا ابليس مخالفت کرد؟
۶۶	۲- آیا سجده برای خدا بود يا آدم؟
۷۱	نکته ها :
۷۱	۱- بهشت آدم کدام بهشت بود؟
۷۳	۲- گناه آدم چه بود؟

- ۷۶ ..... ۳-مقایسه معارف قرآن با تورات
- ۸۱ ..... ۴-مقصود از شیطان در قرآن چیست؟
- ۸۴ ..... ۵-خدا چرا شیطان را آفرید؟
- ۸۶ ..... آیات سوره مبارکه أعراف
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۷ ..... ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس
- ۹۲ ..... نخستین قیاس، قیاس شیطان بود
- ۹۸ ..... پاسخ یک سؤال
- ۱۰۴ ..... نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود!
- ۱۰۷ ..... فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان
- ۱۱۱ ..... فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم
- ۱۱۵ ..... آفرینش انسان
- ۱۲۵ ..... نکته ها :
- ۱۲۵ ..... ۱- تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختیها
- ۱۲۹ ..... ۲- شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد؟
- ۱۳۰ ..... ۳- درهای جهنم!
- ۱۳۱ ..... ۴- گِل تیره و روح خدا
- ۱۳۳ ..... ۵- جان چیست؟
- ۱۳۶ ..... ۶- قرآن و خلقت انسان
- ۱۳۹ ..... دلایل طرفداران تکامل
- ۱۴۰ ..... پاسخهای طرفداران ثبوت انواع
- ۱۴۳ ..... فرضیه تکامل و مساله خداشناسی
- ۱۴۶ ..... قرآن و مساله تکامل
- ۱۵۱ ..... ابلیس فرشته بود و یا جن؟
- ۱۵۲ ..... آیه سوره کهف
- ۱۵۲ ..... اشاره

- ۱۵۲ ..... ابلیس (شیطان) از آجته بود
- ۱۵۸ ..... نکته ها :
- ۱۵۸ ..... ۱- آیا شیطان فرشته بود ؟
- ۱۶۸ ..... ۲- گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد
- ۱۷۱ ..... پیشینه خلقت جن وشیطان:
- ۱۷۲ ..... پیشینه شیطان قبل از تمرد وچگونگی راهیابی او
- ۱۷۸ ..... اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه السلام:
- ۱۸۱ ..... شیطان وقالب گلی آدم:
- ۱۸۳ ..... شیطان سجده نمی کند:
- ۱۸۶ ..... چگونه شیطان داخل بهشت شد؟
- ۱۹۱ ..... شیطان چگونه آدم وحوارافریب داد؟
- ۱۹۹ ..... یک شبهه:
- ۲۰۰ ..... منبرشکسته و سوخته و به رو افتاده شیطان:
- ۲۰۱ ..... اشتباه شیطان:
- ۲۰۷ ..... سجده کردن برای خداست،
- ۲۱۲ ..... شیطان مزد عمل درخواست می کند:
- ۲۱۸ ..... دشمن آشکار و خطرناک
- ۲۲۱ ..... در خواست های آدم علیه السلام از خداوند در
- ۲۲۵ ..... مدت عبادت ابلیس
- ۲۲۸ ..... غرور فرصت طلایی توبه را از شیطان گرفت!
- ۲۳۲ ..... نابودی این همه عبادت با یک نافرمانی
- ۲۳۳ ..... داستان شیطان با یکی از پیروانش
- ۲۳۵ ..... چرا توبه شیطان قبول نشد؟!
- ۲۳۶ ..... دعا برای عاقبت بخیری
- ۲۳۹ ..... ماجرای بلعم باعورا
- ۲۳۹ ..... بلعم باعورا که بود ؟

- ۲۴۰ ..... شرح داستان
- ۲۴۶ ..... یاد کرد قرآن از بلعم بن باعورا
- ۲۴۹ ..... انحراف عابد بنی اسرائیل
- ۲۵۳ ..... نیازهای مادی شیطان :
- ۲۵۶ ..... شیطان در تأمین نظرات خود پای فشاری می کند:
- ۲۵۸ ..... شیطان کافر اول :
- ۲۶۱ ..... چرا شیطان خود را از رحمت الهی دور ساخت :
- ۲۶۸ ..... سبب مهلت دادن به شیطان چه بود؟! :
- ۲۶۸ ..... اشاره
- ۲۶۹ ..... الف) خداوند:
- ۲۷۴ ..... ب) انسان:
- ۲۷۶ ..... ج) شیطان
- ۲۸۳ ..... چکیده مطالب و گفتار اینست که:
- ۲۸۶ ..... اولین نوحه ورقص شیطان:
- ۲۸۶ ..... شیطان در چند جا زوزه کشید .:
- ۲۹۲ ..... ازدواج شیطان :
- ۲۹۶ ..... نام فرزندان شیطان:
- ۳۰۴ ..... آدم فرزند شیطان خناس رامیخورد !!
- ۳۱۴ ..... فلسفه وجودی شیطان چیست ؟
- ۳۱۶ ..... پنج چیزی که محتضر هنگام مرگ می بیند
- ۳۲۰ ..... دیدنی های در حال احتضار
- ۳۲۰ ..... فرشته ها
- ۳۲۰ ..... اشاره
- ۳۲۱ ..... الف) فرشته مرگ
- ۳۲۴ ..... ب) فرشتگان ثبت اعمال
- ۳۲۶ ..... ج) فرشتگان موکل رزق، آشامیدنی ها و نفس ها



۳۲۷ ..... (د) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیه السلام)

۳۳۱ ..... (ه) بهشت و جهنم

۳۳۳ ..... شیطان

۳۳۴ ..... مال، فرزندان و اعمال

۳۳۸ ..... منابع و مدارک کتاب

۳۴۳ ..... درباره مرکز

## سرگذشت آسمانی و زمینی شیطان

### مشخصات کتاب

نام کتاب: سرگذشت آسمانی و زمینی شیطان

نام مؤلف: محمد امینی گلستانی

ناشر: مؤلف

تعداد صفحات: 333 ص

تلفن مؤلف: همراه 09132793915

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: چاپ نشده

قطع: جیبی

تیراژ: ...

چاپخانه: سپهر قم

ص: 1

اشاره

سرگذشت آسمانی و زمینی شیطان

محمد امینی گلستانی

ص: 2

نام کتاب: سرگذشت آسمانی و زمینی شیطان

نام مؤلف: محمد امینی گلستانی

ناشر: مؤلف

تلفن مؤلف: همراه 09132793915

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: چاپ نشده

قطع: جیبی

تیراژ: ...

چاپخانه: سپهر قم

ص: 3

## فهرست موضوعات

محمد امینی گلستانی 1

شناسنامه 4

نام کتاب: سرگذشت آسمانی و زمینی شیطان 4

فهرست موضوعات 5

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب 12

تالیفات چاپ شده از مؤلف. 17

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 22

13 - متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان 25

پیشگفتار 26

سرگذشت شیطان در آسمان و زمین 28

سوال چرا خداوند بديها را خلق کرده است ؟ 34

پاسخ: 34

آیا خلق این دنیا با این وصف، معقول است ؟ آیا لازم است 37

ص: 4

علت تسلط شیطان بر انسان چیست؟ 38

پاسخ: در جهان بینی اسلامی اساساً جهان و موجودات جهان به 39

میزان نفوذ شیطان در انسان 48

مطالبی در تفسیر آیات سوره های بقره و آل عمران و اعراف و کهف 52

در باره آدم و شیطان 53

آیات سوره مبارکه بقره 53

آدم در بهشت 54

نکته ها : 56

1- چرا ابلیس مخالفت کرد؟ 56

2- آیا سجده برای خدا بود یا آدم؟ 58

نکته ها : 63

1- بهشت آدم کدام بهشت بود؟ 63

2- گناه آدم چه بود؟ 65

3- مقایسه معارف قرآن با تورات 68

ص: 5

4- مقصود از شیطان در قرآن چیست ؟ 73

آیات سوره مبارکه اعراف 77

نخستین قیاس ، قیاس شیطان بود 83

پاسخ یک سؤال 90

نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود! 96

فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان 99

فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم 103

آفرینش انسان 107

نکته ها : 117

1- تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختیها است 117

2- شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد ؟ 121

3- درهای جهنم! 121

4- گِلِ تیره و روح خدا . 123

5- جانّ چیست ؟ 125

6- قرآن و خلقت انسان . 128

دلایل طرفداران تکامل . 131

ص: 6

پاسخهای طرفداران ثبوت انواع 132

فرضیه تکامل و مساله خداشناسی 135

قرآن و مساله تکامل 138

ابلیس فرشته بود و یا جن ؟ 143

آیه سوره کهف 143

نکته ها : 150

1- آیا شیطان فرشته بود ؟ 150

آیات سوره انعام 153

وسوسه های شیطانی 154

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد : 156

2- گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد 160

پیشینه خلقت جن و شیطان: 162

پیشینه شیطان قبل از تمرد و چگونگی راهیابی 164

او به محفل فرشتگان : 164

اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه السلام: 170

شیطان و قالب گلی آدم: 173

ص: 7



شیطان سجده نمی کند: 175

چگونه شیطان داخل بهشت شد؟ 178

شیطان چگونه آدم و حواری فریب داد؟ 183

یک شبهه: 190

منبر شکسته و سوخته و به رو افتاده شیطان: 192

اشتباه شیطان: 193

سجده کردن برای خداست، 199

شیطان مزد عمل درخواست می کند: 204

دشمن آشکار و خطرناک 210

در خواست های آدم علیه السلام از خداوند 213

در مقابل درخواستهای شیطان : 213

مدت عبادت ابلیس 217

غرور فرصت طلایی توبه را از شیطان گرفت! 220

نابودی این همه عبادت با یک نافرمانی 223

داستان شیطان با یکی از پیروانش 225

چرا توبه شیطان قبول نشد؟! 227

ص: 8

دعا برای عاقبت بخیری 228

ماجرای بلعم باعورا 231

شرح داستان 231

یاد کرد قرآن از بلعم بن باعورا 238

انحراف عابد بنی اسرائیل 241

نیازهای مادی شیطان : 245

شیطان در تأمین نظرات خود پای فشاری می کند: 248

شیطان کافر اول : 250

چرا شیطان خود را از رحمت الهی دور ساخت : 253

سبب مهلت دادن به شیطان چه بود؟! 260

چکیده مطالب و گفتار اینست که: 275

اولین نوحه ورقص شیطان: 277

شیطان در چند جا زوزه کشید.: 278

ازدواج شیطان : 283

نام فرزندان شیطان: 288

آدم فرزند شیطان خناس رامیخورد !! 296

ص: 9

سوال: 299

پاسخ 299

فلسفه وجودی شیطان چیست ؟ 306

پنج چیزی که محتضر هنگام مرگ می بیند 308

دیدنی های در حال احتضار 312

فرشته ها 312

الف) فرشته مرگ 313

ب) فرشتگان ثبت اعمال 316

ج) فرشتگان موکل رزق، آشامیدنی ها و نفَس ها 318

د : پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیه السلام) 319

ه: بهشت و جهنم 323

شیطان 325

مال، فرزندان و اعمال 326

منابع و مدارک کتاب 330

ص: 10

## مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب

نام: محمد

نام خانوادگی: امینی گلستانی

شش 15

فرزند: حاج سردار مرحوم

کشور: ایران

استان: اردبیل.

تخصص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ.

تالیفات (43).

تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه).

استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهم روستای گلستان در 30

ص: 11

کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملانی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوزانی و غیرهم) استفاده نمودم، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمد علی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نمودم. و در تاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که

ص:12

آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نمودم. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشتم. مانند:

1 - مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

2 - احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4 - تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشتم و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغات اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه دادم.

ص: 13

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شدم و پس از پیروزی انقلاب. در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشتم. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شدم. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در بلوارامین خانه پشت صدا و سیما ساکن شدم.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در آن سال یک روز بعد از زلزله از خود را از قم همراه پسر حسین به گلستان (زادگاهم) رساندم 77 نفر زن و مرد و کوچک و بزرگ، زیر آوار را با کمک مردم، بیرون می آوردند و به قریه نیار نزدیک اردبیل برده و غسل داده و کفن کرده می آوردند و

من نماز میت خوانده دفن می کردیم و من در برف و کولاک و توی چادر اشعار (آغلار ساوالان) را سروده و نام از دست رفتگان را در شعر گنجانده و به یادگار گذاشتم.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان علیه السلام که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاری های آن را انجام دادم.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه دادم از جمله.

1 - مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الآن مورد استفاده مردم محل و ده ها هزار مسافر شهر توریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و درمانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع نمایم انشاء الله.

ص:15



2- در زادگاهم روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین علیه السلام را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساندم.

3- در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی اردبیل احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4- احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5- با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمودم.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانم.

**تالیفات چاپ شده از مؤلف.**

ص: 16

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیر ی 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی و اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

3- از مباحثه تا عاشورا - در یک جلد وزیر ی 684 صفحه در باره مباحثه رسول خدا 6 با نصارای نجران و سرانجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام

فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی مطالب جالب و مفید فراوان می باشد.

4- والدین دو فرشته جهان آفرینش -

در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5- آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه.

کتایبست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6- کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب

ص: 18

قسمت مهمی از پیشگونیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستنی من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بیت فی ذلک الزمان الا و فیه شیطاناً اریل).

کلمه اریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی:

زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمّه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد)های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جائی مدفون شده بود و نه از گنبد حرمها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها يتزوج الرجال بالرجال و يتزوج النساء بالنساء، و روایت لعن الله المتشبهین من الرجال

بالتّساء و المتشبهات من التّساء بالرجال در باره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگویی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نوآوری زیاد می باشد.

7- آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقعی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر از نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8- 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقعی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9- فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره

ص: 20

این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساساً قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10- گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11- ولایت شرط قبولی اعمال در باره ولایت امیر مؤمنان و اولاد طاهرینش علیهم السلام و آیات و روایا مربوط به آن از سنتی و شیعه، درج گردیده.

### **کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف**

1- آیا و چرا - درباره زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خود آنان در باره امیر مؤمنان و فاطمه زهراء علیهما السلام و به زیر سؤال بردن آنها در عمل نکردن به این دلایلها و اسناد خودشان.

ص: 21

2- 600 مجلس سخنرانی مذهبی از منبرهای 55 ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3- رحمت واسعه - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها. این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4- شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5- عتبات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از

انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6- خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7- دعای عرشیان بفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام .

8- نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9- مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10- مرزخوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11- نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های

ص: 23



گوناگون به صورت کَشکول.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهایی درباره وی.

13 - متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون 3 جلد.

14- 160 مقالات و یاد داشتهای من در انترنت در دو جلد که در پایگاه اندیشوران حوزه (نور) پخش می گردد و ادامه دارد.

15 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان

16 - هیچکدام از مادران 14 معصوم، بیوه نبود.

این کتاب در اصل پاسخ به آنان که غیر از عایشه 17 یا 21 ساله هنگام ازدواج را 7 ساله قلمداد نموده و می گویند تنها عایشه زن باکره رسول خدا بود در حالی که زن اول آن حضرت (خدیجه کبری 25 ساله و باکره بود) و بیان مدارک قوی این گفتار.

17 - شرح دعاهای روزانه ماه مبارک رمضان که از طرف حوزه قم هر روز در انترنت، پخش شد.

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

ص:24

1- در این کتاب در باره سرگذشت آسمانی و زمینی و علت به وجود آمدن شیطان و عبادت چندین هزارسال او در آسمانها و طرد شدن او از درگاه ربوبی با تکبر به سجده نکردن به آدم و اینکه چرا ما اولاد آدم علیه السلام در دست او اسیر گشته ایم و اندازه نفوذ او برنسل آدم و آیا او از ابتداء شر آفریده شده یا مسائل دیگر او را از آسمان هفتم بعد از هفت هزار سال عبادت به پائین کشید و بیچاره نمود و مسائل فراوان دیگر که مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

2- در این کتاب قسمتی از مطالب را از سایت های متفرق آورده ام که در آخر کتاب به منابع آنها اشاره کرده ام .

3- از مطالعه کنندگان عزیز استدعا دارد مطالب این کتاب را با

ص: 25

دقت مرور کنند چون با فشردگی آورده شده است تا عزیزان و بزرگواران، حوصله مطالعه آنرا داشته باشند.

4- باید دانست که شیطان اسم عام ( اسم جنس ) است ، در حالی که ابلیس اسم خاص ( علم ) می باشد ، و به عبارت دیگر شیطان به هر موجود مودبی و منحرف کننده و طاغی و سرکش ، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند ، و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است .

ص:26

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين، والصّـلـوـه والسّـلام على سيّد الانبياء والمرسلين و خاتم التّـبـيـيـن ابى القاسم محمد صلى الله عليه وآله وسلّم وعلى آله الطّـيـبـيـن الطّـاهـريـن، سيّما على خاتم الاوصياء بقيّه الله فى الارضين و حجّته على عباده، روحى وأرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء، واللّعنه الدائمة الابديه على أعدائهم أجمعين من الان الى قيام يوم الدين.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سرگذشت شیطان در آسمان وزمین

راجع به شیطان که نام اصلیش (حارث) و اسم مشهورش

ص: 27

(ابلیس) و نام سر زبانه‌هایش شیطان است.

طبق آیات قرآن کریم این موجود، وجود دارد و آفریده شده و هزاران سال در آسمانها با فرشتگان، زیست و زندگی و مشغول عبادت بود حتی در بعضی روایات دو رکعت نمازش چهار هزار سال، طول کشید چون او از آتش آفریده شده مانند آفریده شدگان خاکی مریض و خسته و خوابنده نیست.

داستان زندگی این موجود عجیب، زیاد و شگفت آور است که در خلال این نوشتار به قسمتی از آنها، اطلاع پیدا خواهید کرد.

در قرآن کریم در سوره های مختلف جریان تمرد و سرپیچی از اجرای دستور و فرمان خدای متعال: آیاتی نازل شده و اولاد حضرت آدم علیه السلام را آگاه ساخته و در نهایت دشمنی آشکار او را با بنی آدم، بیان نموده و پرهیز از شرور او را تأکید کرده است.

ص: 28

اعراف : 27 يا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اى فرزندان آدم! شيطان شما را نفریبید، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند!

و مشابه این آیه که در زیر عنوان ( دشمن آشکار و خطرناک) در آینده ص مطالعه خواهید نمود.

همیشه در دنیا دو نوع دعوت وجود دارد، از یک سو دعوت به خوبیها و صلاح توسط تمامی پیامبران، کتب آسمانی، عقل و فطرت آدمی و از طرف دیگر دعوت به شر و فساد توسط شیاطین و نفس اماره آدمی قرار دارند و هر دو جبهه انسان را به سوی خود می خوانند و انسان چون موجودی مختار است با اختیار خویش می تواند هر یک از این راهها را برگزیند.

اما یک سؤال اساسی وجود دارد و آن اینکه ما شناختی هر چند مختصر، از خدا داریم ولی شيطان کیست؟ آیا واقعیت دارد یا

یک موجود خیالی است و هر کس شیطان خود می باشد و به بیان خیلی ساده تر اصلا موجودی به این نوع در دنیا وجود دارد و اگر وجود دارد چرا از درگاه الهی رانده شد؟ قبل از رانده شدن کجا زندگی می کرد و چه مقامی داشت؟

از قدیم الایام، افسانه شیطان، همواره انسانها را در دنیایی از وحشت و ابهام فرو برده و هم چنان ادامه دارد.

می گویند: بچه های بازی گوش و نافرمان و زیرک شیطان اند، افراد منحرف را شیطان اغوا کرده، هر کار بد فرجامی از وسوسه های شیطان است و در هر کار بدشگونی شیطان دست دارد.

می گویند: شیطان در همه جا هست، اعوان و انصارش در همه جا وجود دارند، او با همه مردم کار دارد، در برابر همه قد علم می کند، هر انسانی را به بهانه ای فریب می دهد و دام های گوناگون در اختیار دارد.

شیطان در ذهن بچه ها عامل وحشت و ترس و وسیله ای برای رام کردن و ترسانیدن آنان است. قصه نویسان، برای سرگرمی کودکان از شیطان یک موجود خیالی ساخته و از نخستین سال

های زندگی ، یک شبیح وحشتناک و یک قدرت اسرارآمیز در ذهنشان می آفرینند.

می گویند: برای بزرگ سالان ، شیطان عامل فریب و گناه است ، انسان را به معصیت و می دارد، تمایلات نفسانی را بیدار می کند، موجب سقوط و لغزش انسان می شود، خواسته ها نامشروع را پدید می آورد، باعث تجاوز و تعدی می گردد، شهوات ویران گر را تحریک می کند، خشم و غضب را شعله ور می سازد، مصیبت و رنج می آفریند، آدمی را به تباهی و فساد می کشاند، لجاجت و خودسری را رونق می دهد.

و نیز: تمامی این صفات از شیطان و کار او است ، انسان از روی ندامت با فریادی بلند می گوید: نفرین بر شیطان ، لعنت خدا و ملائکه بر او باد، این شیوه از زمان حضرت آدم علیه السلام معمول بوده که شیطان را مسئول هر کاری و عصیانی می دانسته اند.

در تعریف او گفته اند: شیطان ، قدرتی است نابکار و بسیار بدکردار، نیرو و روحی است پلید و سرکش و طغیان گر؛



حقیقت مطلب این است که شیطان، اسم خاص نیست تا بر موجودی معین و مشخص دلالت کند و وجود مستقلی ندارد، اسمی است بی نشان؛ مانند سیمرغ که وجود خارجی ندارد و هیچ نام و نشانی برای او نیست، اغلب جاها که نام شیطان برده می شود مراد همان ابلیس است که از دستورهای خداوند سرپیچی و تکبر کرد.

شیطان و طرف دارانش در طول تاریخ در مقابل نیکان و نیک سیرتان قرار داشته اند و خواهند داشت

در تحقیق زیر سعی شده مطالبی از گوشه و کنار کتابها و مقالات جمع آوری شود تا آشنایی کلی با او داشته باشیم متأسفانه کمتر منبع مهمی را در مورد شیطان می یابیم تا در مورد او به درستی سخن بگویید و سخن قطعی و کاملی در مورد او بدهد... به هر حال ماتمامی گفته ها را می آوریم هرچند از دید برخی اینها بیشتر به افسانه می ماند تا واقعیت!!!

ص:32

تنها سخنی که میتوانم بگویم این است که ابلیس را باور کنید زیرا در قرآن از او نام برده شده و ماجرای سرکشی او برای عبرت همگان آورده شده... پس خواهشمندم تمامی قسمت‌ها را بخوانید خالی از لطف نیست... متشکر.

لطفا قبل از ورود به مطالعه اصل کتاب سؤال و جواب های ذیل را بخاطر بسپارید.

### **سوال چرا خداوند بدیها را خلق کرده است؟**

اساسا چرا شیطان را که به بشر ضرر می رساند خلق و رها کرده تا برای انسان مشکلاتی به وجود آورد؟

پاسخ:

قبل از بیان جواب اشاره به یک مطلب مورد نیاز است و آن اینکه ما نباید در قضاوت‌های خود خداوند را با بشر و هر موجود ضعیف دیگر قیاس کنیم و به او موقعیت یک مخلوق را بدهیم و بعد دیدگاه‌های خود را در مورد او تنظیم نمائیم. خدا، خدا

ص: 33

است و قضاوت درباره او باید با نگاه به مقام الوهیت او باشد نه چیز دیگر و این قیاس پنهان در ضمیر ما انسانها، راهزن خطرناکی است که معارف ما را به غلط و انحراف سوق میدهد.

برای پاسخ به سؤال باید به نکات ذیل توجه شود:

1- شر و بدی، به معنای عدم خوبی و عدم وجود یک شیء یا عدم کمال آن است. و هرگز صورت وجودی ندارد. یعنی شر در خارج هرگز موجود نیست و اگر احیاناً به بعضی از موجودات شر می‌گوییم، به خاطر این است که این موجودات مبدأ عدم برای موجودات دیگر می‌شوند. مثلاً گرگ چون مبدأ فقدان و عدم حیات بره می‌شود، ما آن را بد و شر معرفی می‌کنیم.

2- چون شر، یک امر عدمی است، نمی‌تواند خالق و ایجاد کننده، داشته باشد. جنبه عدمی اشیاء خلق نمی‌خواهد، بلکه این جنبه وجودی آنان است که حاجتمند خالق است. این جنبه وجودی نیز جز خیر و خوبی، چیزی نیست. و احیاناً اگر چیزی را شر محاسبه می‌کنیم، این یک محاسبه نسبی است. مثلاً زهر مار، برای خود مار، عین حیات و بقاء است ولی برای موجودات

دیگر و از جمله انسان، ممکن است شر و منشأ عدم حیات، واقع شود. پس این زهر مار، نسبت به ما شر و نسبت به خود مار، خیر و مایه حیات است.

3- ممکن است سؤال شود: چرا خداوند، جهان را بگونه ای نیافرید که این شر نسبی هم در کار نباشد؟ در جواب باید گفت:

بطور کلی پنج صورت در رابطه با خیر و شر قابل تصور است:

الف: همه عالم خیر باشد و هیچ شری در آن راه نداشته باشد.

مثل عالم فرشتگان که عالم مجرد از ماده است. ولی این برخلاف فرض ما است. زیرا فرض ما در این جهان مادی است که دارای نقص های زیادی است.

ب: همه عالم شر باشد و خیری در آن راه نداشته باشد. (که این امکان ندارد چون شر مطلق برابر با عدم است و عدم نمی تواند موجود باشد).

ج: عالمی باشد که شر آن، بیشتر از خیر آن باشد. یعنی شر زیاد و خیر کم داشته باشد که این عالم نیز حکیمانه نیست و هدفی بر آن مترتب نخواهد بود.

ص: 35

د: خیر و شر آن مساوی باشند. این صورت هم، معقول و حکمیانه و دارای غایت عاقلانه نیست.

ه: عالمی باشد که خیر آن زیاد و شر آن کم باشد. مانند عالم طبیعت که به ناچار موجب تراحم اسباب و علل مادی با هم دیگر و در نتیجه پدید آمدن ضایعات و پایمال شدن جزئی کمالات و موجودات است.

آیا خلق این دنیا با این وصف، معقول است؟ آیا لازم است خداوند به خاطر نبودن شر کم از خیر بسیار چشم پوشی کند؟ یا به خاطر خیر بسیار، باید شر کم را هم متقبل شود؟ قهراً اگر خداوند به خاطر شر کم، خیر زیاد را خلق نکند، این معادله با فرض ج هم طراز می شود و غیر معقول می شود. چون چشم پوشی از خیر بسیار، برابر با شر بسیار است و چشم پوشی از شر کم، برابر با خیر قلیل و کم است و گفتیم معقول و حکمیانه نیست که شر کثیر و خیر قلیل را بپذیریم. پس عالمی که دارای خیر کثیر و شر قلیل باشد، معقول و پذیرفتنی خواهد بود.

4- حکایت شیطان هم در همین جهت قابل تفسیر است. البته

شیطان از آن جهت که موجود است، خیر است. ولی از آن جهت که مبدأ گمراهی می شود، شر است. ولی خیر وجود او، بیشتر از شر وجود او خواهد بود. امتحان انسانها و تقویت آنان و پدید آوردن دید و تجربه و مقاومت در انسانها از برکت وجود شیطان است. می گویند: اگر میکروب نبود، بلندی قد هیچ انسانی به 80 سانتی متر نمی رسید. این به برکت وجود میکروب است که بدن را مجبور به انفعال و فعالیت کرده و موجبات رشد و تکامل آن را فراهم می آورد که انسانها بالنده و نیرومند می شوند. در ابعاد روحی هم کار شیطان این گونه است.

5- بعضی از افعال و بدیها ناشی از خود ما و از انتخاب و اختیار ما ریشه می گیرد در این جا مقصر ما هستیم که با دستان خود نعمتهای خداوندی را به بدی تبدیل می کنیم. و این بخش قابل توجهی از مشکلات بشر را تشکیل می دهد.

### **علت تسلط شیطان بر انسان چیست ؟**

بسیاری می پرسند: با این که خداوند می دانست او سرچشمه

همه وسوسه ها و گمراهی ها و فریب کاری ها می شود و همه بدبختی های انسان از او خواهد بود، آن هم موجودی هوشیار، زرنگ، کینه توز، پرفریب و مصمم. چرا او را آفرید؟ اگر خدا انسان را برای تکامل و رسیدن به سعادت، از طریق بندگی خود آفریده، وجود شیطان که یک موجود ویران گر و ضد تکامل است چه دلیلی می تواند داشته باشد؟

پاسخ: در جهان بینی اسلامی اساساً جهان و موجودات جهان به دو دسته خیر و شر تقسیم نمی گردد؛ در جهان، آفریده ای که نبایست آفریده شده باشد و یا بد آفریده شده باشد وجود ندارد، همه چیز زیبا و به جا آفریده شده و همه چیز مخلوق ذات احدیت است. شیطان از نظر قرآن مصداق: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سوره سجده(32): آیه 2. 7)

و همچنین مصداق: رَبُّمَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى است. (سوره طه(20): آیه 3. 50) آن کسی که هر چه آفرید نیکویش آفرید.

وجود شیطان و شیطنت و اضلال او خود مبنی بر حکمت و

مصلحتی است، و به موجب همان حکمت و مصلحت، شیطان شرّ نسبی است نه شرّ حقیقی و مطلق.

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره درباره علت خلقت شیطان می فرماید:

1- باید دانست تمامی اشیایی که متعلق خلق و ایجاد قرار گرفته و یا ممکن است قرار بگیرد، وجود نفسی شان (وجود شان بدون این که اضافه به چیزی شود) خیر است. به طوری که اگر به فرض محال، فرض کنیم شری از شرور، متعلق خلقت و ایجاد قرار گرفته و موجود شود پس از موجود شدنش حالش حال سایر موجودات خواهد بود، یعنی دیگر اثری از شر و قبح در آن نخواهد بود، مگر این که وجودش اضافه و ارتباط به چیز دیگری داشته باشد، و در اثر این ارتباط، نظامی از نظامی های عادلانه عالم وجود را فاسد و مختل سازد، و یا باعث شود عده ای دیگر از موجودات از خیر و سعادت خود محروم شوند، اینجاست که شرهایی در عالم پدید می آید. و این که در بالا گفتیم: «بدون این که وجودشان اضافه به چیزی شود»

ص: 39



مقصودمان همین معنا بود. بنابراین اگر موجودی از قبیل مار و عقرب دیدیم که از نظر اضافه ای که به ما دارند مضر به حال ما است باید بدانیم که به طور مسلم منافعی دارد که از ضررش بیشتر است و گرنه حکمت الهی اقتضای وجود آن را نمی کرد و در این صورت وجود چنین موجودی هم خیر خواهد بود. این آن معنایی است که آیه شریفه «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سوره سجده (32): آیه 4. 7) خدائی که همه چیز را زیبا آفریده.

و آیه «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (سوره اعراف (7): آیه 5. 54) بسیار پر خیر است خداوندی که بر عالمیان یگانه پروردگار است.

و آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (سوره اسراء (17): آیه 6. 44) و هیچ چیز نیست مگر این که تسبیح گوی حمد خدا است، ولیکن شما تسبیح آن ها را نمی فهمید. نیز به آن اشاره دارد.

2-عالم خلقت با همه وسعتی که در آن است تمامی اجزایش به یکدیگر مربوط و مانند یک زنجیر، اول و آخرش به یکدیگر متصل می باشد، به طوری که ایجاد جزئی از آن مستلزم ایجاد و

ساخت همه آن است) مانند ساخت ساعت(، و اصلاح جزئی از اجزای آن به اصلاح همه آن مربوط است، همچنان که فرمود: «ما أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصْرِ (سوره قمر(54): آیه 7. 50.)

و نیست امر ما مگر مانند یک چشم بهم زدن.

و این ارتباط لازمه اش این نیست که جمیع موجودات مثل هم و ربط شان به یکدیگر ربط تساوی و تماثل باشد، زیرا اگر همه اجزای عالم مثل هم بودند عالمی به وجود نمی آمد بلکه تنها یک موجود تحقق می یافت، و لذا حکمت الهی اقتضا دارد که این موجودات از نظر کمال و نقص، و مراتب وجود و فقدان آن، و قابلیت رسیدن به آن مراتب و محرومیت از آن مختلف باشند. آری، اگر در عالم، شر، فساد، تعب، فقدان، نقص، ضعف و امثال آن نبود به طور مسلّم خیر، صحت، راحت، کمال و قوت نیز مصداقی یافت نمی شد، و عقل ما پی به معانی آن نمی برد؛ چون به طور کلی عقل هر معنایی را از مصادیق خارجی آن انتزاع می کند. اگر در عالم، مصداقی از شقاوت، معصیت، قبح، ذم و عقاب و امثال آن نبود، سعادت، اطاعت، حسن، مدح و

ثوابی هم تحقق نمی یافت، و همچنین اگر دنیایی نبود آخرتی هم وجود نداشت، اگر معصیتی نبود یعنی نافرمانی امر مولی به هیچ وجه ممکن نبود، قهراً انجام خواسته مولی امری ضروری و اجباری می شد، و اگر انجام دادن فعلی ضروری و غیر قابل ترک باشد، دیگر امر مولوی معنا ندارد، و خواستن مولی چنین فعلی را تحصیل حاصل است. و وقتی امر مولوی معنا نداشت اطاعت هم مصداق نخواهد داشت، و وقتی اطاعت و معصیتی نبود مدح و ذم، ثواب و عقاب، وعد و وعید و انذار و بشارتی هم نخواهد بود، و وقتی اینگونه امور نبود دیگر شریعت و دعوتی هم نخواهد بود، و وقتی دینی در کار نبود نبوت و رسالتی هم نخواهد بود، و وقتی نبوت و رسالتی نباشد قهراً اجتماع و مدنیته هم نخواهد بود، اجتماع هم که نباشد انسانیتی نیست و بر همین قیاس، فرض نبود یک چیز، مستلزم فرض نبودن جمیع اجزای عالم است. خدا شیطان را مخاطب ساخته به وی فرمان می دهد که: «هر که را از فرزندان آدم می توانی بلغزان، با سواره نظام و پیاده نظامت بر آنان بتاز، در ثروت و

فرزند شریکشان شو و نویدشان ده؛ و شیطان جز دروغ و فریب نویدشان نمی دهد». این معنا که معلوم شد اینک می گوئیم اگر شیطانی نبود نظام عالم انسانی هم نبود. وجود شیطانی که انسان را به شر و معصیت دعوت کند از ارکان نظام عالم بشریت است، و او نسبت به صراط مستقیم، به منزله کناره و لبه جاده است؛ و معلوم است که تا دو طرفی برای جاده نباشد متن جاده هم فرض نمی شود. اینجاست که اگر دقت شود معنای آیه «قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ وَ آيَةَ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» (سوره اعراف 7): آیه 8 (16). اعراف : 16 گفت:

«اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!

اعراف : 17 سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!»

حجر : 39 گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و

همگی را گمراه خواهیم ساخت،

حجر : 40 مگر بندگان مخلصت را.»

حجر : 41 فرمود: «این راه مستقیمی است که بر عهده من است (و سنت همیشگیم)...

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ

إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (سوره حجر(49): آیه 9. 42)

حجر : 42 که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند؛

به خوبی روشن گشته و صدق ادعای ما معلوم می گردد.

در پاسخ می توان گفت : اولاً، خداوند شیطان را از آغاز آفرینش انسان نیافرید، چون خلقت او از اول پاک و بی عیب بود و به همین دلیل سالیان درازی در میان صف فرشتگان مقرب خدا جای گرفته بود. اگر چه از نظر خلقت و آفرینش جزء آنان نبود، ولی بعداً با سوء استفاده از آزادی ، بنا را بر طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند و فرشتگان گردید و لقب شیطان گرفت .

ص:44

ثانیا؛ اگر اندکی فکر کنیم خواهیم دانست که وجود شیطان ، این دشمن خطرناک نیز کمکی است به پیشرفت و تکامل انسان ها و برای آن کسانی که ایمان دارند و می خواهند راه حق را بیمایند وجود او مضر و زیان آور نیست ، بلکه باعث پیشرفت و تکامل آنان است .

راه دور نیرویم همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشمنان سرسخت ، جان می گیرند و سیر تکاملی خود را می پیمایند، وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان باعث پرورش و ورزیدگی او می گردد. هم چنین همیشه در میان تضادها بالندگی و رشد معنا پیدا می کند، هیچ موجودی راه کمال را نمی پوید مگر این که در مقابل دشمن نیرومندی قرار گیرد.

به عبارت دیگر، انسان تا در برابر دشمن نیرومند و با قدرت قرار نگیرد هرگز نیرو و نبوغ خود را بروز نمی دهد و به کار نمی اندازد، همین وجود دشمن مایه جنبش هر چه بیشتر انسان و ترقی او خواهد بود. مثلا فرماندهان و سربازان ورزیده و نیرومند، کسانی هستند که در جنگ های بزرگ ، با دشمنان

سخت در گیر بوده اند. سیاست مداران با تجربه و پر قدرت ، آنهایی هستند که در بحران های سخت سیاسی با دشمنان نیرومند دست و پنجه نرم کرده اند.

قهرمانان بزرگ ، کسانی هستند که با حریفان نام آور و سخت ، زور آزمایی کرده اند؛ بنابراین ، چه جای تعجب که بندگان بزرگ خدا با مبارزه مستمر و پی گیر در برابر شیطان ، روز به روز قوی تر و نیرومندتر شوند. دانشمندان امروز در مورد فلسفه وجود میکرب های مزاحم می گویند: اگر آنها نبودند، سلول های بدن انسان در یک سستی و بی حالی فرو می رفتند و احتمالاً رشد و نمو انسان از 80 سانتی متر تجاوز نمی کرد و همگی به صورت آدم هایی کوتوله بودند و به این ترتیب ، انسانهای کنونی با مبارزه جسمانی با میکرب های مزاحم ، نیرو و نمو بیشتری کسب کرده اند.

هم چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان ، گر چه او در برابر اعمال خلاف و زشت خود مسئول است ، ولی وسوسه های او برای بندگان خدا و آنهایی که می خواهند در راه حق قدم

بردارند ضرر و زیانی نخواهد داشت ، بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمر بخش خواهد بود

## میزان نفوذ شیطان در انسان

آیا: نفوذ شیطان در انسان تا چه میزان و اندازه است و تا چه حدود می تواند مؤثر باشد؟!.

پاسخ:

قلمرو فعالیت شیطان «تشریح» است نه «تکوین»، یعنی محدوده فعالیت های تشریحی و تکلیفی بشر.

نفوذ شیطان در وجود بشر نیز محدود است به نفوذ در اندیشه او نه تن و بدن او. و نفوذ در اندیشه او نیز منحصر است به حد وسوسه کردن و خیال یک امر باطلی را در نظر او جلوه دادن.

قرآن این معانی را با تعبیرهای «تزیین»، «فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» (سوره اعراف، آیات 10- 25- 10)

تسویل»، «وسوسه» و امثال این ها بیان می کند؛ و اما این که

ص: 47



(شیطان) چیزی را در نظام جهان بیافریند و یا تسلط تکوینی بر بشر داشته باشد، یعنی به شکل یک قدرت قاهره بتواند بر وجود بشر مسلط شود و او را بر کار بد اجبار و الزام نماید، از حوزه قدرت شیطان خارج است. تسلط شیطان بر بشر محدود است به این که خود بشر بخواهد دست ارادت به او بدهد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ...» (سوره نحل(16): آیات 11. 99 - 100)

همانا شیطان بر مردمی که ایمان دارند و به پروردگار خویش اعتماد و اتکا می کنند تسلطی ندارد، تسلط او منحصر است به اشخاصی که خودشان ولایت و سرپرستی شیطان را پذیرفته و می پذیرند.

قرآن از زبان شیطان در قیامت نقل می کند که در جواب کسانی که به او اعتراض می کنند و او را مسئول گمراهی خویش می شمارند می گوید: «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تَلُمُوا أَنْفُسَكُمْ؛ من در دنیا

قوه اجبار و الزامی نداشتیم. حدود قدرت من فقط «دعوت» بود.

من شما را به سوی گناه خواندم و شما هم دعوت مرا پذیرفته و اجابت کردید، پس مرا ملامت نکنید، خویشتن را ملامت کنید که به دعوت من پاسخ مثبت دادید. (سوره ابراهیم(14): آیه 12، 22)

فلسفه و حکمت این اندازه تسلط شیطان بر بشر، «اختیار» انسان است. مرتبه وجود انسان ایجاب می کند که حرّ و آزاد و مختار باشد. موجود مختار همواره باید بر سر دو راه و میان دو دعوت قرار گیرد تا کمال و فعلیت خویش را که منحصرأ از راه «اختیار» و «انتخاب» به دست می آید تحصیل کند. از جهان دو بانگ می آید به ضد تا کدامین را تو باشی مستعد آن یکی بانگش نشور اتقیا و آن دگر بانگش نفور اشقیا در جهان بینی اسلامی، هیچ موجودی در آفرینش به صورت استقلال نقشی ندارد.

قرآن برای هیچ موجودی استقلال قائل نیست. هر موجودی هر نقشی را دارد به صورت واسطه و مجرا برای مشیت و اراده بالغه الهیه است. قرآن برای فرشتگان، نقش واسطه بودن برای

انفاذ مشیّت الهی در خلقت قائل است؛ ولی برای شیطان حتی چنین نقشی نیز قائل نیست، تا چه رسد به آن که او را در خالقیت مستقل بداند. از همه شگفت تر این است که بر حسب منطق قرآن، خدا خودش به شیطان، پُستِ «اضلال» و «گمراه سازی» را اعطاء فرموده است. در این باره قرآن کریم می فرماید:

«وَاسْتَفْزِرُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ مَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» سوره اسراء(17): آیات 13، 16، 17

در اینجا، خدا شیطان را مخاطب ساخته به وی فرمان می دهد که: «هر که را از فرزندان آدم می توانی بلغزان، با سواره نظام و پیاده نظامت بر آنان بتاز، در ثروت و فرزند شریکشان شو و نویدشان ده؛ و شیطان جز دروغ و فریب نویدشان نمی دهد.» گویی شیطان آمادگی خود را برای تحویل گرفتن پست اضلال، اعلام می دارد آنجا که می گوید: «فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَا يَأْتِيهِمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ به این سبب که

مراگمراه ساختی، بر سر راه ایشان خواهم نشست، آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان، و از راست و از چپشان خواهم آمد و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت». البته معنی و مفهوم اضلال و قلمروی شیطان در این پست همان است که قبلاً اشاره شد و نه بیشتر؛ یعنی هیچگونه اجبار و الزامی نسبت به بشر در کار نیست، هر چه هست «وسوسه» و «دعوت» و «تزیین» و «تسویل» است. تذکر این نکته لازم است که مقصود ما از این که تکوین از قلمرو شیطان خارج است این نیست که شیطان هیچ نقشی در تکوین ندارد. مگر ممکن است موجودی در عالم تکوین وجود داشته باشد و هیچ نقش و اثری نداشته باشد؟! مقصود این است که شیطان نه خالق مستقل بخشی از موجودات و قطبی در برابر خداوند است، و نه در نظام طولی جهان مانند فرشتگان نقشی از تدبیر و اداره کائنات به او سپرده شده است، و نه تسلطش بر بشر در حدی است که بتواند او را به آنچه می خواهد مجبور نماید. عدل الهی، استاد شهید مرتضی مطهری، ص 71-74.

### اشاره

عمران و اعراف و کهف در باره آدم و شیطان

### آیات سوره مبارکه بقره

### اشاره

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (34) وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (35) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (36)

34- و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید ، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید ( و به خاطر نافرمانی و تکبر ) از کافران شد !

35- و گفتیم ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن ، و از

( نعمت‌های ) آن گوارا هر چه می خواهید بخورید ( اما ) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد !

36- پس شیطان موجب لغزش آنها شد ، و آنانرا از آنچه در آن بودند ( بهشت ) خارج ساخت ، و ( در این هنگام ) به آنها گفتیم همگی ( به زمین ) فرود آئید در حالی

که بعضی دشمن دیگری خواهید بود ، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است .

### آدم در بهشت

قرآن در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون مقام و عظمت انسان به فصل دیگری از این بحث پرداخته ، نخست چنین می گوید :

بخاطر بیاورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید ( و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم ) .

آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید ( فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر ) .

ص: 53

آری او استکبار کرد و بخاطر همین استکبار و نافرمانی از کافران شد ( و کان من الکافرین ) .

گر چه در آغاز چنین به نظر می آید که مساله سجده بر آدم بعد از آزمایش فرشتگان و تعلیم اسماء بوده ، ولی دقت در آیات دیگر قرآن نشان می دهد که این موضوع بلافاصله بعد از آفرینش انسان و تکامل خلقت او و قبل از آزمایش فرشتگان بوده است .

در سوره حجر آیه 29 می خوانیم : فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم ( روح شایسته ای که مخلوق من بود ) در آن دمیدم برای او سجده کنید .

همین معنی در سوره ص آیه 72 نیز آمده است .

گواه دیگر این موضوع این است که اگر دستور سجده بعد از روشن شدن مقام آدم بود چندان افتخاری برای ملائکه محسوب نمی شد ، زیرا در آن هنگام مقام آدم بر همه آشکار شده بود .

بهر حال آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و

عظمت مقام او است که پس از تکمیل خلقتش ، تمام فرشتگان مامور می شوند در برابر این آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند ، به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است و استعداد آنهمه تکامل و پرورش فرزندان بلند مقامی همچون پیامبران به خصوص پیامبر اسلام و جانشینانش دارد شایسته هر نوع احترامی است .

ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می داند چه اندازه کرنش می کنیم پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار از جهان هستی ! .

**نکته ها :**

### **1- چرا ابلیس مخالفت کرد ؟**

می دانیم شیطان اسم جنس است شامل نخستین شیطان و همه شیطانها می شود ولی ابلیس اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم شد ، او طبق صریح آیات قرآن از

ص:55



جنس فرشتگان نبود ، بلکه در صف آنها قرار داشت او از طائفه جن بود که مخلوق مادی است ، در سوره کهف آیه 50 می خوانیم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن : همگی سجده کردند جز ابلیس که از طائفه جن بود .

انگیزه او در این مخالفت کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد ، او چنین می پنداشت که از آدم برتر است ، و نمی بایست دستور سجده بر آدم بر او داده شود ، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند ، که شرح این معنی در ذیل آیه 12 سوره اعراف خواهد آمد .

و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرده تنها عملا عصیان کرد از نظر اعتقاد نیز معترض بود ، و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی ، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد ، و آتش به خرمن هستی او افکند ، و کبر و غرور از این آثار بسیار دارد ! .

تعبیر کان من الکافرین نشان می دهد که او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا

کرده بود و در سر فکر استکبار می پروراند ، و شاید به خود می گفت اگر دستور خضوع و سجده بمن داده شود قطعا اطاعت نخواهم کرد ، ممکن است جمله ما کنتم تکتمون آنچه را کتمان می کردید اشاره ای به این معنی باشد .

در حدیثی که در تفسیر قمی از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده نیز همین معنی آمده است .

## 2- آیا سجده برای خدا بود یا آدم ؟

شک نیست که سجده به معنی پرستش برای خدا است ، چرا که در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست ، و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم .

بنابر این جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند ، بلکه سجده برای خدا بود ولی بخاطر آفرینش چنین موجود شگرفی ، و یا اینکه سجده برای آدم کردند اما سجده به معنی خضوع نه پرستش .

در کتاب عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا

ص: 57

(علیهماالسلام) چنین می خوانیم : کان سجودهم لله تعالی عبودیه ، و لادم اکراما و طاعه ، لکوننا فی صلبه ! سجده فرشتگان پرستش خداوند از یک سو ، و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود ، چرا که ما در صلب آدم بودیم ! .

بهر حال بعد از این ماجرا و ماجرای آزمایش فرشتگان به آدم دستور داده شد او و همسرش در بهشت سکنی گزینند ، چنانکه قرآن می گوید : به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هر چه می خواهید از نعمتهای آن گوارا بخورید ! ( وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا ) .

ولی به این درخت مخصوص نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید شد ( و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین ) .

از آیات قرآن استفاده می شود که آدم برای زندگی در روی زمین ، همین زمین معمولی آفریده شده بود ، ولی در آغاز خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغهای سرسبز پر نعمت این جهان بود ساخت ، محیطی که در آن برای آدم هیچ گونه ناراحتی

وجود نداشت .

شاید علت این جریان آن بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین هیچگونه آشنائی نداشت ، و تحمل زحمت‌های آن بدون مقدمه برای او مشکل بود ، و از چگونگی کردار و رفتار در زمین باید اطلاعات بیشتری پیدا کند ، بنا بر این می‌بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی روی زمین توأم با برنامه‌ها و تکالیف و مسئولیتها است که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است ، و سرباز زدن از آن سبب رنج و ناراحتی .

و نیز بداند هر چند او آزاد آفریده شده ، اما این آزادی بطور مطلق و نامحدود نیست که هر چه خواست انجام دهد او می‌بایست از پاره‌ای از اشیاء روی زمین چشم‌پوشد .

و نیز لازم بود بداند چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامنگیرش شود درهای سعادت برای همیشه به روی او بسته می‌شود ، نه می‌تواند بازگشت کند و پیمان به بندد که بر خلاف دستور خدا عملی انجام نخواهد داد تا دوباره به نعمتهای الهی

ص:59

باز گردد .

او در این محیط می بایست تا حدی پخته شود ، دوست و دشمن خویش را بشناسد ، چگونگی زندگی در زمین را یاد گیرد ، آری این خود یک سلسله تعلیمات لازم بود که می بایست فرا گیرد ، و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم بگذارد .

اینها مطالبی بود که هم آدم و هم فرزندان او در زندگی آینده خود به آن احتیاج داشتند ، بنا بر این شاید علت اینکه آدم در عین اینکه برای خلافت زمین آفریده شده بود مدتی در بهشت درنگ می کند و دستورهائی به او داده می شود جنبه تمرین و آموزش داشته باشد .

در اینجا آدم خود را در برابر فرمان الهی در باره خودداری از درخت ممنوع دید ، ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش بر ندارد به وسوسه گری مشغول شد ، و چنانکه از سایر آیات قرآن استفاده می شود به آدم اطمینان داد که اگر از این درخت بخورد او و همسرش فرشتگانی خواهند شد و جاویدان در بهشت زندگی

ص:60

می کنند ، حتی قسم یاد کرد که من خیر خواه شما هستم (سوره اعراف آیه 20 و 21) .

سر انجام شیطان آن دورا به لغزش واداشت و از آنچه در آن بودند ( بهشت ) بیرون کرد ( فازلهما الشيطان عنها فاخرجهما مما كانا فيه ) .

آری از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد ورنج بود بر اثر فریب شیطان اخراج شدند .

و چنانکه قرآن می گوید : ما به آنها دستور دادیم که به زمین فرود آئید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود آدم و حوا از یکسو و شیطان از سوی دیگر ( و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ) .

و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است ( و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین ) .

اینجا بود که آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده و از محیط آرام و پر نعمت بهشت بخاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان بیرون رانده شده و در محیط پر زحمت و مملو از مشقتی قرار خواهد گرفت ، درست است که آدم پیامبر

ص:61

بود و معصوم از گناه ولی چنانکه خواهیم گفت هر گاه ترک اولی از پیامبر سرزند خداوند نسبت به او سخت می گیرد ، همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت .

**نکته ها :**

### **1- بهشت آدم کدام بهشت بود ؟**

در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت که گرچه بعضی آنرا بهشت موعود نیکان و پاکان می دانند ، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود .

بلکه یکی از باغهای پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سرسبز زمین بوده است .

زیرا اولاً بهشت موعود قیامت ، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده ، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و ثانیاً ابلیس آلوده و بی ایمان را

ص:62

در آن بهشت راهی نخواهد بود، نه وسوسه های شیطانی است و نه نافرمانی خدا.

ثالثا در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) بما رسیده این موضوع صریحا آمده است.

یکی از راویان حدیث می گوید از امام صادق (علیه السلام) راجع به بهشت آدم پرسیدم امام (علیه السلام) در جواب فرمود:

باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد (جنه من جنات الدنيا یطلع فیها الشمس و القمر و لو کان من جنان الاخره ما خرج منها ابدا).

و از اینجا روشن می شود که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین نزول مقامی است نه مکانی یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سر سبز پائین آمد.

این احتمال نیز داده شده که این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است هر چند بهشت جاویدان نبوده، در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاره به بودن این بهشت در آسمان شده است ولی



ممکن است کلمه سماء (آسمان) در این گونه روایات اشاره به مقام بالا باشد، نه مکان بالا.

ولی بهر حال شواهد فراوانی نشان می دهد که این بهشت غیر از بهشت سرای دیگر است چرا که آن پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدمه اعمال و برنامه های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه هایش.

## 2- گناه آدم چه بود؟

روشن است آدم با آن مقامی که خدا در آیات گذشته برای او بیان کرد مقام والائی از نظر معرفت و تقوا داشت، او نماینده خدا در زمین بود او معلم فرشتگان بود، او مسجود ملائکه بزرگ خدا گردید، این آدم با این امتیازات مسلماً گناه نمی کند، بعلاوه می دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است.

لذا این سؤال مطرح می شود آنچه از آدم سر زد چه بود.

در اینجا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند:

ص:64

1- آنچه آدم مرتکب شد ترک اولی و یا به عبارت دیگر گناه نسبی بود نه گناه مطلق .

گناه مطلق گناهانی است که از هر کس سرزند گناه است و درخور مجازات ( مانند شرک و کفر و ظلم و تجاوز ) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب درخور مقام افراد بزرگ نیست ، آنها باید از این اعمال چشم‌پوشند ، و به کار مهمتر پردازند ، در غیر این صورت ترک اولی کرده اند ، فی‌المثل نمازی را که ما می‌خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی‌حضور قلب می‌گذرد درخور شان ما است ، این نماز هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر و علی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیست ، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد ، و اگر غیر این کند حرامی مرتکب نشده اما ترک اولی کرده است .

آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد هر چند برای او ممنوع نبود بلکه مکروه بود .

2- نهی خداوند در اینجا نهی ارشادی است ، یعنی همانند

ص:65

دستور طیب که می گوید: فلان غذا را نخور که بیمار می شوی، خداوند نیز به آدم فرمود اگر از درخت ممنوع بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت، و به درد و رنج خواهی افتاد، بنابر این آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد.

3- اساساً بهشت جای تکلیف نبود بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم برای آمدن در روی زمین و این نهی تنها جنبه آزمایشی داشت.

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

(بقره 36)

پس شیطان آن دورا به لغزش انداخت و آنان را از باغی که در آن بودند، خارج ساخت و (در این هنگام به آن ها) گفتیم: فرود آید در حالی که بعضی شما دشمن برخی دیگر است و برای شما در زمین قرارگاه و تا وقتی معین بهره و برخوردار است.

روشن است آدم با آن مقامی که خدا در آیات سوره مبارکه بقره

ص: 66

برای او بیان کرد مقام والایی از نظر معرفت و تقوا داشت،

این آدم با این امتیازات مسلماً گناه نمی‌کند، بعلاوه می‌دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است.

بدیهی است منظور این نیست که: شیطان در همه جا به این معنی باشد، بلکه منظور این است که: شیطان معانی مختلفی دارد، که یکی از مصداقهای روشن آن "ابلیس" و لشکریان و اعوان او است: و مصداق دیگر آن انسانهای مفسد و منحرف کننده، و احیاناً در پاره ای از موارد به معنی میکربهای موذی آمده است

### 3- مقایسه معارف قرآن با تورات

طبق آیات فوق بزرگترین افتخار و نقطه قوت، در وجود آدم، که او را به عنوان یک برگزیده آفرینش می‌توان معرفی نمود، و بهمین دلیل مسجود فرشتگان شد همان آگاهی او از علم الاسماء و اطلاع از حقائق و اسرار آفرینش و جهان هستی بود.

ص: 67

پیدا است آدم بخاطر این علوم آفریده شد، و فرزندان آدم اگر بخواهند تکامل پیدا کنند باید هر چه بیشتر از این علوم بهره گیرند، تکامل بیشتر هر کدام از آنها نسبت مستقیم با معلومات آنها از اسرار آفرینش دارد.

آری قرآن با صراحت تمام عظمت مقام آدم را در اینها می داند، ولی در تورات چنانکه می خوانیم، سر بیرون رانده شدن آدم از بهشت و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند!.

در فصل دوم سفر تکوین از تورات آمده است: پس خداوند خدا، آدم را از خاک زمینی صورت داد و نسیم حیات را بر دماغش دمید، و آدم جان زنده شد.

و خداوند خدا، هر درخت خوش نما و بخوردن نیکو، از زمین رویانید، و هم درخت حیات در وسط باغ و درخت دانستن نیک و بد را ... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری، اما از درخت دانستن نیک و بد مخور چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ

می شوی! ... و در فصل سوم چنین آمده است: و آواز خداوند خدا را شنیدند که بهنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا، در میان درختان باغ پنهان کردند!! و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجائی؟ او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه ام! به جهت آن پنهان شدم! و خدا به او گفت که تو را که گفت که برهنه ای؟! آیا از درختی که تو را امر کردم که نخوری خوردی؟! .

و آدم گفت زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم! ... و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است، پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده و هم از درخت حیات بگیرد و خورده دائما زنده ماند! پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند، تا آنکه در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحتم نماید! ...

همانطور که مشاهده فرمودید این افسانه زنده که در تورات کنونی بعنوان یک واقعیت تاریخی آمده است علت اصلی

اخراج آدم را از بهشت ، و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند .

و چنانچه آدم دست به شجره نیک و بد دراز نمی کرد تا ابد در جهل باقی می ماند تا آنجا که حتی نداند برهنه بودن زشت و ناپسند است ، و برای همیشه در بهشت باقی می ماند .

به این ترتیب مسلما آدم نباید از کار خود پشیمان شده باشد زیرا از دست دادن بهشتی که شرط بقای در آن ندانستن نیک و بد است ، در برابر بدست آوردن علم و دانش تجارت پر سودی محسوب می گردد ، چرا آدم از این تجارت نگران و پشیمان باشد ؟ بنا بر این افسانه تورات درست در نقطه مقابل قرآن که ارزش مقام انسان و سر آفرینش او را در علم الاسماء معرفی کرده قرار دارد .

از این گذشته در افسانه مزبور مطالب زننده عجیبی در باره خداوند و یا مخلوقات او دیده می شود که هر یک از دیگری حیرت انگیزتر است و آن عبارت است از :

1- نسبت دادن دروغ به خدا ( چنانکه در جمله شماره 17 فصل

ص:70

دوم می گوید: خداوند گفت از آن درخت نخورید که می میرید در حالی که نمی مردند بلکه دانا می شدند).

2- نسبت بخل به خداوند - (چنانکه در جمله 22 فصل سوم می گوید: که خدا نمی خواست آدم و حوا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاویدان پیدا کنند).

3- امکان وجود شریک برای خداوند - (چنانکه در همان جمله می گوید: آدم پس از خوردن از درخت نیک و بد همچون یکی از ما خدایان شده است).

4- نسبت حسد به خداوند (چنانکه از همان جمله استفاده می شود که خداوند بر این علم و دانشی که برای آدم پیدا شده بود رشک برد!).

5- نسبت جسم به خداوند (چنانکه از فصل سوم استفاده می شود که خداوند به هنگام صبح در خیابانهای بهشت می خرامید!).

6- خداوند از حوادثی که در نزدیکی او میگذرد بی خبر است! (چنانکه در جمله 9 می گوید صدا زد آدم کجائی و آنها در



لابلای درختان خود را از چشم خداوند پنهان کرده بودند ) .

( البته نباید فراموش کرد که این افسانه های دروغین از نخست در تورات نبوده و بعدا به آن افزوده شده است ) .

#### 4- مقصود از شیطان در قرآن چیست ؟

کلمه شیطان از ماده شطن گرفته شده ، و شاطن به معنی خبیث و پست آمده است و شیطان به موجود سرکش و متمرّد اطلاق می شود ، اعم از انسان و یا جن و یا جنبنندگان دیگر ، و به معنی روح شریر و دور از حق ، نیز آمده است ، که در حقیقت همه اینها به یک قدر مشترک بازگشت می کنند .

باید دانست که شیطان اسم عام ( اسم جنس ) است ، در حالی که ابلیس اسم خاص ( علم ) می باشد ، و به عبارت دیگر شیطان به هر موجود مودی و منحرف کننده و طاغی و سرکش ، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند ، و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین

ص: 72

از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز بر می آید که شیطان به موجود موزی و مضر گفته می شود ، موجودی که از راه راست بر کنار بوده و در صدد آزار دیگران است ، موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید ، و اختلاف و فساد به راه اندازد ، چنانکه می خوانیم : **إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ ، ... : شَيْطَانٌ مِي خَوَاهِد بَيْن شَمَا دَشْمَنِي وَ بَعْضٌ وَ كِينَه اِيْجَاد كَنْد ... .**

با توجه به اینکه کلمه یربد فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد حاکی از این معنی است که این اراده ، اراده همیشگی شیطان است .

و از طرفی می بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده ، بلکه حتی به انسانهای شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است .

آنجا که می خوانیم : **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ بَدِينْ كُونَه مَا بَرَاي هر پيامبري دشمني از شيطانهاي**

انسانی و یا جن قرار دادیم .

و اینکه به ابلیس هم شیطان اطلاق شده بخاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد .

علاوه بر اینها گاهی کلمه شیطان بر میکربها نیز اطلاق شده : به عنوان نمونه امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید ، لا تشریوا الماء من ثلمه الاناء و لا من عروته ، فان الشیطان یقعد علی العروه و الثلمه : از قسمت شکسته و طرف دستگیره ظرف ، آب نخورید ، زیرا شیطان بر روی دستگیره و قسمت شکسته شده ظرف می نشیند .

و نیز امام صادق (علیه السلام) می فرماید : و لا یشرب من اذن الکوز ، و لا من کسره ان کان فیه فانه مشرب الشیاطین ، از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب نخورید که جایگاه آشامیدن شیطانها است .

از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم :

موهای شارب ( سبیل ) خویش را بلند مگذارید ، زیرا شیطان آنرا محیط امن برای زندگی خویش قرار می دهد ، و در آنجا

ص:74

پنهان می‌گردد! به این ترتیب روشن شد که یکی از معانی شیطان میکربهای زیانبخش و مضر است.

ولی بدیهی است منظور این نیست که: شیطان در همه جا به این معنی باشد، بلکه منظور این است که: شیطان معانی مختلفی دارد، که یکی از مصداقهای روشن آن ابلیس و لشکریان و اعوان او است: و مصداق دیگر آن انسانهای مفسد و منحرف کننده، و احیاناً در پاره‌ای از موارد به معنی میکربهای موزی آمده است (دقت کنید).

## 5- خدا چرا شیطان را آفرید؟

بسیاری می‌پرسند شیطان که موجود اغواگری است اصلاً چرا آفریده شد و فلسفه وجود او چیست؟! در پاسخ می‌گوئیم: اولاً: خداوند شیطان را، شیطان نیافرید، به این دلیل که سالها همنشین فرشتگان و بر فطرت پاک بود، ولی بعد از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد، پس او در آغاز پاک آفریده شد و انحرافش بر اثر خواست خودش بود.

ص: 75

ثانیا: از نظر سازمان آفرینش وجود شیطان برای افراد با ایمان و آنها که می خواهند راه حق را بپویند زیانبخش نیست، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آنها است، چه اینکه پیشرفت و ترقی و تکامل، همواره در میان تضادها صورت می گیرد.

به عبارت روشنتر: انسان تا در برابر دشمن نیرومندی قرار نگیرد هرگز نیروها و نبوغ خود را بسیج نمی کند و بکار نمی اندازد، همین وجود دشمن نیرومند سبب تحرک و جنبش هر چه بیشتر انسان و در نتیجه ترقی و تکامل او می شود.

یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر تواین بی می گوید: هیچ تمدن درخشانی در جهان پیدا نشد، مگر این که، ملتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم نبوغ و استعداد خود را بکار انداخت و آنچنان تمدن درخشانی را پی ریزی کرد. تفسیر نمونه ج: 1 از ص: 180 ببعده.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (11) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (12) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (13) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (14) قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (15) قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (16) ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (17) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْهُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (18)

11 - ما شما را آفریدیم سپس صورت بندی کردیم سپس به فرشتگان گفتیم برای آدم خضوع کنید آنها سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود .

12 - ( خداوند به او ) فرمود : چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی در آن هنگام که به تو فرمان دادم ؟ گفت : من از او بهترم ، مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک !

13- گفت: از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر بورزی بیرون رو که تو از افراد پست و کوچکی!

14- (شیطان) گفت: مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (وزنده بگذار).

15- فرمود: تو از مهلت داده شدگانی!

16- گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو برای آنها کمین می کنم.

17- سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغ آنها می روم و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت.

18- فرمود: از آن (مقام) با ننگ و عار و خواری بیرون رو، و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند جهنم را از شما همگی پر می کنم!

**ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس**

ص: 78

در هفت سوره از سوره های قرآن اشاره به آفرینش انسان و چگونگی خلقت او شده است و همانطور که در آیه پیش اشاره کردیم ، ذکر این موضوع برای بیان شخصیت انسان و مقام و رتبه او در میان موجودات جهان ، و احیای حس شکرگزاری در وجود او است .

در این سوره ها با تعبیرات مختلف ، آفرینش انسان از خاک و سجود فرشتگان برای او ، و سرکشی شیطان و سپس موضع گیریش در برابر نوع انسان آمده است .

در نخستین آیه مورد بحث ، خداوند می گوید : ما شما را آفریدیم ، و سپس صورت بندی کردیم ، بعد از آن به فرشتگان ( و از جمله ابلیس که در صف آنها قرار داشت اگر چه جزء آنها نبود ) فرمان دادیم ، برای آدم جد نخستین شما

سجده کنند (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ) .

همگی این فرمان را به جان و دل پذیرفتند و برای آدم سجده کردند ، مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود ( فسجدوا الا



ابلیس لم یکن من الساجدین) .

اینکه در آیه فوق ، خلقت قبل از صورت بندی بیان شده ، ممکن است اشاره به این باشد که نخست ماده اصلی انسان را آفریدیم و بعد ، به آن صورت انسانی بخشیدیم .

ضمناً همانطور که در ذیل آیه 34 سوره بقره گفته ایم : سجده فرشتگان برای آدم به معنی سجده پرستش نبوده است ، زیرا پرستش مخصوص خدا است ، بلکه سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است ( یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند ) و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است .

و نیز همانگونه در ذیل آن آیه گفته ایم ، ابلیس از فرشتگان نبود ، بلکه طبق تصریح آیات قرآن ، از قسم دیگری از مخلوقات بنام جن بوده است ( برای توضیح بیشتر به آیات سوره بقره فوق مراجعه کنید) .

در آیه بعد می گوید : خداوند ابلیس را به خاطر سرکشی و طغیانگری مؤاخذه کرد ، و گفت چه چیز سبب شد که در برابر

ص:80

آدم سجده نکنی و فرمان مرا نادیده بگیری (قال ما منعک ان لا تسجد اذ امرتک) .

او در پاسخ به یک عذر ناموجه متوسل گردید و گفت : من از او بهترم ، به دلیل اینکه مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک و گل ! (قال انا خیر منه خلقتی من نار و خلقته من طین) .

گویا چنین می پنداشت که آتش برتر از خاک است ، و این یکی از بزرگترین اشتباهات ابلیس بود ، شاید هم اشتباه نمی کرد و آگاهانه دروغ می گفت زیرا می دانیم خاک سرچشمه انواع برکات و منبع تمام مواد حیاتی و مهمترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است ، در حالی که آتش چنین نیست .

درست است که آتش یکی از شرایط تجزیه و ترکیب موجودات جهان است ، ولی نقش اصلی را همان مواد موجود در خاک دارند و آتش تنها وسیله ای برای تکمیل آنها محسوب می شود .

و نیز درست است که کره زمین در آغاز که از خورشید جدا شد ، به صورت گوی آتشی بود که تدریجا سرد شد ، ولی باید توجه

داشت زمین مادام که سوزان و شعله ور بود ، مطلقاً موجودات زنده ای نداشت از آن زمان حیات و زندگی در این کره پیدا شد ، که خاک و گل جای آتش را گرفت .

به علاوه هر آتشی در روی زمین پیدا شود ، از موادی سرچشمه می گیرد که از خاک بدست آمده است ، خاک سرچشمه پرورش درختان و درختان سرچشمه پیدایش آتش می باشند ، حتی مواد نفتی یا چربی هائی که قابل احتراقند نیز بازگشت به خاک یا حیواناتی که از مواد نباتی تغذیه دارند ، می کنند .

از همه اینها گذشته امتیاز آدم در این نبود که از خاک است ، بلکه امتیاز اصلی او همان روح انسانیت و مقام خلافت و نمایندگی پروردگار بوده است ، بنابراین به فرض که ماده نخستین شیطان از او برتر باشد ، دلیل بر این نمی شود که در برابر آفرینش آدم با آن روح و عظمت خداداد و مقام نمایندگی پروردگار ، سجده و خضوع نکند ، و ظاهر این است که شیطان همه این مطالب را می دانست تنها تکبر و خودپسندی جلو او را گرفت و همه اینها بهانه بود .

## نخستین قیاس ، قیاس شیطان بود

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است و در این اخبار می خوانیم نخستین کسی که قیاس کرد ، شیطان بود ، امام صادق (علیه السلام) به ابو حنیفه فرمود : لا تقس فان اول من قاس ابلیس : قیاس مکن که نخستین قیاس کننده شیطان بود .

در منابع اهل تسنن مانند تفسیر المنار و تفسیر طبری از ابن عباس و ابن سیرین و حسن بصری نیز این مطلب نقل شده است .

منظور از قیاس این است که موضوعی را به موضوع دیگر که از بعضی جهات با آن شباهت دارد مقایسه کنیم ، و همان حکمی که درباره موضوع اول است ، درباره موضوع دوم نیز اجرا شود ، بدون اینکه فلسفه و اسرار حکم اول را کاملاً بدانیم ، مثل اینکه می دانیم بول انسان محکوم به نجاست و ناپاکی است و باید از

آن پرهیز کرد، سپس عرق انسان را هم با آن مقایسه کنیم و بگوئیم چون این دو در پاره ای از جهات و اجزای ترکیبی با هم شباهت دارند، هر دو ناپاک و نجس هستند، در حالی که اگر چه در پاره ای از جهات با هم شباهت دارند، ولی از جهاتی هم متفاوتند، یکی رقیقتر و دیگری غلیظتر، پرهیز از یکی کار ساده ای است و پرهیز از دیگری بسیار مشکل و طاقت فرسا، به علاوه تمام فلسفه های حکم اول بر ما روشن نیست، و این یک مقایسه تخمینی بیش نمی باشد.

به همین جهت پیشوایان ما با الهام از کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قیاس را شدیداً محکوم کرده و باطل شمرده اند، زیرا گشوده شدن باب قیاس سبب می شود که هر کس با مطالعه محدود و فکر کوتاه خود، به مجرد اینکه دو موضوع را از پاره ای جهات، مساوی دانست، حکم یکی را در باره دیگری اجرا کند، و به این ترتیب هرج و مرجی از نظر قوانین و احکام دینی به وجود آید.

ممنوع بودن قیاس از نظر حکم خرد منحصر به قوانین دینی

نیست ، پزشکان هم اکیدا توصیه می کنند که هرگز نسخه بیماری را به بیمار دیگر ندهید ، هر چند بیماری آنها از نظر شما شبیه باشند ، فلسفه آن روشن است ، زیرا دو بیمار ممکن است در نظر ما با هم شباهت داشته باشند ، ولی با این حال از جهات فراوانی ، مثلا از نظر میزان تحمل نسبت به دارو ، و گروه خونی و مثلا- میزان قند و اوره و چربی خون تفاوت میان این دو بوده باشد که افراد عادی هرگز نمی توانند آنها را تشخیص بدهند ، بلکه تشخیص آن منحصر بوسیله پزشکان ماهر امکان دارد ، اگر بدون در نظر گرفتن این خصوصیات ، داروی یکی را به دیگری بدهیم ممکن است نه تنها مفید نباشد بلکه گاهی سرچشمه خطرات جبران ناپذیری گردد .

احکام الهی از این هم دقیقتر و باریکتر است و به همین دلیل در روایات داریم اگر احکام خدا با قیاس سنجیده شود ، دین خدا از بین خواهد رفت ، یا فساد آن بیشتر از صلاح آن است .

به علاوه پناه بردن به قیاس برای کشف احکام الهی نشانه نارسائی مذهب است ، زیرا هنگامی که برای هر موضوع در

مذهب، حکمی وارد شده باشد دیگر نیازی به قیاس نیست، به همین جهت شیعه چون تمام نیازمندیها را از نظر حکم مذهبی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که وارثان مکتب پیامبرند (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفته، نیازی نمی بیند که دست به سوی قیاس دراز کند، ولی فقهای اهل تسنن چون مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را که طبق فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از قرآن باید پناهگاه مسلمانان بوده باشد به دست فراموشی سپرده اند و در احکام اسلامی گرفتار کمبود مدرک گردیده اند، چاره ای جز این نمی بینند که دست به سوی قیاس دراز کنند.

و اما در مورد شیطان که در روایات می خوانیم او نخستین کسی بود که قیاس کرد، نکته اش این است که او آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم، مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره ای از جهات، بر خاک دلیل بر برتری همه جانبه گرفت، بدون اینکه به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم توجه کند، و به اصطلاح از طریق قیاس

اولویت، اما قیاسی که بر پایه تخمین و گمان و مطالعه سطحی و نامحدودش قرار داشت، حکم به برتری خود بر آدم نماید، و حتی فرمان خدا را به خاطر همین قیاس باطل زیر پا بگذارد! جالب اینکه در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) در کتب شیعه و اهل تسنن هر دو نقل شده است می خوانیم: من قاس امر الدین برأیه قرنه الله تعالی یوم القیامه بابلیس: کسی که امر دین را با قیاس بسنجد، خداوند در روز قیامت او را با ابلیس، قرین خواهد کرد.

کوتاه سخن اینکه: مقایسه موضوعی بر موضوعی دیگر بدون آگاهی از تمام اسرار آن نمی تواند دلیل بر اتحاد حکم آنها شود، و اگر پای قیاس به مسائل مذهبی کشیده شود، ضابطه ای برای احکام باقی نمی ماند، زیرا ممکن است، یک نفر موضوعی را طوری قیاس کند و حکم تحریم آن را صادر نماید و دیگری آن را با موضوع دیگر قیاس کرده و حلال بشمرد! تنها موضوعی که می توان به عنوان استثناء در اینجا روی آن تکیه کرد، این است که خود قانونگذار یا مثلاً خود طیب، دلیل و فلسفه حکم



خود را بیان کند که در این صورت می توان هر کجا که آن دلیل و فلسفه موجود است ، حکم را جاری ساخت ، و اصطلاحاً آن را قیاس منصوص العله می گویند ، مثلاً اگر طیب به بیمار بگوید باید از فلان میوه پرهیز کنی ، زیرا ترش است ، بیمار می فهمد که ترشی برای او ضرر دارد و باید از آن پرهیز کند هر چند در غیر آن میوه باشد ، همچنین اگر در قرآن یا سنت ، تصریح شود که از شراب پرهیزید زیرا مسکر است ، از آن می فهمیم که هر مایع مسکری ( اگر چه شراب نباشد ) حرام است ، این گونه قیاس ممنوع نیست چون دلیل آن ذکر شده و قطعی است ، تنها در موردی ممنوع است که ما فلسفه و دلیل حکم را به طور قطع از تمام جهات ندانیم .

البته بحث قیاس ، بحثی است بسیار پردامنه ، که آنچه در بالا گفته شد ، تنها فشرده ای از آن بود ، برای توضیح بیشتر به کتب اصول فقه و کتب اخبار ، باب قیاس مراجعه فرمائید ، و ما این بحث را در اینجا با ذکر حدیث زیر به پایان می رسانیم : در کتاب علل الشرایع چنین نقل شده که ابو حنیفه وارد بر امام صادق

(علیه السلام) شد امام به او فرمود به من خبر داده اند که تو در احکام خدا قیاس می کنی ، ابوحنیفه گفت : آری چنین است من قیاس می کنم ، امام (علیه السلام) گفت : این کار را دیگر تکرار نکن ، زیرا نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود ، آنجا که گفت : خلقتنی من نار و خلقتی من طین ، او آتش و گل را با هم مقایسه کرد ، در حالی اگر نورانیت و روحانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه می کرد ، تفاوت میان آن دو را در می یافت ، و برتری یکی را بر دیگری تشخیص می داد .

### پاسخ یک سؤال

در اینجا یک سؤال باقی می ماند ، و آن اینکه چگونه شیطان ، با خدا سخن گفت ، مگر وحی بر او نازل می شده است ؟ پاسخ این سؤال این است که گفتگوی خدا ، همیشه جنبه وحی ندارد ، بلکه وحی عبارت از پیام رسالت و نبوت است ، و هیچ مانعی ندارد که خداوند با شخص دیگری نه به عنوان وحی و رسالت ، بلکه از طریق الهام درونی ، یا به وسیله بعضی از فرشتگان سخن

بگویند ، خواه این شخص از صالحان و پاکان باشد ، همانند مریم و مادر موسی یا از ناصالحان باشد مانند شیطان !- اکنون به تفسیر بقیه آیات باز می گردیم : از آنجا که امتناع شیطان از سجده کردن ، برای آدم (علیه السلام) یک امتناع ساده و معمولی نبود و نه یک گناه عادی محسوب می شد ، بلکه یک سرکشی و تمرد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود ، زیرا اینکه می گویند : من از او بهترم در واقع به این معنی است که فرمان تو در مورد سجده بر آدم ، بر خلاف حکمت و عدالت است ، و موجب مقدم داشتن مرجوح بر راجح ! به این جهت ، مخالفت او سر از کفر و انکار علم و حکمت خدا در آورد و به همین جهت ، می بایست تمام مقامها و موقعیت های خویش را در درگاه الهی از دست بدهد ، به همین سبب خداوند او را از آن مقام برجسته و موقعیتی که در صفوف فرشتگان پیدا کرده بود بیرون کرد و به او فرمود : از این مقام و مرتبه ، فرود آی ( قال فاهبط منها ) .

در مورد ضمیر منها جمعی از مفسران معتقدند که به آسمان یا

بهشت بر می گردد، و بعضی به مقام و درجه باز گردانده اند که از نظر نتیجه، چندان تفاوتی با هم ندارند.

سپس سرچشمه این سقوط و تنزل را با این جمله، برای او شرح می دهد که تو حق نداری در این مقام و مرتبه، راه تکبر، پیش گیری فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا.

و باز به عنوان تاکید بیشتر، اضافه می فرماید: بیرون رو که از افراد پست و ذلیل هستی (یعنی نه تنها با این عمل بزرگ نشدی، بلکه به عکس به خواری و پستی گرائیدی) (فاخرج انک من الصاغرين).

از این جمله به خوبی روشن می شود که تمام بدبختی شیطان، مولود تکبر او بود، این خود برترینی او، که خود را در مقامی بیش از آنچه شایسته آن بود قرار داد، سبب شد که نه تنها بر آدم سجده نکند، بلکه علم و حکمت خدا را انکار نماید و به فرمان او خرده گیرد، و سرانجام تمام مقام و حیثیت خود را از دست بدهد، و به جای بزرگی، پستی و ذلت را برای خویش بخرد، یعنی نه تنها به هدف نرسید، بلکه درست در جهت عکس آن

در نهج البلاغه در خطبه قاصعه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به هنگام نکوهش کبر و خود برتری بینی چنین می خوانیم : فاعتبروا بما كان من فعل الله بابلوس اذا حبط عمله الطويل و جهده الجهد ، و كان قد عبد الله سته آلاف ... عن كبر ساعه واحده فمن ذا بعد ابليس يسلم على الله بمثل معصيته ؟ ! كلا ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملكا ان حكمه في اهل السماء و اهل الارض لو احد : پند و عبرت گیرید به آنچه خداوند با ابلیس رفتار کرد ، در آن هنگام که اعمال و عبادات طولانی و تلاش و کوششهای او را که شش هزار سال بندگی خدا کرده بود ... به خاطر ساعتی تکبر ورزیدن بر باد داد ، با اینحال چه کسی بعد از ابلیس می تواند از کیفر خدا در برابر انجام همان معصیت مصون بماند ؟ نه ، هرگز ، ممکن نیست خداوند ، انسانی را به بهشت بفرستد ، در برابر کاری که به خاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است حکم خداوند در باره اهل آسمان و زمین یکی است .

در حدیثی نیز از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) چنین نقل شده که فرمود: گناهان شعب و سرچشمه هائی دارد، اولین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار، تکبر است که گناه ابلیس بود و به خاطر آن از انجام فرمان خدا امتناع کرد و تکبر ورزید و از کافران شد و سپس حرص بود که سرچشمه گناه (و ترک اولی) از ناحیه آدم و حوا شد... سپس حسد بود که سرچشمه گناه فرزندش (قابیل) گردید و نسبت به برادرش (هابیل) حسد ورزید و او را به قتل رسانید.

از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود: اصول الکفر ثلاثه الحرس و الاستکبار و الحسد فاما الحرس فان آدم حين نهى عن الشجرة، حمله الحرس على ان اكل منها و اما الاستکبار فابليس حيث امر بالسجود لادم فابى و اما الحسد فابنا آدم حيث قتل احدهما صاحبه.

اصول وریشه های کفر و عصیان، سه چیز است، حرص و تکبر و حسد، اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد، و اما تکبر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند، و اما

حسد ، سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را به قتل رساند اما داستان شیطان به همینجا پایان نیافت ، او به هنگامی که خود را مطرود دستگاه خداوند دید ، طغیان و لجاجت را بیشتر کرد و به جای توبه و بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه ، تنها چیزی که از خدا تقاضا کرد این بود که گفت : خدایا ! مرا تا پایان دنیا مهلت ده ، و زنده بگذار ( قال انظرنی الی یوم یبعثون ) .

این تقاضای او به اجابت رسید و خداوند فرمود : به تو مهلت داده خواهد شد ( قال انک من المنظرین ) گرچه در این آیات تصریح نشده است که چه اندازه از تقاضای شیطان پذیرفته گردید ، ولی در آیه 38 سوره حجر می خوانیم که به او گفته شد فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ : به تو تا روز معینی مهلت داده خواهد شد یعنی تمام تقاضای او به اجابت نرسید ، بلکه به مقداری که خداوند می خواست انجام شد ( در باره معنی إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ذیل آیه 38 سوره حجر به خواست خدا بحث خواهیم کرد ) .

ولی او نمی خواست برای جبران گذشته زنده بماند و عمر

طولانی کند ، بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین بیان کرد : اکنون که مرا گمراه ساختی ! بر سر راه مستقیم تو کمین می کنم و آنها را از راه بدر می برم قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ تا همانطور که من گمراه شدم ، آنها نیز به گمراهی بیفتند ! .

### نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود !

از آیه فوق بر می آید که شیطان برای تبرئه خویش ، نسبت جبر به خداوند داد ، و گفت : چون تو مرا گمراه ساختی ، من نیز در گمراهی نسل آدم کوشش خواهیم کرد .

گرچه بعضی از مفسران ، اصرار دارند که جمله فیما اعویتنی را طوری تفسیر کنند که مفهوم آن جبر نباشد ، ولی ظاهراً هیچ موجبی برای این اصرار نیست ، زیرا ظاهر جمله معنی جبر را می رساند و از شیطان هم ، هیچ بعید به نظر نمی رسد که چنین سخنی را بگوید .

گواه بر این سخن ، حدیثی است که از امیر مؤمنان علی



(علیه السلام) نقل شده که به هنگام مراجعت از صفین ، پیر مردی از قضا و قدر سؤال کرد و حضرت در پاسخ فرمود : آنچه انجام دادیم همه قضا و قدر الهی بوده ، پیر مرد چنین پنداشت که منظور همان مساله جبر است ، حضرت با شدت تمام ، او را از این پندار باطل باز داشت و ضمن سخنان مفصلی به او فرمود : تلک مقاله اخوان عبده الاوثان و خصماء الرحمان و حزب الشیطان : این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان است سپس قضا و قدر را به معنی قضا و قدر تشریحی یعنی فرمانها و تکالیف پروردگار تفسیر فرمود .

و از اینجا روشن می شود نخستین کسی که دم از مکتب جبر زد شیطان بود .

سپس شیطان ، برای تایید و تکمیل گفتار خود ، اضافه کرد که نه تنها بر سر راه آنها کمین می کنم بلکه از پیش رو ، و از پشت سر ، و از طرف راست ، و از طرف چپ از چهار طرف ، به سراغ آنها می روم ، و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت (ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) .

ممکن است تعبیر بالا ، کنایه از این باشد که شیطان ، انسان را محاصره می کند و سعی دارد به هر وسیله ای که ممکن است برای وسوسه و گمراهی او بکوشد ، و این تعبیر در کلمات روزمره نیز دیده می شود ، که می گوئیم فلائکس از چهار طرف گرفتار قرض یا بیماری یا دشمن شده است .

و اینکه سمت بالا و پائین ذکر نشده به خاطر آن است که انسان معمولاً در چهار سمت ، حرکت و فعالیت دارد .

اما در روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده ، تفسیر عمیقتری برای این چهار جهت دیده می شود ، آنجا که می فرماید : منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از پیش رو این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می دهد ، و منظور از پشت سر این است که آنها را به گرد -آوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می کند ، و منظور از طرف راست این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و

ایجاد شک و تردید، ضایع می سازد، و منظور از طرف چپ این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهد.

در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر فرمان بیرون رفتن ابلیس از حریم قرب خدا و مقام و منزلت بالا-صادر می شود، با این تفاوت که در اینجا حکم طرد او به صورت تحقیرآمیزتر و شدیدتر صادر شده است و شاید به خاطر لجاجتی بود که شیطان در مورد اصرار در وسوسه افراد انسان به خرج داد، یعنی در آغاز تنها گناه او سرکشی از اطاعت فرمان خدا بود و به همین جهت فرمان خروج او صادر شد، اما بعدا گناه بزرگ دیگری بر گناه خود افزود و آن تصمیم گمراه ساختن دگران بود، به او فرمود: از این مقام با بدترین ننگ و عار بیرون رو و با خواری و ذلت فرود آی! (قال اخرج منها مذئوما مدحورا).

و سوگند یاد می کنم که هر کس از تو پیروی کند، جهنم را از تو و آنها پر سازم (لمن تبعك منهم لاملئن جهنم منكم اجمعين).

### فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان

ص:98

در این گونه بحثها معمولا سؤالات مختلفی به ذهن می آید که از همه مهمتر این دو سؤال است .

1- خداوند چرا شیطان را آفرید؟ با اینکه می دانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهیها می شود؟ .

2- بعد از آنکه شیطان مرتکب چنان گناه بزرگی شد ، چرا خداوند تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات او پذیرفت؟ .

درباره سؤال اول می گوئیم ، که

اولا- خلقت شیطان از آغاز ، خلقت پاک و بی عیبی بود و به همین دلیل ، سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگش جای گرفته بود ، اگر چه از نظر آفرینش جزء آنها نبود ، سپس با سوء استفاده از آزادی خود ، بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان را به خود اختصاص داد .

ثانیا- وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست ، بلکه رمز تکامل نیز محسوب می شود ، زیرا وجود یک

ص:99

دشمن قوی در مقابل انسان، باعث پرورش و ورزیدگی او می‌گردد، و اصولاً همیشه تکاملها در میان تضادها به وجود می‌آید، و هیچ موجودی راه کمال را نمی‌پوید مگر اینکه در مقابل ضد نیرومندی قرار گیرد.

نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسؤل است، ولی وسوسه‌های او، زیانی برای بندگان خدا و آنهایی که می‌خواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت، بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمربخش خواهد بود.

پاسخ سؤال دوم: از آنچه در جواب سؤال اول گفتیم نیز روشن می‌شود، زیرا ادامه حیات او به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت، بلکه مؤثر نیز بود، حتی قطع نظر از وجود شیطان در درون خود ما، غرائز مختلفی وجود دارد، که چون در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار گیرند، یک میدان تضاد را تشکیل می‌دهند که در این میدان پیشرفت و تکامل و پرورش وجود انسان صورت

می‌گیرد، ادامه حیات شیطان نیز تقویت مبانی این تضاد است، به تعبیر دیگر همیشه وجود یک راه راست با توجه به خطوط انحرافی پیرامون آن مشخص می‌شود و تا چنین مقایسه‌ای در میان نباشد، راه راست باز شناخته نخواهد شد.

از این گذشته همانطور که در بعضی از احادیث می‌خوانیم، شیطان بعد از انجام آن گناه، سعادت و نجات خود را در جهان دیگر به کلی به خطر انداخت، و لذا در برابر عباداتی که کرده بود، تقاضای عمر طولانی در این دنیا کرد که طبق قانون عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.

این نکته مهم را نیز باید توجه داشت که خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه‌هایش آزاد گذاشته ولی انسان را در برابر او بی‌دفاع قرار نداده است، زیرا اولاً نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می‌تواند سد نیرومندی در مقابل وسوسه‌های شیطان به وجود آورد (مخصوصاً اگر پرورش یابد و تربیت شود) و ثانیاً فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده و ثالثاً فرشتگانی که

الهام بخش نیکیهها هستند ، به کمک انسانهایی که می خواهند از وسوسه های شیطان برکنار بمانند می فرستد ، آنچنانکه قرآن می گوید : ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائکه : آنها که می گویند پروردگار ما خداوند یکتا است و سپس استقامت به خرج می دهند ، فرشتگان بر آنها نازل می شوند ( و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارتها و دلگرمیها را به آنها الهام می دهند ) .

و در جای دیگر می خوانیم: إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا : پروردگار توبه فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم و به شما کمک می کنم که افراد با ایمان را در مسیر حق کمک کنید و ثابت نگاه دارید .

### فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم

در اینکه آیا آفرینش آدم آنچنان که قرآن می گوید با فرضیه تکامل که در مباحث علوم طبیعی امروز مطرح است ، سازگار

است یا نه و آیا اصولاً فرضیه تکامل، از نظر دانشمندان به مرحله قطعی رسیده یا نه؟ بحثهای لازمی داریم که در تفسیر آیات سوره حجر آیات 26 تا 33 سوره حجر مطرح می‌کنیم.

تفسیر نمونه ج: 6 از ص: 97 بعد.

حجر: 26 وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

حجر: 27 وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

حجر: 28 وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

حجر: 29 فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ

حجر: 30 فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

حجر: 31 إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

حجر: 32 قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

حجر: 33 قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

حجر: 34 قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

حجر: 35 وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ



حجر : 36 قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

حجر : 37 قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

حجر : 38 إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

حجر : 39 قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

حجر : 40 إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

حجر : 41 قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

حجر : 42 إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

حجر : 26 ما انسان را از گل خشکیده ای (همچون سفال) که از گل بد بوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم!

حجر : 27 و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم!

حجر : 28 و (به خاطر بیاور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده، می آفرینم.

حجر : 29 هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید!»

حجر : 30 همه فرشتگان، بی استثنا، سجده کردند...

حجر : 31 جز ابلیس، که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.

حجر : 32 (خداوند) فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟!»

حجر : 33 گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد!»

حجر : 34 فرمود: «از صف آنها [ فرشتگان ] بیرون رو، که رانده شده ای (از درگاه ما!).»

حجر : 35 و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود!»

حجر : 36 گفت: «پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار!)»

حجر : 37 فرمود: «تو از مهلت یافتگانی!»

حجر : 38 (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز وقت معینی.»

حجر : 39 گفت: «پروردگار! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت،

حجر : 40 مگر بندگان مخلصت را.»

حجر : 41 فرمود: «این راه مستقیمی است که بر عهده من است (و سنت همیشگیم)...

حجر : 42 که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند؛

## آفرینش انسان

به مناسبت آیات قبل از این آیات، که قسمتهائی از آفرینش خداوند و نظام هستی را بیان می کرد، در این آیات به شاهکار بزرگ خلقت یعنی آفرینش انسان پرداخته و طی آیات متعدد و

پر محتوایی بسیاری از جزئیات این آفرینش را بازگو می کند که ما در اینجا نخست به تفسیر اجمالی آیات میپردازیم ، سپس نکات مهم را مورد بحث جداگانه ای قرار می دهیم .

نخست می فرماید : ما انسان را از صلصال ( خاک خشکیده ای که به هنگام برخورد با چیزی صدا می کند ) که از حما مسنون ( گل تیره رنگ و متغیر و بدبو ) گرفته شده بود آفریدیم ( وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ) .

و طایفه جان را پیش از آن از آتش گرم و سوزان آفریدیم ( و الجان خلقناه من قبل من نار السموم ) .

سموم در لغت به معنی باد سوزانی است که گوئی در تمام روزنه های پوست بدن انسان نفوذ می کند زیرا عرب به سوراخهای بسیار ریز پوست بدن ، مسام ، می گوید و سموم نیز به همین مناسبت بر چنین بادی اطلاق می شود و ماده سم نیز از همان است چرا که در بدن نفوذ کرده و انسان را می کشد یا بیمار میسازد .

مجدداً به آفرینش انسان باز می گردد و گفتگوی خداوند را با

فرشتگان که قبل از آفرینش انسان روی داد، چنین بیان می کند:

به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشر را از خاک خشکیده ای که از گل تیره رنگ بد بو گرفته شده می آفرینم (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ).

و هنگامی که خلقت آنرا به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید (فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ).

آفرینش انسان پایان پذیرفت و آنچه شایسته جسم و جان انسان بود به او داده شد و همه چیز انجام یافت: در این هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ).

تنها کسی که اطاعت این فرمان را نکرد ابلیس بود، لذا اضافه میکند به جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه همراه سجده کننده گان باشد (إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ).

اینجا بود که ابلیس مورد بازپرسی قرار گرفت و خدا به او گفت :

ای ابلیس چرا تو با سجده کنندگان نیستی ؟ ( قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ) .

ابلیس که غرق غرور و خودخواهی خویش بود آنچنان که عقل و هوش او را پوشانده بود گستاخانه در برابر پرسش پروردگار به پاسخ پرداخت و گفت : من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده ای که از گل بدبوئی گرفته شده است آفریده ای سجده نخواهم کرد ( قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ) .

آتش نورانی و فروزنده کجا ، و خاک تیره و متعفن کجا ؟ آیا موجود شریفی همچون من در برابر موجود پست تری باید خضوع و تواضع کند ؟ ! این چه قانونی است ؟ ! .

او که از اسرار آفرینش بر اثر خودخواهی و غرور بی خبر مانده بود و برکات خاک را که منبع هر خیر و برکتی است بدست فراموشی سپرده بود و از آن مهمتر آن روح شریف و عظیم الهی را که در آدم وجود داشت نادیده می گرفت ، ناگهان از اوج مقامی

که داشت سقوط کرد، دیگر شایسته نبود که او در صف فرشتگان باشد، لذا بلافاصله خدا به او فرمود از آن (از بهشت یا از آسمانها و یا از صفوف فرشتگان) بیرون رو که تو رجیم و رانده شده درگاه مانی (قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ).

و بدان که این غرورت مایه کفرت شد و این کفر برای همیشه تو را مطرود کرد، لعنت و دوری از رحمت خدا تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود! (وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ).

ابلیس که در این هنگام خود را رانده درگاه خدا دید، و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شد، آتش کینه در دلش شعله ور گشت، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد، هر چند مقصر اصلی خود او بود، نه آدم، و نه فرمان خدا، ولی غرور و خود خواهی توام با لجاجتش اجازه نمی داد این واقعیت را درک کند.

لذا عرض کرد: پروردگارا اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده! (قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

نه برای اینکه توبه کند، یا از کرده خود پشیمان باشد و در مقام

جبران برآید ، بلکه برای اینکه به لجاجت و عناد و دشمنی و خیره سری ادامه دهد ! خداوند هم این خواسته او را پذیرفت و فرمود مسلما تو از مهلت یافتگانی ( قال فانك من المنظرين ) .

ولی نه تا روز مبعوث شدن خلایق در رستاخیز ، چنانکه خواسته ای ، بلکه تا وقت و زمان معینی ( الی یوم الوقت المعلوم ) .

در اینکه منظور از یوم الوقت المعلوم ، چه روزی است ، مفسران احتمالات متعددی داده اند : بعضی گفته اند منظور پایان این جهان و بر چیده شدن دوران تکلیف است ، چرا که بعد از آن ، طبق ظاهر آیات قرآن ، همه جهانیان از بین می روند و تنها ذات پاک خداوند باقی میماند ، بنابر این تنها به مقداری از درخواست ابلیس موافقت شد .

بعضی دیگر احتمال داده اند که منظور از وقت معلوم زمان معینی است که تنها خدا می داند ، و جز او هیچکس از آن آگاه نیست ، چرا که اگر آنوقت را آشکار می ساخت ابلیس تشویق به گناه و سرکشی بیشتر شده بود .



بعضی نیز احتمال داده اند منظور روز قیامت است چرا که او می خواست تا آن روز زنده بماند تا از حیات جاویدان برخوردار گردد و با نظر او موافقت گردید ، به خصوص اینکه تعبیر به یوم الوقت المعلوم در آیه 50 سوره واقعه درباره روز قیامت نیز آمده است .

ولی این احتمال بسیار بعید است ، چرا که اگر چنین می بود باید خداوند به طور کامل با درخواست او موافقت کرده باشد ، در حالی که ظاهر آیات فوق این است که بطور کامل با درخواست او موافقت نشده و تنها تا یوم الوقت المعلوم موافقت شده است و به هر حال تفسیر اول با روح و ظاهر آیه از همه موافقتر است ، و در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز به این معنی تصریح گردیده است .

در اینجا ابلیس نیت باطنی خود را آشکار ساخت هر چند چیزی از خدا پنهان نبود و عرض کرد : پروردگارا ! به خاطر اینکه مرا گمراه ساختی ( و این انسان زمینه بدبختی مرا فراهم ساخت ) من نعمتهای مادی روی زمین را در نظر آنها زینت

می‌دهم، و انسانها را به آن مشغول می‌دارم و سرانجام همه را گمراه خواهم ساخت (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

اما او به خوبی می‌دانست که وسوسه‌هایش در دل بندگان مخلص خدا هرگز اثر نخواهد گذاشت، و دام‌هایش آنها را به خود مشغول نخواهد کرد، خلاصه بندگان خالص و مخلص آنچنان نیرومندند که زنجیرهای اسارت شیطان را از هم می‌گسلند، لذا بلافاصله برای سخن خود استثنائی قائل شد و گفت: مگر آن بندگان خالص شده تو (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ).

بدیهی است که خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بود، بلکه این نسبت شیطنت آمیز بود که از ابلیس صادر شد، برای اینکه خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجهی برای اغواگری خود ترتیب دهد، و این رسم همه ابلیسها و شیاطین است که اولاً گناهان خویش را به گردن دیگران می‌افکنند، و ثانیاً همه جا می‌کوشند تا اعمال زشت خود را با منطقیهای غلطی توجیه کنند، نه تنها در

برابر بندگان خدا، حتی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه است؟ ضمناً باید توجه داشت مخلصین جمع مخلص (بفتح لام) همانگونه که در تفسیر سوره یوسف بیان کردیم کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس رسیده باشد که در برابر وسوسه های شیطان و هر وسوسه گر نفوذ ناپذیر شود.

خداوند به عنوان تحقیر شیطان و تقویت قلب جویندگان راه حق و پویندگان طریق توحید فرمود: این راه مستقیم من است... و این سنت فناپذیری است که من آن را بر عهده گرفته ام...

(قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ).

که تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر گمراهانی که شخصا بخواهند از تو پیروی کنند (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ).

یعنی در واقع این تو نیستی که می توانی مردم را گمراه کنی، بلکه این انسانهای منحرفند که با میل و اراده خویش دعوت تو را اجابت کرده، پشت سر تو گام بر می دارند.

و به تعبیر دیگر این آیه اشاره ای است به آزادی اراده انسانها ، و اینکه ابلیس و لشکر او هرگز نمی توانند کسی را اجبارا به راه فساد بکشانند ، بلکه این خود انسانها هستند که دعوت او را لبیک گفته و دریچه های قلب خویش را به روی او می گشایند ، و به او اذن دخول می دهند ! خلاصه اینکه وسوسه های شیطان گرچه مؤثر است ولی تصمیم نهائی با شیطان نیست ، با خود انسانها هست ، چرا که انسان می تواند در برابر وسوسه های او بایستد و دست رد بر سینه او بگذارد .

در واقع خداوند می خواهد این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که او حکومت بلا منازعی بر انسانها پیدا خواهد کرد .

سپس صریحترین تهدیدهای خود را متوجه پیروان شیطان کرده می گوید : **جَهَنَّمَ مِيعَادُكُمْ هُمْ هُمْ أَنْهَا** است ( **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ** ) .

گمان نکنند که آنها از چنگال مجازات می توانند فرار کنند و یا به

حساب آنها رسیدگی نمی شود ، حساب همه آنها یکجا و در یک محل رسیدگی خواهد شد .

همان دوزخی که هفت در دارد ، و برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند ( لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم ) .

این در در حقیقت درهای گناہانی است که به وسیله آن ، افراد وارد دوزخ می شوند ، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناہی و از دری ، همانگونه که درهای بهشت ، طاعات و اعمال صالح و مجاهدتهائی است که بوسیله آن بهشتیان وارد بهشت می شوند .

**نکته ها :**

### **1- تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختیها**

است

مهمترین نکته تربیتی که از داستان ابلیس و آفرینش آدم که در سوره های مختلف قرآن آمده استفاده می شود همان سقوط

ص:116

وحشتناک ابلیس از آن مقام والاّی که داشت به خاطر کبر و غرور است! می دانیم ابلیس از فرشتگان نبود ( همانگونه که از آیه 50 سوره کهف استفاده می شود ) و آنچنان ارتقاء مقام در سایه اطاعت فرمان خدا پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت ، حتی بعضی می گویند معلم فرشتگان بود ، و طبق آنچه از خطبه قاصعه در نهج البلاغه استفاده می شود هزاران سال پرستش خدا کرده بود .

اما همه این مقامات را به خاطر یکساعت تکبر و غرور از دست داد ، و آنچنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد ، بلکه همچنان به کار خود ادامه داد و در جاده لجاجت آنچنان ثابت قدم ماند که تصمیم گرفت مسئولیت شرکت در جرم همه ظالمان و گنهکاران از فرزندان آدم را به عنوان یک وسوسه گر بپذیرد ، و معادل کیفر و عذاب همه آنها را یکجا تحمل کند! این است نتیجه خودخواهی و غرور و تعصب و خودپسندی و استکبار .

نه تنها ابلیس که ، با چشم خود انسانهای شیطان صفتی را

دیده ایم، یا شرح حال آنها را در صفحات سیاه تاریخ مطالعه کرده ایم که هنگامی که بر مرکب غرور و تکبر و خودخواهی سوار شدند دنیائی را به خاک و خون کشیدند، گوئی پرده ای از خون و جهل، چشمان ظاهر و باطن آنها را از کار انداخته، و هیچ حقیقتی را مشاهده نمی کنند، دیوانه وار در راه ظلم و بیدادگری گام بر می دارند و سرانجام خود را در بدترین پرتگاهها ساقط می کنند.

این استکبار و غرور، آتش سوزان و وحشتناکی است، همانگونه که انسان ممکن است سالیان دراز زحمت بکشد و خانه و وسائل و سرمایه ای برای زندگی فراهم سازد، ولی محصول آنرا تنها با یک شعله آتش در چند لحظه تبدیل به خاکستر کند، همچنین کاملاً امکان پذیر است که محصول اطاعت هزاران سال را با ساعتی استکبار و غرور در برابر خدا از دست دهد، چه درسی از این گویا و تکان دهنده تر؟!.

عجب اینکه او حتی به این نکته روشن نیز توجه نداشت که آتش بر خاک برتری ندارد چرا که منبع همه برکات: گیاهان،

حیوانات، معادن، محل ذخیره آبها خلاصه سرچشمه پیدایش هر موجود زنده ای خاک است، ولی کار آتش سوزندگی و در بسیاری از مواقع ویرانگری است.

علی (علیه السلام) در همان خطبه قاصعه (خطبه 192 نهج البلاغه) از ابلیس به عنوان عدو الله (دشمن خدا) و امام المتعصبین و سلف المستکبرین (پیشوای متعصبان لجوج، و سر سلسله مستکبران) نام برده و می گوید به همین جهت خداوند لباس عزت را از اندام او بیرون کرد، و چادر مذلت بر سر او افکند سپس اضافه می کند: آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟ و به خاطر برتری جوئیش پست ساخت؟ در دنیا رانده شد و عذاب دردناک در سرای دیگر برای او فراهم ساخت (الاترون کیف صغره الله بتکبره، و وضعه بترفعه، فجعله فی الدنيا مدحورا و اعدله فی الاخره سعیرا).

ضمنا همانگونه که اشاره کردیم ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جبر بود، همان مکتبی که بر خلاف وجدان هر انسانی است و



یکی از دلایل مهم پیدایش آن ، تبرئه کردن انسانهای گنه کار در برابر اعمالشان است ، در آیات فوق خواندیم ابلیس برای تبرئه خویش و اثبات اینکه حق دارد در گمراهی فرزندان آدم بکوشد به همین دروغ بزرگ متوسل شد ، و گفت : خداوندا تو مرا گمراه کردی و من هم به همین خاطر فرزندان آدم را جز مخلصان گمراه خواهم کرد!

## **2- شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد ؟**

باز هم ذکر این نکته را ضروری می دانیم که نفوذ وسوسه های شیطانی در انسان یک نفوذ ناآگاه و اجباری نیست ، بلکه ما به میل خویش وسوسه او را به دل راه می دهیم ، و گرنه حتی خود شیطان می داند که بر مخلصان - آنها که خویشتن را در پرتو تربیت خالص کرده اند و زنگار شرک را از روح و جان زدوده اند - راه ندارد .

به تعبیر رساتر - همان تعبیری که از آیات فوق استفاده می شود - رابطه شیطان و گمراهان ، رابطه پیشوا و پیرو است ، نه رابطه

### 3- درهای جهنم !

در آیات فوق خواندیم ، جهنم هفت در دارد (بعید نیست عدد هفت در اینجا عدد تکثیر باشد ، یعنی درهای بسیار و فراوان دارد ، همانگونه که در آیه 27 سوره لقمان نیز عدد هفت به همین معنی آمده است) .

ولی واضح است این تعدد درها (مانند تعدد درهای بهشت) نه به خاطر کثرت واردان است به طوری که از یک در کوچک نتوانند وارد شوند ، و نه جنبه تشریفاتی دارد ، بلکه در حقیقت اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم می کشاند ، هر نوع از گناهان دری محسوب می شود .

در خطبه جهاد در نهج البلاغه می خوانیم ان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه اولیائه : جهاد دری از درهای بهشت است که آن را به روی بندگان خاصش گشوده است .

و در حدیث معروف می خوانیم ان السیوف مقالید الجنه :

شمشیرها کلیدهای بهشتند این گونه تعبیرات به خوبی منظور از درهای متعدد بهشت و دوزخ را روشن می سازد .

قابل توجه اینکه در حدیث امام باقر (علیه السلام) می خوانیم بهشت ، هشت در دارد در حالی که آیات فوق می گوید : جهنم هفت در دارد ، این تفاوت اشاره به این است که هر چند درهای ورود به بدبختی و عذاب فراوان باشد ، ولی با این حال درهای وصول به سعادت و خوشبختی از آن افزونتر است ( در ذیل آیه 23 سوره رعد نیز در این زمینه صحبت کردیم ) .

#### **4- گل تیره و روح خدا**

جالب اینکه از این آیات به خوبی استفاده می شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حد اعلای عظمت ، و دیگری ظاهرا در حد ادنی از نظر ارزش .

جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ ( لجن ) تشکیل می دهد ، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن

یاد شده است .

البته خدا نه جسم دارد و نه روح ، و اضافه روح به خدا به اصطلاح اضافه تشریفی است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده ، همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش بیت الله می خوانند ، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش شهر الله ( ماه خدا ) می نامند .

و به همین دلیل قوس صعودی این انسان آنقدر بالا است که بجائی می رسد که جز خدا نبیند ، و قوس نزولیش آنقدر پائین است که از چهار پایان هم پائینتر خواهد شد ( بل هم اضل ) و این فاصله زیاد میان قوس صعودی و نزولی خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این مخلوق است .

و نیز این ترکیب مخصوص دلیل بر آن است که عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادی او نیست ، چرا که اگر به جنبه مادیش باز گردیم لجنی بیش نمی باشد .

این روح الهی است که با استعداد های فوق العاده ای که در آن نهفته است و می تواند تجلیگاه انوار خدا باشد ، به او اینهمه

ص: 123

عظمت بخشیده و برای تکامل او تنها راه این است که آن را تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله ای برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود به کار گیرد ( چرا که در رسیدن به آن هدف بزرگ می تواند کمک مؤثری کند ).

از آیات خلقت آدم در آغاز سوره بقره نیز استفاده می شود که سجده فرشتگان در برابر آدم به خاطر علم خاص الهی او بود ، و اما این سؤال که چگونه سجده برای غیر خدا امکان پذیر است و آیا براستی فرشتگان برای خدا به خاطر این آفرینش عجیب سجده کردند ، و یا سجده آن برای آدم بود ، پاسخ آنرا در آیات مربوط به آفرینش آدم در سوره بقره در بالا بیان کردیم

## 5- جان چیست ؟

کلمه جنّ در اصل به معنی چیزی است که از حس انسان پوشیده باشد ، مثلاً می گوئیم جنّه اللیل - یا فلما جنّ علیه اللیل یعنی هنگامی که پرده سیاه شب او را پوشاند و به همین جهت مجنون به کسی که عقلش پوشیده و جنین به طفلی که در رحم مادر

پوشانده شده و جنت به باغی که زمی‌نش را درختان پوشانده اند ، و جنان به قلب که در درون سینه پوشانده شده و جنه به معنی سپر که انسان را از ضربات دشمن می پوشاند ، آمده است .

البته از آیات قرآن استفاده می شود که جن یکنوع موجود عاقلی است که از حس انسان پوشیده شده ، و آفرینش آن در اصل از آتش یا شعله های صاف آتش است ، و ابلیس نیز از همین گروه است .

بعضی از دانشمندان از آنها تعبیر به نوعی از ارواح عاقله می کنند که مجرد از ماده می باشد ، ( البته پیدا است مجرد کامل ندارد چرا که چیزی که از ماده آفریده شده است مادی است ، ولی نیمه تجردی دارد ، چرا که با حواس ما درک نمی شود ، و به تعبیر دیگر یکنوع جسم لطیف است ) .

و نیز از آیات قرآن بر می آید که آنها مؤمن و کافر دارند ، مطیع و سرکش دارند و آنها نیز دارای تکلیف و مسئولیتند .

البته شرح این مسائل و همچنین هماهنگی آنها با علم امروز ، احتیاج به بحث بیشتری دارد که ما به خاطر رعایت تناسب - به

خواست خدا - در تفسیر سوره جن که در جزء 29 قرآن است در تفسیر نمونه بحث شده است.

نکته ای که در اینجا اشاره به آن لازم است ، این است که در آیات فوق کلمه جان آمده است که از همان ماده جن است .

آیا این دو کلمه ( جن و جان ) هر دو به یک معنی است ، و یا چنانکه بعضی از مفسران گفته اند جان نوع خاصی از جن است .

اگر آیات قرآن را که در این زمینه وارد شده در برابر هم قرار دهیم روشن می شود که هر دو به یک معنی می باشد ، چرا که در قرآن گاهی جن در مقابل انسان قرار داده شده و گاهی جان در مقابل انسان .

مثلا در آیه 88 -سوره اسراء می خوانیم قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ ویا در آیه 56 سوره ذاریات می خوانیم وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ .

در حالی که در آیه 15 سوره رحمان می خوانیم خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ و باز در همین سوره آیه 39 می خوانیم فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ .

ص: 126

از مجموع آیات فوق و آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که جان و جن هر دو به یک معنی است، و لذا در آیات فوق گاهی جن در برابر انسان قرار گرفته گاهی جان.

البته جان به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، که آن نوعی از مار است، چنانکه در داستان موسی می خوانیم کائها جان (قصص - 31) ولی آن از بحث ما خارج است.

## 6- قرآن و خلقت انسان .

همانگونه که در آیات فوق دیدیم قرآن بحث فشرده ای در زمینه خلقت انسان دارد که تقریباً به طور سر بسته و اجمالی، از آن گذشته است چرا که منظور اصلی مسائل تربیتی بوده است، و نظیر این بحث در چند مورد دیگر از قرآن مانند سوره سجده، مؤمنون، سوره ص، و غیر آن آمده است.

البته می دانیم قرآن یک کتاب علوم طبیعی نیست، بلکه یک کتاب انسان - سازی است، و بنابر این نباید انتظار داشت که



جزئیات این علوم از قبیل مسائل مربوط به تکامل، تشریح، جنین شناسی، گیاه شناسی و مانند آن در قرآن مطرح شود، ولی این مانع از آن نخواهد بود که به تناسب بحثهای تربیتی اشاره کوتاهش به قسمتهائی از این علوم در قرآن بشود.

به هر حال بعد از توجه به این مقدمه کوتاه در اینجا دو بحث داریم که طرح آنها لازم به نظر می رسد:

#### 1- تکامل انواع از نظر علمی

2- تکامل انواع از دیدگاه قرآن نخست به سراغ بحث اول می رویم و منهای آیات و روایات و تنها با تکیه بر معیارهای خاص علوم طبیعی روی این مساله بحث می کنیم: میدانیم در میان دانشمندان علوم طبیعی دور فرضیه درباره آفرینش موجودات زنده، اعم از گیاهان و جانداران، وجود داشته است:

الف: فرضیه تکامل انواع یا ترانسفورمیسم که می گوید انواع

موجودات زنده در آغاز به شکل کنونی نبودند، بلکه آغاز موجودات تک سلولی در آب اقیانوسها و از لابلائی لجنهای اعماق دریاها با یک جهش پیدا شدند، یعنی موجودات بی جان

در شرایط خاصی قرار گرفتند که از آنها نخستین سلولهای زنده پیدا شد .

این موجودات ذره بینی زنده تدریجا تکامل یافتند و از نوعی به نوع دیگر تغییر شکل دادند ، از دریاها به صحراها و از آن به هوا منتقل شدند ، و انواع گیاهان و انواع جانوران آبی و زمینی و پرندگان به وجود آمدند .

کاملترین حلقه این تکامل همین انسانهای امروند که از موجوداتی شبیه به میمون ، و سپس میمونهای انسان نما ظاهر گشتند .

ب- فرضیه ثبوت انواع یا فیکسیسم که می گوید انواع جانداران هر کدام جداگانه از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند ، و هیچ نوع به نوع دیگر تبدیل نیافته است ، و طبعا انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است .

دانشمندان هر دو گروه برای اثبات عقیده خود مطالب فراوانی نوشته اند و جنگها و نزاعهای زیادی در محافل علمی بر سر این

مساله در گرفته است ، تشدید این جنگها از زمانی شد که لامارک ( دانشمند جانورشناس معروف فرانسوی که در اواخر قرن 18 و اوائل قرن 19 می زیست ) و سپس داروین دانشمند جانورشناس انگلیسی که در قرن نوزدهم می زیست نظرات خود را در زمینه تکامل انواع با دلایل تازه ای عرضه کرد .

ولی در محافل علوم طبیعی امروز شک نیست که اکثریت دانشمندان طرفدار فرضیه تکاملند .

### **دلایل طرفداران تکامل**

به آسانی می توان استدلالات آنها را در سه قسمت خلاصه کرد :

نخست دلائلی است که از دیرین شناسی و به اصطلاح مطالعه روی فسیلها ، یعنی اسکلت های متحجر شده موجودات زنده گذشته ، آورده اند آنها معتقدند مطالعات طبقات مختلف زمین نشان می دهد که موجودات زنده ، از صورتهای ساده تر به صورتهای کاملتر و پیچیده تر تغییر شکل داده اند .

تنها راهی که اختلاف و تفاوت فسیلها را می توان با آن تفسیر

ص:130

کرد، همین فرضیه تکامل است.

دلیل دیگر قرائنی است که از تشریح مقایسه ای جمع آوری کرده اند، آنها طی بحثهای مفصل و طولانی می گویند هنگامی که استخوان بندی حیوانات مختلف را تشریح کرده، با هم مقایسه کنیم شباهت زیادی در آنها می بینیم که نشان می دهد همه از یک اصل گرفته شده اند.

بالاخره سومین دلیل آنها قرائتی است که از جنین شناسی بدست آورده اند و معتقدند اگر حیوانات را در حالت جنینی که هنوز تکامل لازم را نیافته اند در کنار هم بگذاریم خواهیم دید که جنینها قبل از تکامل در شکم مادر، یا در درون تخم تا چه اندازه با هم شباهت دارند، این نیز تایید می کند که همه آنها در آغاز از یک اصل گرفته شده اند.

### **پاسخهای طرفداران ثبوت انواع**

ولی طرفداران فرضیه ثبوت انواع یک پاسخ کلی به تمام این استدلالات دارند و آن اینکه هیچیک از این قرائن قانع کننده

ص:131

نیست ، البته نمی توان انکار کرد که هر یک از این قرائن سه گانه احتمال تکامل را در ذهن به عنوان یک احتمال ظنی توجیه می کند ، ولی هرگز یقین آور نخواهد بود .

به عبارت روشنتر اثبات فرضیه تکامل ، و تبدیل آن از صورت یک فرضیه به یک قانون علمی و قطعی ، یا باید از طریق دلیل عقلی بوده باشد ، و یا از طریق آزمایش و حس و تجربه ، و غیر از این دوراهی نیست .

اما از یکسو می دانیم دلائل عقلی و فلسفی را به این مسائل ، راهی نیست ، و از سوی دیگر دست تجربه و آزمایش از مسائلی که ریشه های آن در میلیونها سال قبل نهفته است کوتاه است ! .

آنچه ما با حس و تجربه درک می کنیم این است تغییرات سطحی با گذشت زمان به صورت جهش موتاسیون در حیوانات و گیاهان رخ می دهد ، مثلا از نسل گوسفندان معمولی ناگهان گوسفندی متولد می شود که پشم آن با پشم گوسفندان معمولی متفاوت است ، یعنی بسیار لطیفتر و نرمتر می باشد ، و

همان سرچشمه پیدایش نسلی در گوسفند بنام گوسفند مریوس می شود، با این ویژگی در پشم .

و یا اینکه حیواناتی بر اثر جهش، تغییر رنگ چشم یا ناخن و یا شکل پوست بدن و مانند آن پیدا می کند .

ولی هیچکس تاکنون جهشی ندیده است، که دگرگونی مهمی در اعضای اصلی بدن یک حیوان ایجاد کند و یا نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد .

بنابر این ما تنها می توانیم حدس بزنیم که تراکم جهشها ممکن است یک روز سر از تغییر نوع حیوان در بیاورد، و مثلا حیوانات خزنده را تبدیل به پرندگان کند، ولی این حدس هرگز یک حدس قطعی نیست، بلکه تنها یک مساله ظنی است چرا که ما هرگز با جهشهای تغییر دهنده اعضاء اصلی به عنوان یک حس و تجربه روبرو نشده ایم .

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که دلائل سه گانه طرفداران ترانسفورمیسم نمی تواند این نظریه را از صورت یک فرضیه فراتر برد، و به همین دلیل آنها که دقیقا روی این

مسائل بحث می کنند ، همواره از آن به عنوان فرضیه تکامل انواع سخن می گویند نه قانون و اصل .

### فرضیه تکامل و مساله خداشناسی

با اینکه بسیاری کوشش دارند میان این فرضیه و مساله خداشناسی یکنوع تضاد قائل شوند و شاید از یک نظر حق داشته باشند ، چرا که پیدایش عقیده داروینیسیم جنگ شدیدی میان ارباب کلیسا از یکسو ، و طرفداران این فرضیه از سوی دیگر به وجود آورد ، و روی این مساله در آن عصر به دلائل سیاسی ، اجتماعی که اینجا جای شرح آن نیست تبلیغات وسیعی در گرفت که داروینیسیم با خداشناسی سازگار نمی باشد ولی امروز این مساله برای ما روشن است که این دو با هم تضادی ندارند یعنی ما چه فرضیه تکامل را قبول کنیم و چه آنرا بر اثر فقدان دلیل رد نمائیم در هر دو صورت می توانیم خداشناس باشیم .

فرضیه تکامل اگر فرضا هم ثابت شود ، شکل یک قانون علمی

که از روی علت و معلول طبیعی پرده بر می دارد به خود خواهد گرفت ، و فرقی میان این رابطه علت و معلولی در عالم جانداران و دیگر موجودات نیست ، آیا کشف علل طبیعی نزول باران و جزر و مد دریاها و زلزله ها و مانند آن مانعی بر سر راه خداشناسی خواهد بود ؟ مسلما نه ، بنابر این کشف یک رابطه تکاملی در میان انواع موجودات نیز هیچگونه مانعی در مسیر شناخت خدا ایجاد نمی کند .

تنها کسانی که تصور می کردند کشف علل طبیعی با قبول وجود خدا منافات دارد می توانند چنین سخنی را بگویند ، ولی ما امروز به خوبی می دانیم که نه تنها کشف این علل ضرری به توحید نمی زند بلکه خود دلایل تازه ای از نظام آفرینش برای اثبات وجود خدا پیش پای ما می گذارد .

جالب اینکه خود داروین در برابر اتهام الحاد و بی دینی قد علم کرده ، و در کتابش ( اصل انواع ) تصریح می کند که من در عین قبول تکامل انواع ، خدا پرستم ، و اصولا بدون قبول وجود خدا نمی توان تکامل را توجیه کرد .



به این عبارت دقت کنید: او با وجود قبول علل طبیعی برای ظهور انواع مختلف جانداران، همواره به خدای یگانه، مؤمن باقی میماند، و تدریجا که سن او افزایش حاصل می کند احساس درونی مخصوصی به درک قدرتی ما فوق بشر در او تشدید می گردد، به حدی که معمای آفرینش را برای انسان لا ینحل می یابد.

اصولا او معتقد بود که هدایت و رهبری انواع، در این پیچ و خم عجیب تکامل، و تبدیل یک موجود زنده بسیار ساده به این همه انواع مختلف و متنوع جانداران بدون وجود یک نقشه حساب شده و دقیق از طرف یک عقل کل امکان پذیر نیست! راستی هم چنین است آیا از یک ماده واحد و بسیار ساده و پست، اینهمه مشتقات شگفت انگیز و عجیب، که هر کدام برای خود تشکیلات مفصلی دارد، به وجود آوردن بدون تکیه بر یک علم و قدرت بی پایان امکان پذیر است؟ نتیجه اینکه: غوغای تضاد عقیده تکامل انواع با مساله خداشناسی یک غوغای بی اساس و بی دلیل بوده است (خواه فرضیه تکامل را بپذیریم یا نپذیریم)

تنها این مساله باقی می ماند که آیا فرضیه تکامل انواع با تاریخچه ای که قرآن برای آفرینش آدم ذکر کرده است تضادی دارد یا نه؟! که ذیلا از آن بحث می شود .

## قرآن و مساله تکامل

جالب اینکه هم طرفداران تکامل انواع و هم منکران آن یعنی آنها که در میان مسلمین بوده اند به آیات قرآن برای اثبات مقصد خویش تمسک جستند ، ولی شاید هر دو گروه گاهی تحت تاثیر عقیده خود به آیاتی استدلال کرده اند که کمتر ارتباطی با مقصود آنها داشته است ، لذا ما از هر دو طرف آیاتی را انتخاب می کنیم که قابل بحث و مذاکره باشد .

مهمترین آیه ای که طرفداران تکامل روی آن تکیه می کنند ، آیه 33 سوره آل عمران است ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین : خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید .

ص:137

آنها می گویند همانگونه که نوح و آل ابراهیم و آل عمران در میان امتی زندگی می کردند و از میان آنها برگزیده شدند ، همچنین آدم نیز باید چنین باشد ، یعنی در عصر و زمان او انسانهایی که نام عالمین ( جهانیان ) بر آنها گزارده شده ، حتما وجود داشته اند و آدم برگزیده خدا از میان آنهاست ، و این نشان می دهد که آدم اولین انسان روی زمین نبوده است ، بلکه قبل از او انسانهای دیگری بوده اند و امتیاز آدم همان جهش فکری و معنوی او است که سبب برگزیده شدنش از افراد همسانش شد .

آیات متعدد دیگری نیز ذکر کرده اند ، که بعضی از آنها اصلا ارتباط با مساله تکامل ندارد ، و تفسیر آن به تکامل بیشتر از قبیل تفسیر به رای است ، و قسمتی دیگر ، هم با تکامل انواع سازگار است ، و هم با ثبوت آنها و خلقت مستقل آدم ، و به همین دلیل بهتر دیدیم که از ذکر آنها صرف نظر کنیم .

اما ایرادی که به این استدلال می توان کرد این است که عالمین اگر به معنی مردم معاصر بوده باشد و اصطفاء ( برگزیدن ) حتما باید از میان چنین اشخاصی صورت گیرد ، این استدلال قابل

قبول خواهد بود، اما اگر کسی بگوید عالمین اعم از معاصران و غیر معاصران است، همانگونه که در حدیث معروف در

تفسیر نمونه ج: 11 ص: 88

فضیلت بانوی اسلام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که می فرماید: اما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین:

دخترم فاطمه بانوی زنان جهان از اولین و آخرین است.

در این صورت آیه فوق دلالتی بر این مقصود نخواهد داشت و درست به این میماند که کسی بگوید خداوند، عده ای را از میان انسانها (انسانهای تمام قرون و اعصار) برگزید که یکی از آنها آدم است در این صورت هیچ لزومی ندارد که در عصر و زمان آدم، انسانهای دیگری وجود داشته باشند که نام عالمین بر آنها اطلاق گردد و یا آدم از میان آنها برگزیده شود.

به خصوص اینکه سخن در برگزیدن خدا است خدائی که از آینده و نسلهائی که در زمانهای بعد می آیند به خوبی آگاه بوده است.

ص: 139

و اما مهمتر دلیلی که طرفداران ثبوت انواع از آیات قرآن، انتخاب کرده اند، آیات مورد بحث و مانند آن است که می گوید:

خداوند انسان را از گل خشک که از گل تیره رنگ بد بوی گرفته شده بود آفریده جالب اینکه این تعبیر هم در مورد خلقت انسان گفته شده ( و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون -آیه 26 حجر ) و هم درباره بشر ( و اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من صلصال من حمأ مسنون -آیه 28 حجر ) و هم به قرینه ذکر سجده فرشتگان بعد از آن در مورد شخص آدم آمده است ( به آیات 29 و 30 و 31 سوره حجر که در بالا آوردیم دقت کنید ).

ظاهر این آیات در بدو نظر چنین می گوید که آدم نخست از گل تیره رنگی آفریده شد و پس از تکمیل اندام، روح الهی در آن دمیده شد و به دنبال آن

فرشتگان در برابر او به سجده افتادند، بجز ابلیس .

طرز بیان این آیات چنین نشان می دهد که میان خلقت آدم از خاک و پیدایش صورت کنونی انواع دیگری وجود نداشته

است .

و تعبیر به ثم که در بعضی از آیات فوق آمده و در لغت عرب برای ترتیب با فاصله آورده می شود ، هرگز دلیل بر گذشتن میلیونها سال و وجود هزاران نوع نمی باشد ، بلکه هیچ مانعی ندارد که اشاره به فاصله هائی باشد که در میان مراحل آفرینش آدم از خاک و سپس گل خشک و سپس دمیدن روح الهی وجود داشته .

لذا همین کلمه ثم درباره خلقت انسان در عالم جنین و مراحلی را که پشت سر هم طی می کند آمده است ، مانند : یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضغه ... ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم :

ای مردم اگر تردید در رستاخیز دارید ( به قدرت خدا در آفرینش انسان بیندیشید ) که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه .

سپس از خون بسته شده ، سپس از مضغه ( پاره گوشتی که شبیه گوشت جویده است ) ... سپس شما را به صورت طفلی خارج

ص:141

می‌سازیم، سپس به مرحله بلوغ می‌رسید (سوره حج آیه 5).

ملاحظه می‌کنید که هیچ لزومی ندارد تم برای یک فاصله طولانی باشد، بلکه همانگونه که در فواصل طولانی به کار می‌رود در فاصله های کوتاه هم استعمال می‌شود.

از مجموع آنچه در بالا گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که آیات قرآن هر چند مستقیماً در صدد بیان مسأله تکامل یا ثبوت انواع نیست، ولی ظواهر آیات (البته در خصوص انسان) با مسأله خلقت مستقل سازگارتر است، هر چند کاملاً صریح نیست اما ظواهر آیات خلقت آدم بیشتر روی خلقت مستقل دور می‌زند، اما در مورد سایر جانداران قرآن سکوت دارد.

تفسیر نمونه ج: 11 از ص: 68 ببعده.

### **ابلیس فرشته بود و یا جن؟**

حال باید پرسید: آیا او ملک و از فرشتگان بود یا خیر؟ در قرآن به صراحت ذکر شده که او از جنّ بوده آنجا که می‌فرماید:

ص: 142

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ... كهف آیه 50

(چون به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد...) ..

### ابلیس (شیطان) از اجنه بود

مساله ابلیس و سرپیچی او از سجده بر آدم سخن به میان می آورد تا بدانیم از آغاز غرور سرچشمه کفر و طغیان بوده است .

بعلاوه این داستان مشخص می کند که انحرافات از وسوسه های شیطانی سرچشمه می گیرد، و تسلیم شدن در برابر وسوسه های او که از آغاز کمر دشمنی ما را بسته است چقدر احمقانه است؟ نخست می گوید: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم:

برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ) .



این استثناء ممکن است این توهم را به وجود آورد که ابلیس از جنس فرشتگان بود، در حالی که فرشتگان معصومند، پس چگونه او راه طغیان و کفر را پوئید؟! لذا بلا فاصله اضافه می کند او از جن بود، و سپس از فرمان پروردگارش خارج شد

(كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ).

او از فرشتگان نبود ولی به خاطر بندگی و اطاعت و قرب به پروردگار در صف فرشتگان جای گرفت، و حتی شاید معلم آنان بود، اما به خاطر یکساعت کبر و غرور آنچنان سقوط کرد که همه سرمایه معنویت خود را از دست داد و رانده ترین و منفورترین موجود در درگاه خدا شد.

سپس می گوید با این حال آیا او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید؟! (أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي).

در حالی که آنها دشمن شما هستند (و هم لکم عدو).

دشمنی سرسخت و قسم خورده که تصمیم به گمراهی و

بدبختی همه شما گرفته اند ، و عداوت خود را از روز نخست نسبت به پدرتان آدم آشکارا اظهار داشته اند .

شیطان و فرزندانش را به جای خدا پذیرا شدن بسیار بد است

(بِسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) .

راستی چه زشت است که انسان خدای عالم و آگاه و رحیم و مهربان و فیض بخش را رها کند ، و شیطان و دار و دسته اش را به جای او بپذیرد ، این زشت ترین انتخابهاست ، کدام عاقل دشمن را که از روز نخست ، کمر به نابودیش بسته ، و سوگند یاد کرده ، بعنوان ولی و رهبر و راهنما و تکیه گاه می پذیرد؟! آیه بعد دلیل دیگری بر ابطال این پندار غلط اقامه می کند ، و می گوید : ما ابلیس و فرزندانش را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین ، و حتی به هنگام آفرینش نوع خودشان ، در صحنه حاضر نساختمیم ( مَا أَشَّ هَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ ) .

تا از آنها در آفرینش جهان کمک بگیریم یا از اسرار خلقت آگاه و مطلع شوند .

بنا بر این کسی که هیچگونه دخالتی در آفرینش جهان و حتی

نوع خود نداشته و از اسرار و رموز خلقت به هیچوجه آگاه نیست چگونه قابل ولایت یا پرستش است ، و اصولا او چه قدرتی دارد ، و چه نقشی می تواند داشته باشد ، او موجودی است ضعیف و ناتوان و حتی ناآگاه از مسائل خویشتن ، او چگونه می تواند دیگران را رهبری کند ؟ و یا آنها را از مشکلات و گرفتاریها رهائی بخشد ؟! و در پایان اضافه می کند : من هرگز گمراه کنندگان را دستیار خود انتخاب نمی کنم ( و ما کنت متخذ المصلین عضدا ) .

یعنی آفرینش بر پایه راستی و درستی و هدایت است ، موجودی که برنامه اش اضلال و افساد است در اداره این نظام ، جائی نمی تواند داشته باشد ، چرا که او درست در جهت مخالف نظام آفرینش و هستی است ، او خرابکار است و ویرانگر ، نه مصلح و تکامل آفرین .

آخرین آیه مورد بحث مجددا هشدار می دهد که به خاطر بیاورید روزی را که خداوند می فرماید شریکهای را که برای من می پنداشتید صدا بزنید تا به کمک شما بیایند ( وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ ) .

یک عمر دم از آنها می زدید ، و در آستانشان سجده می نمودید ، اکنون که امواج عذاب و کیفر اطراف شما را احاطه کرده فریاد بزنید لا اقل ساعتی به کمکتان بشتابند .

آنها که گویا هنوز رسوبات افکار این دنیا را در مغز دارند فریاد می زنند و آنها را می خوانند ، ولی این معبودهای پنداری حتی پاسخ به ندای آنها نمی دهند تا چه رسد به اینکه به کمکشان بشتابند ( فدعوهم فلم يستجیبوا لهم ) و ما در میان آنها کانون هلاکتی قرار داده ایم ( و جعلنا بینهم موبقا ) آخرین آیه مورد بحث ، سرانجام کار پیروان شیطان و مشرکانرا چنین بیان می کند : در آن روز گنهکاران آتش دوزخ را می بینند ( و رأی المجرمون النار ) .

و آتشی که هرگز آنرا باور نکرده بودند در برابر چشمان آنها آشکار می شود .

در اینجا پی به اشتباهات گذشته خود می برند : و یقین می کنند که در آتش ورود خواهند کرد و هم آتش در آنها ! ( فظنوا انهم

و نیز به یقین می فهمند که هیچگونه راه گریز از آن نخواهند یافت ( و لم یجدوا عنها مصرفا ) .

نه معبودهای ساختگیشان به فریادشان می رسند ، نه شفاعت شفیعان در باره آنها مؤثر است ، و نه با کذب و دروغ و یا توسل به زر و زور می توانند از چنگال آتش دوزخ ، آتشی که اعمالشان آن را شعله ور ساخته رهائی یابند .

توجه به این نکته لازمست که جمله ظنوا گر چه از ماده ظن است ، ولی در اینجا و بسیاری موارد دیگر ، به معنی یقین به کار می رود ، لذا در سوره بقره آیه 249 هنگامی که از مؤمنان راستین و مجاهدان ثابت قدمی که همراه طالوت به مبارزه با جالوت جبار و ستمگر برخاستند سخن می گوید تعبیر به قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِيهِ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ : آنها که ایمان قاطع به معاد داشتند گفتند بسیار می شود که گروهی اندک ( اما با ایمان ) به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز گردد .

ضمناً کلمه مواقعوها از ماده مواقعه به معنی وقوع بر یکدیگر است اشاره به اینکه هم آنها بر آتش می افتند و هم آتش بر آنها ، هم آتش در آنها نفوذ می کند و هم آنها در آتش چرا که در آیات دیگر قرآن خوانده ایم که گنهکاران خود آتشگیره آتشند (سوره بقره آیه 24) .

**نکته ها :**

### **1- آیا شیطان فرشته بود ؟**

می دانیم فرشتگان پاک و معصومند ، و قرآن هم به پاکی و عصمت آنها اعتراف کرده ، آنجا که می گوید : بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون آنها بندگان گرامی خدا هستند ، در هیچ سخنی بر او پیشی نمی گیرند و فرمانهای او را گردن می نهند ( آیه 36 و 37 سوره انبیاء ) .

اصولاً- از آنجا که در جوهر آنها عقل است و نه شهوت بنا بر این کبر و غرور و خودخواهی ، و بطور کلی انگیزه های گناه در آنها وجود ندارد .

ص:149

از طرفی استثناء ابلیس در آیات فوق ( و بعضی آیات دیگر قرآن ) از جمع ملائکه این تصور را به وجود می آورد که ابلیس از فرشتگان بوده و با توجه به عصیان و سرکشی او این اشکال به نظر می رسد که چگونه از فرشته ای این گناهان کبیره ممکن است سر بزند؟! بخصوص اینکه در بعضی از خطبه های نهج البلاغه نیز آمده است که : ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملکاً : هرگز ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد در برابر کاری که بخاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است ( اشاره به غرور ابلیس است ) آیات فوق این مشکل را حل کرده می گوید : کان من الجن ( ابلیس از طائفه جن بود ) آنها موجوداتی هستند از چشم ما پنهان و دارای عقل و شعور و خشم و شهوت .

و می دانیم کلمه جن هر گاه در قرآن اطلاق می شود اشاره به همین گروه است ولی آن دسته از مفسران که معتقدند ابلیس از فرشتگان بوده آیه فوق را به مفهوم لغوی آن تفسیر می کنند ، و می گویند منظور از کان من الجن این است که ابلیس از نظر پنهان

بود، همچون سایر فرشتگان، در حالی که این معنی کاملاً خلاف ظاهر است.

از دلایل واضحی که مدعی ما را اثبات می کند، این است که قرآن از یک سو می گوید: و خلق الجن من نار جن را از شعله های مختلط آتش آفرید (سوره الرحمن آیه 15).

و از سوی دیگر هنگامی که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچید منطقی این بود خلقتی من نار و خلقتی من طین مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش برتر از خاک است (اعراف آیه 12).

از این گذشته آیات فوق برای ابلیس ذریه (فرزندان) قائل شده است، در حالی که می دانیم فرشتگان ذریه ندارند.

مجموع آنچه گفته شد به ضمیمه ساختمان جوهره فرشتگان بخوبی گواهی می دهد که ابلیس هرگز فرشته نبوده ولی از آنجا که در صف آنها قرار داشت و آنقدر پرستش خدا کرده بود که به مقام فرشتگان مقرب خدا تکیه زده بود مشمول خطاب آنها در مساله سجده بر آدم شده و سرپیچی او به صورت یک استثناء در



آیات قرآن بیان گردیده، و در خطبه قاصعه نام ملک مجازا بر او نهاده شده است. (دقت کنید).

در کتاب عیون الاخبار از امام علی ابن موسی الرضا می خوانیم:

فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتیها به لطف پروردگار، راوی حدیث می گوید: به امام عرض کردم مگر ابلیس فرشته نبود؟ فرمود: نه، او از جن بود، آیا سخن خدا را نشنیده اید که میفرماید: *وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ*

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که یکی از یاران خاصش می گوید: از امام در باره ابلیس سؤال کردم که آیا از فرشتگان بود فرمود نه از جن بود، ولی همراه فرشتگان بود، آنچنانکه آنها فکر می کردند از جنس آنان است (بخاطر عبادت و قربش نسبت به پروردگار) ولی خدا می دانست از آنها نیست، هنگامی که فرمان سجود صادر شد آنچه می دانیم تحقق یافت (پرده ها کنار رفت و ماهیت ابلیس آشکار گردید).

آیات سوره انعام

ص: 152

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (112) وَ لِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلَيَرَّضَنَّهُ وَ لَيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ (113)

112- اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس ( برای اغفال مردم ) به طور سری ( و درگوشی ) به یکدیگر می گفتند و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند ( و اجبارا می توانست جلو آنها را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد ) بنابراین آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار !

113- و نتیجه ( وسوسه های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان ) این خواهد شد که دل‌های کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل می گردد و به آن راضی می شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند ، انجام میدهند .

ص:153

در این آیه توضیح داده می شود که وجود اینگونه دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آیات قبل به آن اشاره شد، منحصر به او نبوده، بلکه در برابر تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته اند ( وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ).

و کار آنها این بوده که سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر به طور اسرار آمیز و احیانا در گوشی به هم می گفتند ( یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا ).

ولی اشتباه نشود اگر خداوند می خواست می توانست به اجبار جلو همه آنها را بگیرد تا هیچ شیطان و شیطان صفتی نتواند در راه پیامبران و دعوت آنها کوچکترین سنگی بیندازد ( و لو شاء ربک ما فعلوه ).

ولی خداوند این کار را نکرد، زیرا می خواست مردم آزاد باشند تا میدانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آنها وجود داشته

باشد، در حالی که اجبار و سلب آزادی با این هدف نمی ساخت، به علاوه وجود این گونه دشمنان سرسخت و لجوج (اگر چه اعمالشان به خواست و اراده خودشان بوده) نه تنها ضرری برای مؤمنان راستین ندارد، بلکه به طور غیر مستقیم به تکامل آنها کمک می کند، چون همواره تکاملها در تضادها است، و وجود یک دشمن نیرومند در بسیج نیروهای انسان و تقویت اراده ها مؤثر است.

لذا در پایان آیه به پیامبرش دستور می دهد که به هیچوجه به اینگونه شیطنتها اعتنا نکند و آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذارد (فَدَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1- در آیه فوق خداوند وجود شیاطین انس و جن را در برابر انبیاء به خود نسبت می دهد و می گوید و کذلک جعلنا (ما اینچنین قرار دادیم) و در معنی این جمله در میان مفسران گفتگو است، ولی همانطور که در سابق نیز اشاره کردیم تمام

ص: 155

اعمال انسانها را از یک نظر می توان به خداوند نسبت داد ، زیرا هر کسی هر چه دارد از او دارد ، قدرتش از او است ، همچنانکه اختیار و آزادی اراده اش نیز از او می باشد .

اما مفهوم اینگونه تعبیرات هرگز ، جبر و سلب اختیار نیست ، که خداوند عده ای را آنچنان آفریده که به دشمنی در برابر انبیاء برخیزند .

زیرا اگر چنین بود می بایست آنها در عداوت و دشمنی خود هیچگونه مسئولیتی نداشته باشند ، بلکه کار آنها انجام یک رسالت محسوب شود ، در حالی که می دانیم چنین نیست .

البته انکار نمی توان کرد که وجود اینگونه دشمنان هر چند به اختیار خودشان بوده باشد می تواند برای مؤمنان به طور غیر مستقیم اثر سازنده داشته باشد ، و به تعبیر بهتر مؤمنان راستین می توانند از وجود هر گونه دشمن اثر مثبت بگیرند و او را وسیله ای برای بالا بردن سطح آگاهی و آمادگی و مقاومت خود قرار دهند ، زیرا وجود دشمن باعث بسیج نیروهای انسان است 2- شیاطین جمع شیطان معنی وسیعی دارد و به معنی هر

موجود سرکش و طغیانگر و موذی است ، و لذا در قرآن به انسانهای پست و خبیث و طغیانگر نیز کلمه شیطان اطلاق شده است ، همانطور که در آیه فوق کلمه شیطان هم به شیطانهای انسانی و هم به شیطانهای غیر انسانی که از نظر ما پنهانند اطلاق

شده ، اما ابلیس اسم خاص برای شیطانی است که در برابر آدم (علیه السلام) قرار گرفت و در حقیقت رئیس همه شیاطین است !: بنابراین شیطان اسم جنس و ابلیس اسم خاص (علم) است .

3- زخرف القول به معنی سخنان فریبنده است که ظاهری جالب و باطنی زشت و بد دارد و غرور به معنی اغفال کردن است .

4- تعبیر به وحی در آیه بالا- اشاره لطیفی است به این حقیقت که آنها در گفتار و اعمال شیطانی خود نقشه های اسرار آمیز دارند که محرمانه به یکدیگر القاء می کنند ، تا مردم از کار آنها آگاه نشوند ، و طرحهای آنها کاملاً پیاده شود ، زیرا یکی از معانی وحی در لغت سخنان آهسته و در گوشی است .

در آیه بعد نتیجه تلقینات و تبلیغات فریبنده شیاطین را چنین بازگو می کند: که سرانجام کار آنها این خواهد شد که افراد بی ایمان یعنی آنها که به روز رستاخیز عقیده ندارند به سخنان آنها گوش فرا دهند و دلهایشان به آن متمایل گردد ( و لتصغی الیه افئده الذین لا یؤمنون بالآخره ).

لتصغی از ماده صغو ( بر وزن سرو ) به معنی تمایل پیدا کردن به چیزی است ، ولی بیشتر به تمایلی گفته می شود که از طریق شنیدن و بوسیله گوش حاصل می گردد ، و اگر کسی به سخن دیگری با نظر موافق گوش کند به آن صغو و اصغاء گفته می شود سپس می فرماید سرانجام این تمایل ، رضایت کامل به برنامه های شیطانی خواهد شد ( و لیرضوه ) .

و پایان همه آنها ارتکاب انواع گناهان و اعمال زشت و ناپسند خواهد بود ( و لیقترفوا ما هم مقترفون ) .

تفسیر نمونه ج : 5 از ص : 406 بعد.

در باره ابلیس و بطور کلی شیطان بحثهای مشروحی ذیل آیه 11 تا 18 اعراف از تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 98 به بعد ) و در

ص: 158

سوره انعام ذیل آیه 112 (از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 406) و در سوره بقره ذیل آیه 34 (جلد اول) و سوره کهف آیه (50) نیز بحثهایی در بالا آوردیم.

## **2- گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد**

گر چه در آیات فوق سخن از خداوند است و نفی وجود یابوری برای او از گمراهان، و می دانیم اصولاً خدا نیاز به معین و کمک کار ندارد تا چه رسد به اینکه گمراه باشد یا نباشد.

ولی این یک درس بزرگ است برای همگان که در کارهای جمعی، همواره کسانی را به یاری طلبند که هم خودشان در خط صحیح حق و عدالت باشند و هم دعوت کننده به چنین خطی، و بسیار دیده ایم افراد پاکی را که به خاطر عدم دقت در انتخاب دستیاران خود گرفتار انواع انحرافها و مشکلات و انواع ناکامیها و بدبختیها شده اند، جمعی از گمراهان و گمراه کنندگان دور آنها را گرفته، و نظام کارشان را به تباهی کشیده اند، و سرانجام همه سرمایه های انسانی و اجتماعیشان را بر باد داده اند.

ص: 159



در تاریخچه کربلا چنین می خوانیم که امام حسین (علیه السلام) سرور شهیدان در میان راه به عبید الله بن حر برخورد کرد ، امام (علیه السلام) به دیدن عبید الله رفت و او احترام فراوان نمود ، اما هنگامی که امام او را دعوت به یاری نمود ، او سوگند یاد کرد که از کوفه بیرون نیامده مگر به خاطر اینکه از این جنگ کناره گیری کند ، سپس اضافه کرد من می دانم اگر با این گروه نبرد کنی نخستین کشته خواهی بود ، ولی این شمشیر و اسبم را تقدیم شما می کنم .

امام صورت از او برگرداند و فرمود : هنگامی که از جان خود مضایقه داری نیازی به مال تو نداریم سپس این آیه را تلاوت کرد ، و ما کنت متخذ المضلین عضدا ( اشاره به اینکه تو گمراهی و گمراه کننده ، و شایسته دستکاری نیستی ) .

به هر حال نداشتن یار و یاور از این بهتر است که انسان از افراد آلوده و ناپاک یاری بطلبد و آنها را گرد خود جمع نماید .

در ماجرای خلقت انسان اگر چه آدم اولین انسان از نسل کنونی است لیکن ابلیس اولین جن از نسل جنیان نیست زیرا خداوند

درباره او می فرماید: "و ابلیس از جن بود". (سوره کهف آیه 50) از این آیه معلوم می شود که قبل از ابلیس افراد دیگری از جن خلق شده بودند و او یکی از آنهاست ولی ابلیس اولین وسوسه گر و دشمن بشر به شمار آمده و آغازگر عداوت است. همان طور که خداوند، نخست آدم علیه السلام را خلق نمود و همسرش حوا را بعد از او از جنس خودش آفرید، پدر جن ها هم که مارچ نام داشت از آتش و سپس همسرش مارجه را نیز از او خلق نمود. مارچ و مارجه با هم ازدواج کردند جان متولد شد و فرزندان جان دو طایفه شدند، یک طایفه، همان جن ها که در میان آنان، هم مؤمن پیدا می شود و هم کافر؛ طایفه دوم؛ شیاطین شدند که پدر بزرگشان ابلیس میباشد. ابلیس یکی از فرزندان جان است و طبق بعضی روایات نام اصلی او حارث بود. تفسیر نمونه ج: 12 از ص: 462 بیعد.

## پیشینه خلقت جن و شیطان:

خداوند در قرآن میفرماید: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْبِ أَلْصَلِّ مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ) «همانا ما انسان را از گل ولای سالخورده تغییر یافته بیافریدیم و طایفه جن را بیشتر از آتش گذرانده خلق نمودیم» این آیه شریفه تصریح دارد بر تقدیم خلقت جن و شیطان بر انسان، اما اینکه این مدت چقدر است ظاهراً دلیل معتبری در دست نیست جز اینکه محی الدین ابن عربی میگوید بین خلقت جن و خلقت آدم شش هزار سال فاصله بوده است.

مسعودی گفته است موقعی که خدا اراده کرد آدم را خلق کند مدت هفت هزار سال بر جن و انس گذشت بود و ابلیس لعین هم قسمتی از زمان را گذرانده بود.

اما اگر ابلیس اولین جن نباشد که نیست و از طرفی طبق فرموده امیرالمومنین (علیه السلام) که فرموده اند: ابلیس خدا را شش هزار سال عبادت کرده، سابقه خلقت جن و شیطان بیش از آنچه ابن عربی گفته است خواهد بود از این رو قول مسعودی به واقع نزدیکتر است.

شیطان بر خلاف تصور عامیانه از جنس فرشتگان نیست بلکه

او از جن است همانطور که قرآن می فرماید فرشتگان سجده کردن به جز ابلیس و او از جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید (کهف آیه 50) اما چرا او در کنار فرشتگان بوده ؟

### **پیشینه شیطان قبل از تهررد و چگونگی راهیابی او**

به محفل فرشتگان :

نام اصلی وی حارث (حرث) بوده که به خاطر عبادت‌های طولانی مدتش، او را عزازیل یعنی عزیز خدا، می گفتند. اما پس از تکبر و خودبینی اش، ابلیس نامیده شد، یعنی کسی که از رحمت خدا مایوس گردید و پس از خودداری از سجده بر آدم و رانده شدنش از درگاه الهی، الشیطان یعنی دور شده از رحمت و خیر نام گرفت

در مورد پیشینه او چنین گفته اند که خداوند متعال قبل از آفرینش آدم، موجودات دیگری خلق نموده بود به نام جن که حارث یکی از آنها بوده و در زمین زندگی می کرد تا اینکه این مخلوقات به سرکشی، فساد، قتل و خونریزی در بین خود

ص: 163

ونسانس پرداختند وقتی که فتنه و فساد، کشت و کشتار در میان آنان برپا شد.

در این هنگام خداوند اراده کرد که آنان را نابود فرماید: عده ای از ملائکه را فرستاد تا با شمشیرهای خود با آنها جنگیدند و همه آنها را کشتند. در این میان، شیطان جان سالم به در برد و از مرگ نجات پیدا کرد و به دست ملائکه اسیر شد. به فرشتگان گفت:

من، از جمله مؤمنان هستم (و در فتنه و فساد شرکت نداشتم). (شما تمام خویشان و هم نوعان مرا کشتید و من تنها ماندم. مرا با خودتان به آسمان ببرید، تا در آن جا با شما باشم و خدای خود را عبادت کنم.

فرشتگان از خداوند جویای تکلیف شدند. خداوند به آنها اجازه داد که او را به آسمان ببرند. زمانی که به آسمان رسید به گردش در آسمان ها و بررسی پرداخت. در آن میان لوحی را دید که چیزهایی بر آن نوشته شده؛ نوشته بود:

ص: 164

أَنْتِي لَا- أَضِيْعُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِنْكُمْ . بلا من عمل و اءراد الدنيا اعطاه الله منها و من عمل و اراد الآخرة بلع الله تعالى مناه ( و من یرد حرث الآخرة نزد له فی حرثه ما نشاء و من یرد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فی الآخرة من خلاق ) آل عمران آیه 194.

من پاداش هیچ عمل کننده ای را ضایع نمی کنم ؛ بلی ، کسی که کاری کند و اراده دنیا نماید، خدا دنیا را به او می بخشد و کسی که آخرت را بخواهد، خداوند او را به آرزویش می رساند. و کسی که پاداش آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر نتیجه اش می افزاییم و آنها که فقط مال دنیا را می طلبند، کمی از آن به آنها می دهیم ، اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند» (شوری آیه 19)

پیش خود فکر کرد که آخرت نسیه و دنیا نقد است . تصمیم گرفت دنیا را به وسیله عبادت های طولانی به دست آورد. لذا در میان ملائکه آن قدر عبادت کرد تا سرور و رئیس همه فرشتگان شد و طاووس ملائکه نام گرفت !

او اولین کسی بود که نماز خواند و یک رکعت آن چهار هزار سال طول کشید. (نهج البلاغه ، خطبه قاصعه

اما برخی چنین بیان کردند که حارث (ابلیس) در حالی که خردسال بود به اسارت ملائکه در آمد و به همراه آنها به عبادت خدای تعالی مشغول شد. او در آسمان اول، مدتی بین ملائکه، خدا را عبادت کرد. بعد به آسمان دوم و سوم تا بالاخره به آسمان هفتم راه یافت. او در کنار عرش الهی منبری داشت، بالای آن رفته و ملائکه را اندرز می داد؛ و ملائکه در مقابل او با احترام می ایستادند. چون به این رتبه و مقام رسید، با خود گفت:

اگر روزی این امر تبلیغ به دیگری واگذار شود، من از او اطاعت نمی کنم چون خود را در علم و عمل یگانه روزگار و از همه برتر می دانست.

به خاطر عبادتهای زیاد او در درگاه خداوند بود که به او مقامی عطا شد همانند فرشتگان و تا جایی بالا رفت که در زمره فرشتگان قرار گرفت اما از جنس فرشتگان نبود و حتی بعضاً الگوی فرشتگان و پاسخگوی سوالات فرشتگان هم شد از معصوم روایت است ابلیس از جنس فرشتگان نبود اما

فرشتگان او را فرشته می دیدند... ( سفینه البحار ج 1 ص 98)

در روایت آمده که این امتیاز و افتخار بخاطر آن به او رسید که شش هزار سال خداوند تبارک و تعالی را عبادت و بندگی کرده بود شش هزار سالی که ممکن است از سالهای آخرت باشد(نهج البلاغه خطبه 192)

که به حساب سالهای دنیا بیش از چند میلیون سال است

از امام صادق علیه السلام پرسیدند که آیا ابلیس از ملائکه است یا جزء سایر موجودات آسمانی است؟ فرمود: نه از ملائکه است و نه از سایر موجودات آسمانی؛ بلکه او جن است؛ ولی همراه ملائک بوده است. ملائکه نیز گمان می کردند او از جنس آنهاست، ولی خداوند متعال می دانست که چنین نیست. این جریان ادامه یافت تا در جریان سجده بر آدم، راز پنهان ابلیس آشکار گشت (طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 163، چاپ بیروت

روزی ملائکه در لوح دیدند که به زودی یکی از مقربان درگاه الهی به نفرین ابدی گرفتار خواهد شد پس از حارث با اصرار

ص: 167



خواستند که آنها را دعا کند که هیچ یک از ایشان به این بلا مبتلا نشود وی در جواب گفت: این قضیه به من و شما مربوط نیست.

من سال ها است بر این معنی اطلاع یافته ام! ملائکه باز الحاح کردند. او نیز دعا کرد و گفت: خدایا! ایشان را ایمن گردان، ولی خودش را به سبب غروری که داشت، فراموش کرد

روزی وی دید بر در بهشت نوشته اند: « نزد ما بنده ای است که او را به انواع نعمتها، گرامی می داشتیم. اما اگر او را به کاری واداریم، سرپیچی می کند و به لعنت ابدی گرفتار خواهد شد.» حارث سالها او را لعن می کرد ولی نمی دانست که در حقیقت دارد خود را لعن می کند! در آن مدت هر جا سجده ای می کرد و سر بر می داشت در آن جا نوشته شده بود لعنه اله علی ابلیس - چون اسمش عزازیل بود - نمی دانست که خودش است.

وی روزی دید در لوح نوشته است: « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم » پرسید: خدایا! این ملعون رانده شده کیست؟ خدای تعالی فرمود: بنده ای است که او را به انواع نعمتها مخصوص می گرداندم ولی نافرمانی ام خواهد کرد و خوار و بدبخت

خواهد شد. گفت: او را به من معرفی نما تا هلاکش کنم. فرمود:

زود است او را بشناسی. هنوز او تمرد و سرکشی نکرده است، تا مستوجب مجازات باشد

### **اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه السلام:**

شیطان در میان فرشتگان مشغول عبادت بود تا وقتی که خداوند اراده فرمود برای خود در زمین جانشین خلق فرماید. به ملائکه خطاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم، و آنان را از مقصود خود آگاه نمود. (بقره آیه 29).

در این هنگام ابلیس به وسط زمین آمد و فریاد زد که: ای زمین! من آمده ام تو را نصیحت کنم!

خداوند اراده کرده از تو پدیده ای به وجود آورد که برترین خلایق باشد و من می ترسم که خدا را معصیت کند و داخل آتش شود) و در نتیجه تو داخل آتش شوی و بسوزی (وقتی ملائکه مقرب آمدند از تو خاک بردارند آنها را به خدای بزرگ

قسم بده از تو خاک برندارند. (تفسیر برهان ، ج 2، ذیل آیات مربوط به آدم و شیطان

مخالفت او با آدم علیه السلام از همین جا شروع شد و تاکنون ادامه دارد و تا روز قیامت هم ادامه خواهد داشت . این اولین مخالفت او بود.

از امیرالمؤمنین نقل شده که ایشان فرمودند: وقتی خداوند متعال اراده کرد آدم علیه السلام را خلق کند خطاب به جبرئیل فرمود: مقداری خاک از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آرم که افضل موجودات و اشرف آنها باشد.

جبرئیل به زمین آمد تا خاک بردارد (طبق تذکر شیطان) زمین نالید و او را به خداوند قسم داد که از آن خاک برندارد. ایشان هم برگشت داستان را گزارش داد. بار دیگر میکائیل و بعد از او اسرافیل را فرستاد. باز زمین آنان را قسم داد، آنها هم با دست خالی برگشتند.

برای بار چهارم ، عزرائیل را فرستاد که حتما از خاک زمین بردارد. او که خواست خاک بردارد، باز زمین ناله کرد و او را

ص:170

قسم داد و هر چه ناله و فریاد نمود، تاثیر نکرد. عزرائیل گفت :

من از جانب خدا ماءمورم تا کمی از خاک تو بردارم . او خاک را برداشت و برد که آدم را از آن ساختند( بحار، ج 11، ص 12؛ حیات القلوب، ج 1، ص 29).

از این رو، خداوند قبض روح آدم علیه السلام و اولادش را به دست عزرائیل داد، از این جهت ناله و گریه آنها هنگام جان دادن آدم در دل او اثر نمی کند و او ماءموریت خود را انجام می دهد.

وقتی آن خاک را با آب خالص و شور و تلخ و بی مزه، مخلوط کردند و بعد از مدتی پیکر خاکی او را قالب زدند. شیطان قیافه او را مشاهده کرد و با خود گفت : این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبیده به وجود آمده، و توی او خالی است . چیزی که تو خالی باشد احتیاج به غذا دارد و به این ترتیب می توان او را گمراه و منحرف نمود.

و نیز گفت : اگر چه او بر من و همه موجودات فضیلت داشته باشد، ولی من با او مخالفت خواهم نمود، و اگر روزی قدرت پیدا کنم او را هلاک می کنم .

ص:171

و گفت: اگر این موجود از من بالاتر و شخصیت او مهم تر باشد، از او فرمان نخواهم برد و مطیع او نخواهم شد، و اگر از من پایین تر باشد، او را کمک می کنم و در مشکلات به فریاد او خواهم رسید، و با او دوست و رفیق می شوم. (اقتباس از تفسیر برهان جلد 2 ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم؛ بحار، ج 63، ص 198؛ و حیات القلوب، ج 1، ص 26).

### شیطان و قالب گلی آدم:

بعد از آنکه خداوند قالب آدم (علیه السلام) را از خاک و آب، سرشت او را بوجود آورد، آن قالب را مانند کوه عظیمی کناری گذاشت شیطان در این مدت در آسمان پنجم و از خازنین آن بود. وقتی وی آن قالب گلی را میدید از سوراخ بینی او وارد و از عقب او خارج میشد و بادست برشکم او میزد و میگفت: خداوند تورا برای چه چیزی خلق کرده؟ مدت هزار سال به این وضع بود بعد از این مدت خداوند متعال از روح خود در او دمید (بحار، ج 63، ص 198).

ص: 172

حضرت عبدالعظیم حسنی نامه ای به امام محمد تقی (علیه السلام) نوشت که پرسیده بود: به چه علت غایط انسان بوی گند میدهد؟ آن حضرت در جواب فرمود:

وقتی خداوند حضرت آدم را خلق کرد جسد او بوی خوشی داشت زمانی که هنوز روح در او دمیده نشده بود ملائکه و شیطان از آن میگذشتند ملائکه میگفتند: او برای امر بزرگی ساخته شده است و شیطان از دهان او وارد میشد و از عقب او بیرون می آمد از این رو هر چه داخل شکم انسان شود بدبو و خبیث میشود (بحار، ج 63، ص 200).

در حدیث دیگری از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

وقتی خداوند آدم را خلق کرد قالب گلی آن را تا چهل سال به حال خود گذاشت تا خشک شود ابلیس همواره بر آن میگذشت و میگفت: خداوند برای چه چیز این را خلق کرده؟ و پیش خود میگفت: اگر خداوند امر فرماید او را سجده کنم قبول نمیکنم و از دستور او سرپیچی میکنم و مخالفت خود را اعلام میدارم بعد از آنکه روح در او دمیده شد شیطان مخالفت نمود (نهج

ص: 173

### شیطان سجده نمی کند:

وقتی خداوند به ملائکه خطاب کرد و فرمود: می خواهم در روی زمین خلیفه و جانشینی برای خود قرار دهم، ملائکه موافق نبودند. به خدا اعتراض کردند و گفتند: این که می خواهی خلق کنی، در آینده خون ریز و مفسد خواهد شد. بعد از آن که خداوند جواب آنان را داد، تسلیم شدند. به ایشان خطاب فرمود: وقتی من خلیفه خود (آدم علیه السلام) را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم، همه شما در برابر او سجده کنید. (حجر آیه 28 تا 30).

بعد از آن که خداوند او را خلق کرد و ز روح خود در او دمید و روح به دماغ آدم رسید، به حرکت آمد و نشست، عطسه ای زد و گفت: الحمدلله خداوند در جواب او فرمود: یرحمک اله. (حیات القلوب ج 1).

در این هنگام به ملائکه فرمان داد، تا برای اعتراف به مقام شامخ و رفیع او در مقابل وی سجده کنند و او را تکریم نمایند. تمام ملائکه فرمان بردند و به سجده افتادند و مدتی در حال سجده بودند؛ ولی شیطان که آن زمان در صف فرشتگان بود، از روی خودخواهی و غرور به خداوند عرض کرد: خدایا! مرا از سجده کردن بر آدم معذور بدار.

خداوند! من تو را چنان سجده کنم که تا به حال هیچ ملک مقربی و نه هیچ نبی مرسلی سجده و عبادت نکرده باشد.

خداوند در جواب او فرمود: مرا حاجت به عبادت تو نیست، من از تو می خواهم، آن چه را که دستور می دهم انجام دهی، نه آن چه را تو می خواهی! (حیات القلوب، ج 1. کتاب ابلیس، ص 4.

سرانجام قبول نکرد و حسدی را که در قلبش بود ظاهر نمود(نهج البلاغه، خوئی، ج 2، 48.

خداوند هم در مقام بازخواست از او فرمود: چه چیز تو را باز داشت از آن که سجده نکنی بر مخلوقی که من او را با دست

ص:175



قدرت و عنایت خویش آفریدم؟!

پاسخ داد: من از حیث عنصر و گوهر و ذات از آدم علیه السلام برترم ، کسی را یارای برابری با من نیست و هیچ موجودی به پایگاه رفیع و بلند من نمی رسد! من از گوهر فروزان آتش آفریده شده ام و او از عنصر تیره و بی ارزش گل . پس روا نیست که مثل من در مقابل او سجده کند!

خداوند هم به خاطر سرپیچی از دستور و سجده نکردن بر آدم ، او را ندا داد و فرمود از میان ملائکه و بهشت پر نعمت و جاوید و سعادت ابدی من بیرون شو؛ زیرا تو از مقام قرب و رفیعی که تا کنون داشتی ، رانده گشتی .

(وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ )

لعنت من هم تا روز قیامت بر تو باد» (ص آیه 78).

سپس او را با خواری و ذلت از پیشگاه خود راند و از رحمت خود دور داشت . هنگامی که دستور خارج شدن از بهشت برای وی صادر شد . ملائکه هم به او حمله کردند، او از ترس جان خود فرار کرد و خود را مخفی نمود. بعد از آن، این فرمان از

ص: 176

طریق خداوند به آدم و حوا ابلاغ شد: «ای آدم، تو و همسرت در بهشت سکونت کنید و از نعمت های بهشتی هر چه میخواهید بخورید، اما نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید بود» (سوره بقره، آیه 35) آدم و حوا هم در بهشت مشغول زندگی بودند و از نعمت های بهشتی استفاده میکردند.

### چگونه شیطان داخل بهشت شد؟

هنگامی که از جانب خدا خطاب آمد: ای اهل آسمان ها! من آدم و حوا را در بهشت منزل دادم و همه چیز را مباحشان کردم، مگر بهشت جاودان را. اگر نزدیک درختان آن شوند و از آنها بخورند از ظالمان خواهند بود و از آن جا بیرون خواهند شد شیطان این خطاب را شنید و امیدوار شد پیش خود گفت: من آنها را از بهشت بیرون می کنم شیطان که همه بدبختیهای خود و رانده شدن از درگاه پرفیض الهی را از ناحیه آدم میدانست و کینه او را به سختی در دل گرفته بود، در صدد بود به هر شیوه ای که

ممکن است موجبات گمراهی آدم و فرزندانش را فراهم سازد و حتی در پیشگاه خدا سوگند یاد کرد که به هر نحوی و از هر سویی که بتوانم آدمیان را گمراه و جهنمی خواهم کرد. شیطان در چنین موقعیتی که حضرت آدم و حوا بهترین زندگی را دارند چگونه میتواند آسوده بنشیند و آدم را در آن همه لذت های بی منتهای مادی و معنوی مستغرق ببیند و نصیب وی فقط اندوه و حسرت و ندامت باشد؟ شاید اگر هم فکر انتقام در سر او نبود همان طبع حسود و تکبری که داشت او را آسوده نمیگذاشت و در صدد زایل کردن این نعمت های بی حد الهی از آدم و حوا بر می آمد اما بعد از آن که او را از بهشت بیرون کردند و دیگر جایی در بهشت نداشت، چگونه و با چه حيله و وسیله ای بار دیگر داخل بهشت شد؟ چه طور آدم و همسرش را فریب داد؟ در این باره دو نقل قول وجود دارد:

1- از بعضی بزرگان مانند ابن عباس اینگونه روایت شده :

بعد از آن که شیطان از بهشت بیرون شد، تصمیم قاطع گرفت که با هر نقشه و حيله ای که شده، باز خود را به بهشت برساند و

ص: 178

انتقام خود را از آدم بگیرد، فکر کرد که از راه معمولی و عادی وارد شود، دید نگهبانان بر در بهشت هستند مانع او می شوند؛ رفت کناری و به انتظار ایستاد. اول طاووس د را دید، از او خواهش کرد که او را داخل بهشت کند، قبول نکرد. در این بین ناگهان چشمش افتاد بر بالای دیوار، دید ماری بالای دیوار قرار دارد. (تا آن روز مار یکی از حیوانات زیبا و خوش رنگ بهشت بود، و مثل سایر حیوانات دیگر چهار دست و پا داشت. - شیطان جلو آمد و گفت: ای مار! مرا داخل بهشت کن، تا اسم اعظم الهی را به تو تعلیم کنم. مار گفت: ملائکه، نگهبان در بهشت هستند تو را مشاهده می کنند و نمی گذارند داخل شوی.

شیطان گفت، مرا داخل دهان خود کن و آن را ببند و به این وسیله مرا داخل بهشت کن، مار هم فریب او را خورد و همین کار را کرد و او را در دهان خود جای داد - این بود که در میان دندانهای مار سم پدید آمد؛ چون جایگاه شیطان شد - وقتی مار به این وسیله او را داخل بهشت نمود، شیطان هم کار خود را کرد، آدم علیه السلام و حوا علیه السلام را وسوسه نمود تا

فریب خوردند. گفت: اسم اعظم را که قول دادی به من تعلیم کن، در جواب گفت: ای مار! من اگر اسم اعظم را می دانستم، احتیاج به تو نداشتم که مرا داخل بهشت کنی - من با همان اسم اعظم داخل می شدم. (شرح نهج البلاغه خویی ج 2، ص 63).

2- روایتی دیگر میگوید که شیطان مخفیانه تا نزدیک بهشت آمد، طاووس که یکی از زیباترین، خوش د آوازترین، خوش رنگ ترین و خوش بوترین پرندگان بهشت بود و تمام پر و بال آن به جواهرات بهشتی آراسته و دایما حمد و ثنای الهی بر زبانش بود و از زیبایی آن، ملائکه در شگفت بودند، از بهشت بیرون آمد و می خواست دو مرتبه داخل شود که شیطان او را دید. به نرمی گفت: ای خوش رنگ ترین و زیباترین و خوش صورت ترین، خوش صوت ترین و عجیب الخلقه ترین پرندگان! تو پرنده ای از پرندگان بهشتی هستی؟ گفت: من طاووس بهشتم، لیکن تو که هستی که مثل رانده شدگان و مثل کسی که دیگری او را تعقیب کرده باشد حیران و سرگردانی،

ص:180

وحشت سر تا پای تو را گرفته است؟

گفت: من فرشته ای از فرشتگان عالم بالا هستم که مدت مدیدی با ملائکه مقرب الهی خدا را عبادت می کردیم و یک چشم به هم زدن از عبادت و بندگی غفلت نکردم و سستی در من پیدا نشد، حال آمده ام که بهشت و آن چه را که خداوند به بهشتیان وعده داده تماشا کنم. آیا می توانی مرا وارد بهشت کنی تا سه کلمه به تو بیاموزم که هرکس این سه کلمه را بداند هرگز پیر و مریض نشود، نمیرد و همواره زنده باشد؟ طاووس گفت:

وای بر تو، چه می گویی؟ مگر اهل بهشت پیر و مریض می شوند؟ مگر آنان در بهشت می میرند؟

شیطان گفت: بلی، اهل بهشت، هم پیر و مریض می شوند و هم می میرند، مگر کسانی که این کلمات پیش آنها باشد. آن ملعون برای اثبات حرف خود قسم دروغ خورد! طاووس چون فکر نمی کرد کسی به دروغ به خدا سوگند بخورد به حرف او اعتماد کرد و گفت:

گرچه من احتیاج به این کلمات ندارم، ولی می ترسم که رضوان

ص: 181

و خازنین بهشت متوجه شدند و بفهمند که من تو را داخل کردم؛ ولی من مار را که سید و بزرگ حیوانات بهشت است پیش تو می فرستم؛ زیرا او می تواند تو را داخل کند. بعد از آن گفت و گوها، طاووس پیش مار آمد و آن چه را شنیده بود، برای او نقل کرد. مار گفت: من و تو به این کلمات احتیاج نداریم. طاووس گفت: ولی من قول داده ام که تو را پیش او فرستم. تا دیگری به این کار سبقت نگرفته، تو زودتر پیش او برو، و او را داخل بهشت کن و ما هم چنین کرد (اقتباس از تفسیر برهان، ج 2، ذیل آیات سوره حجر مربوط به داستان آدم علیه السلام با تغییراتی در عبارات

### شیطان چگونه آدم و حواری فریب داد؟

شیطان که کینه آدم و حواری بردل داشت تصمیم قاطع گرفت تا آن جا که می تواند از آدم و اولادش انتقام بگیرد و در مکر و حيله و فریب دادن آنان کوتاهی نکند.

آن ملعون، به خوبی می دانست خوردن از آن درخت ممنوعه

ص: 182

باعث می شود که آنها را از بهشت بیرون کنند. در صدد وسوسه آنان بر آمد و برای رسیدن به این مقصود دام های گوناگون خود را بر سر راه آنها گشود و برای نائل آمدن به هدف شوم خود بهترین راه را در این دید که عشق و علاقه ذاتی انسان ، به تکامل و ترقی در زندگی جاوید استفاده کند. نیز برای قانع کردن آنان برای مخالفت فرمان خدا، عذر و بهانه ای بتراشد که آنها با دلگرمی دستور او را اجرا کنند.

در این زمینه چند روایت وجود دارد :

1- روایتی میگوید که بعد از آن که شیطان به بهشت رفت ، در همان دهان مار، شروع کرد با آدم علیه السلام صحبت کردن - آدم هم خیال کرد سخن گو مار است . می گفت : ای آدم ! خدا نمی خواهد که شما برای همیشه در بهشت بمانید و هر کس از این درخت بخورد جاوید می ماند، خدا با این دستوری که به شما داد، قصد خیانت داشته ! از آن بخورید تا جاوید بمانید! آدم جواب داد: ای مار! این حرف که تو می زنی ، از غرور شیطان است . چه طور خدا که می گوید: از این درخت نخورید ضرر

ص: 183



دارد قصد خیانت به ما را داشته ؛ در حالی که تو می گویی بخور ضرر ندارد و برای حرف خود قسم هم می خوری ؟ که خدا « ارحم الراحمین » است و بخیل نیست . شیطان هر چه وسوسه کرد، آدم نپذیرفت و با او مخالفت نمود. وقتی شیطان از آدم مایوس شد پیش همسر آدم رفت . گفت : آیا می دانی چرا خداوند شما را از میوه این درخت منع کرده و گفته است نزدیک آن نشوید؟ چون درخت حیات و جاوید است . هر کس از آن بخورد یا فرشته می شود و یا عمر جاویدان را به دست می آورد و همیشه زنده می ماند. ( طه آیه 119).

سپس گفت : خداوند متعال نمی خواهد شما در زندگی دائمی با او شریک باشید، می خواهد این جاودانگی مخصوص خودش باشد؟ با این نقشه و نیرنگ به آنها فهماند خوردن از این درخت ضرر و زیان به شما نمی رساند، بلکه همیشه در بهشت خواهید ماند. بعد از آن گفت : اگر از آن نخورید به این زودی شما را از بهشت بیرون می کنند. باز برای این که پنجه های پر وسوسه و

حیله های خود را بیشتر و محکم تر در جان آدم فرو برد و آنها را از حق و حقیقت منحرف کند، برای حق به جانبی خود، قسم های شدیدی خورد و گفت: من خیر خواه و دل سوز هستم، خود را موظف می دانم که شما را نصیحت کنم!! (اعراف آیه 20).

حضرت آدم علیه السلام که هنوز تجربه کافی در زندگی را نداشت و تابه حال گرفتار دام های شیطان و خدعه و نیرنگ های دروغ او نشده بود و نمی توانست باور کند کسی این چنین قسم دروغ به خدا یاد کند، سرانجام تسلیم شد و فریب و نیرنگ شیطان در او اثر کرد و از میوه آن درخت خورد.

2- در روایتی دیگر داستان اینگونه نقل شده هنگامی که شیطان از آدم مایوس شد پیش همسرش حوا آمد و گفت: ای حوا! آیا می دانی درختی که خداوند برای شما حرام کرده بود، اکنون برایتان حلال کرده؟ چون دید اطاعت و عبادات شما بسیار نیکو بوده است. اگر می خواهی امتحان کن، فرشتگانی که موکل بر آن درخت بودند و حیوانات بهشت را از آن منع می کردند، دیگر با شما کاری ندارند. همین دلیل است که آن درخت

برای شما حلال شده، اگر تو جلوتر از آدم از آن بخوری بر او مسلط خواهی شد و او مطیع تو می شود، مجبور است از تو اطاعت کند! حوا گفت: من الان امتحان می کنم. به سوی آن درخت رفت. وقتی ملائکه خواستند او را از نزدیک شدن به آن درخت منع کنند، خداوند به آنان وحی نمود و خطاب کرد: شما کسی را که عقل ندارد منع کنید، نه کسی را که به او عقل دادم و آن حجت است بر او. اگر مرا اطاعت کند مستحق ثواب و اگر مخالفت کند مستحق عذاب است. ملائکه هم او را رها کردند و آزاد گذاشتند. حوا هم بی آن که آنها مانع اش دشوند، به درخت نزدیک شد. خیال کرد واقعا خوردن از آن حلال شده و ایرادی در کار نیست. مقداری از میوه درخت خورد و طوری هم نشد.

پیش دخود گفت: مار درست گفت و می دانست که خوردن از آن حلال شده. بعد از آن رفت پیش همسر خود آدم علیه السلام و گفت: آیا می دانی که خوردن از آن درخت بر ما حلال شده؟ من نزدیک آن رفتم، ملائکه هم مانع نشدند، مقداری از آن خوردم، می بینی که طوری نشدم و ایرادی نداشت. آدم علیه

السلام هم گول زن را خورد و با حوا به راه افتاد، رفتند و از آن میوه خوردند!

3- در روایتی دیگر آمده شیطان هر دو را همزمان فریب داد و آدم و حوا باهم همزمان فریب خوردند و اینکه گفته میشود اول حوا فریب خورد... و بعد آدم را گمراه ساخت و مایه بدبختی بشر حوا است به نظر مفسران اسلام سخنی اشتباه است و آن را مباحثی ساختگی برای زیر سؤال بردن و پایین بردن شخصیت زن میدانند و اعتقاد دارند آدم و حوا به یک میزان در این امر و همزمان دخیل بودند الله اعلم

صد هزاران سال ابلیس لعین بود ابدال امیرالمومنین

پنجه زد با آدم از نازی که داشت

گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت

بعد از خوردن از آن درخت ، برایشان ثابت شد که نه تنها آن میوه آب حیات و زندگی جاوید نبود، بلکه به مجرد خوردن ، لباسهای بهشتی از بدنشان ریخت و عورت ها و بدنهای آنها تا آن موقع مخفی و پوشیده بود ناگهان ظاهر شد. ایشان در میان

ص: 187

بهشت و جمع فرشتگان لخت و عریان شدند، حیران و سرگردان ماندند. وقتی لباسهای بهشتی و آن تاج کرامت از اندامشان فرو ریخت و خود را در جمع ملائکه عریان دیدند، بلافاصله خود را به میان درختان رساندند و از برگ های درختان برای پوشیدن اندام کمک می گرفتند و عورت های خود را می پوشاندند، ولی برگ ها هم اطاعت نمی کردند و از بدنشان پرواز می نمودند و باز عریان می ماندند. حوا چاره خود را در این دید که بنشیند تا رسوائی او کمتر باشد. آدم با یک دست عورت خود را پوشانید و با دست دیگر سر خود را گرفت. و گفتند: خدایا! ما بر نفس خودمان ظلم کردیم. اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود(اعراف آیه 22). خداوند به آنها خطاب کرد و گفت: مگر من شما را از خوردن میوه آن درخت منع نکردم؟ مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است. چرا فرمان من را اطاعت نکردید و فریب آن ملعون را خوردید؟ سپس فرمود:

الحال چاره ای جز این نیست که باید از بهشت خارج شوید. و

آنها را از مکان و مقام خود بیرون کردند و به زمین فرستادند. (اقتباس از سوره اعراف و سوره حجر و تفسیر نمونه، برهان، ج 2 ذیل آیات مربوط به داستان آدم علیه السلام، شرح نهج البلاغه خوئی، ج 2، ص 63.

جد تو آدم، بهشتش جای بود قدسیان کردند بهر او

سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام مذنبی، مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای

روسیاه

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ سوره بقره آیه 36

پس بلغزانید قدم آدم وحواراشیطان از آن درخت و بیرون کرد ایشان را از آنچه در آن بودند از انواع نعمتها و مرتبه دولت!!

لازم به ذکر است که بعد از مجازات شیطان و آدم و حوا مار هم به دلیل گناهی که کرده بود از بهشت به صورت عریان و دست و پا قطع شده بیرون انداخته شد و دهانش را که شیطان را پنهان کرده بود پر از زهر شد و زیبایی خود را از دست داد

ص: 189

وقتی گفته میشود که در بهشت سخنان لغو و بیهوده وجود ندارد پس چگونه شیطان با دروغ وارد بهشت شد و با نیرنگ آدم و حوا را فریب داد؟

این که چگونه شیطان وارد بهشت شده است، باید دید آیا بهشت حضرت آدم همان بهشت برین و موعود بوده است یا باغی از باغ های دنیا بوده است. بر این اساس آنچه در روایات و تفاسیر بیان شده است، بهشت حضرت آدم باغی از باغ های دنیا بوده است؛ زیرا اگر بهشت همان بهشت موعود نیکان و پاکان باشد، با آیات قرآن منافات دارد که میفرماید مقربان درگاه الهی در باغ هایی قرار دارند که در آنجا سخن بیهوده و لغو نمیشنوند و در آنجا گناهی صورت نمیگیرد. پس بهشت جای ورود اشخاص آلوده به گناه نیست و شیطان که آلوده به گناه بود چگونه میتواند در بهشتی که موعود نیکان است وارد شود. بنابراین، شیطان هرگز نمیتواند به بهشت وارد شود. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که ایشان درباره بهشت حضرت آدم باغی از

باغ های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن میتابید و بسیار زیبا و آب و هوای خوبی داشت و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن رانده نمیشد». (تفسیر نورالتقلین، ج 1، ص 62)

### **منبر شکسته و سوخته و به رو افتاده شیطان:**

روایت شده است که صبح آن شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج تشریف بردند و همه جا را دیدند، شیطان خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! شب گذشته که به معراج تشریف بردید، در آسمان چهارم، طرف چپ "بیت المعمور" منبری بود، شکسته و سوخته و به رو افتاده، آیا آن منبر را شناختی؟ آیا می دانی آن منبر متعلق به کیست؟

حضرت فرمودند: خیر، آن منبر متعلق به کیست؟ شیطان عرض کرد: آن منبر من بود، بالای آن می نشستم و ملائکه پای منبرم نشسته و من آنها را موعظه می کردم، ملائکه از عبادت و بندگی من تعجب می کردند. وقتی که تسبیح از دستم می افتاد، چندین

ص: 191



هزار ملک برخواسته تسبیح را می بوسیدند و به دست من می دادند. اعتقاد من این بود که خداوند مخلوقی برتر از من خلق نفرموده است. اما امر بر عکس شد و رانده درگاه الهی شدم و الان از من بدتر و ملعون تر در درگاه احدیت کسی نیست (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دائره المعارف قرآن کریم، به نقل از بحارالانوار. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین

امیر المومنین حضرت علی (علیه السلام) درباره عبادت شیطان و عاقبت او می فرماید: پس از کار خدا درباره ابلیس پند گیرید که کردار دراز مدت او را تباہ و کوشش فراوانش را بر باد داد و این به سبب لحظه ای تکبر و سرکشی بود (نهج البلاغه خطبه 192

### اشتباه شیطان:

بزرگ ترین اشتباه شیطان از آن جا سرچشمه گرفت ، او فکر می کرد چون از آتش فروزان خلق شده ، واقعا از آدمی که از خاک به وجود آمده بهتر و بالاتر است ؛ در حالی که اگر قدری از تعصب

ص:192

و تکبر و لجاجت پایین می آمد می فهمید که به دلایل ذیل آدم علیه السلام از او برتر است .

1- همه مواد غذایی ، جواهرات با ارزش و قیمتی ، نیروی بدنی و جسمی انسان و حیوانات تمام نیروی فکری و عقلی از خاک است ، اگر خاک نباشد هیچ چیز نیست ، ولی آتش این همه ویژگی ها را ندارد.

2- اگر تکبر و خودبینی را کنار می گذاشت . اقرار می کرد که خاک خواصی دارد. مثلا گیاهان را می رویاند و نشو و نما می دهد و قابل ترقی است . به همین دلیل روح خدایی به آن تعلق گرفت و چنان قابلیت را پیدا کرد.

3- اگر با چشم تواضع نگاه می کرد می دید که خاک امین و امانت دار خوبی است و هر چه را که به عنوان امانت به او دهند پس از گذشت صدها یا هزاران سال بی آن که در آن خیانتی کند، پس می دهد.

4- اگر حقیقت بین بود اقرار می کرد که خاک متواضع است و تواضع یکی از صفات نیک و پسندیده می باشد. ولی آتش

متکبر و سرکش، طالب بزرگی و خودبینی می باشد و مسلماً تواضع از تکبر بهتر است .

5- از خصوصیات خاک و گل این است که حالت چسبندگی و نگاه دارندگی دارد و موقعی که با روح ترکیب شود فیوضات الهی را به خود می گیرد. از همین رو، وقتی روح در آدم دمیده شد، سجده گاه فرشتگان قرار گرفت . ولی آتش چنین نیست .

6- گل مرکب از آب و خاک است ، همان آبی که مایه حیات و زندگی هر چیزی است . چنان چه خداوند می فرماید: «وجعلنا من الماء کل شیئی حی افلا یؤمنون» « آیا کافران نمی دانند - که ما هر چیز زنده را از آب قرار دادیم ؟ (مایه حیات و زندگی هر چیزی از آب است ) آیا ایمان نمی آورند؟» ( انبیاء آیه 30).

همان خاکی که مایه نشو و نما و رویاندن است ، هنگامی که با آب در هم آمیزند، نفس حیوان از آن متولد می شود؛ مانند انسان که روح با خاک در هم آمیخته شد و روح پرستنده و پیکر ستایش گر آفریده شد.

7- هم چنین دستور خدا برای سجده ، فقط برای آدمی که از

خاک خلق شده نبود، بلکه سجده در برابر آن روحی بود که خداوند از خودش در او دمیده بود و به وسیله آن روح مقدس بود که آدم خاکی به آدم ملکوتی لقب یافته . دستور سجده در مقابل آدم هم بعد از دمیدن روح در او بود، نه قبل از آن ، چنانچه خداوند در قرآن می فرماید: « و اذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا لوساجدین» هنگامی که خلقت انسان به پایان رسید و کمال یافت و از روح خود (که یک روح شریف و پاک و با عظمتی است ) در آن دمیدم همگی به خاطر او سجده کنید» (حجر آیه 29).

آری! عظمت آدم و دستور سجده به او به واسطه آن روح الهی بود که در او دمیده شده و گرنه خاک به خودی خود این همه مقام و منزلت و عزت را نداشت .

8- وقتی روح خدا در او دمیده شد، نور خدا هم در قلب او تابید و در واقع آن قلب ، مانند کعبه از برای ملائکه شد و همین طور که انسان رو به سوی کعبه می کند و سر به سجده می گذارد،

فرشتگان هم باید در مقابل آن تجلی گاه نور خدا سجده کنند.

9- علاوه بر این ، شرف آدم به این واسطه بود که گل او را خود خداوند متعال بدون واسطه سرشته و خود ضامنش بود. چنان چه می فرماید: « قال يا ابليس ما منعك ، ان تسجد لما خلقت بيدي »

خداوند به شیطان فرمود: -ای ابلیس تو را چه مانع شد به موجودی که من با دو دست (علم و قدرت) خود آفریدم سجده نکنی؟! « (ص آیه 47.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم درباره این نکته که گل آدم را خود خداوند سرشته ، فرمود: گل آدم را خداوند با دست خود چهل روز خمیر کرد. (شرح نهج البلاغه ، خوئی ، ج 2، پاورقی ص 59.

10- از همه این ها که بگذریم ، عبادت خداوند عبارت است از، اطاعت و فرمان برداری او، و امر به سجده در برابر آدم علیه السلام هم یکی از دستورهایی الهی است که باید بدون چون و

ص:196

چرا اجرا شود. سجده به آدم یعنی سجده به خدا، چون به دستور خدا است. شیطان همه این فضایل و کمالات را از کف داد.

## 11- سجده برای احترام به انسانیت

گفته شده: این سجده در حقیقت، احترام به انسانیت، به ویژه اهل بیت رسالت علیهم السلام بوده است؛ همان گونه که امام علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: خداوند ما را در صلب آدم قرار داد و فرشتگان را فرمود که برای ما بر او سجده کنند. برخی نیز آدم علیه السلام را الگویی برای انسان کامل بر شمرده و گفته اند: این مقام مخصوص شخص آدم علیه السلام نیست؛ بلکه متعلق به انسان کامل است.

ص: 197

اول آن کس کو قیاسک ها نمود پیش انوار خدا، ابلیس بود

گفت: نار از خاک بی شک بهتر است

من ز نار و او ز خاک اکدر است (کدر و کثیف)

من ز آتش زاده و او از وحل (وحل به معنی گل)

پیش آتش مروحل را چه محل

پس قیاس فرع بر اصلش کنیم

او، ز ظلمت ما ز نور روشنیم

مثنوی، مولوی، دفتر اول، ص 201.

در نسب من از کسی کم نیستم پس چرا در پیش دشمن

بایستم

او کجا بود اندر آن روزی که من صدر عالم بودم و فخر ز من

شعله می زد آتش جان سفیه کاتشی بود الولد سر ابیه

خرگریزد از خداوند از خری صاحبش وز پی ز نیکو

گوهری

نی بود سود و زیان می خواهدش بلکه تا گرگی ندرد تا

دمش

### **سجده کردن برای خداست،**

ولی چرا خداوند دستور داد که فرشتگان به انسان سجده کنند؟

ظاهراً موضوع سؤال در رابطه با دستور خداوند است که به ملائکه دستور داد: برای آدم سجده کنید همه سجده نمودند مگر ابلیس که تکبر

ورزید و سجده نکرد، جریان این واقعه در

هفت سوره قرآن بیان گردیده است.) بقره:36، اعراف:11، اسراء:61، کهف:50، طه:116، حجر:33 و ص:73

درباره اینکه مقصود و منظور از سجده در این آیات چیست؟ سه وجه ذکر گردیده است:

الف) این سجده، سجده برای خدا بوده و حضرت آدم مثل قبله بوده است.

ب) منظور از سجده، سجده به معنای لغوی است یعنی خضوع نه سجده اصطلاحی، یعنی هفت عضو را بر زمین گذاشتن و به خاک افتادن.

ج) این سجده، سجده اصطلاحی بوده و برای آدم بوده است، نه اینکه «آدم» قبله باشد. - فخر رازی، تفسیر کبیر، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ج 1، ص 212-213

ملاحظه می فرمائید که از وجوه مذکور، فقط وجه آخر دلالت بر مسجود واقع شدن آدم می کند.

ص:199



از آنجا که منشأ پرسش فوق این است که سجده یک نوع عبادت است و عبادت مخصوص خداست، پس چرا خدا امر به عبادت غیر خودش را داده، لذا ابتدا ببینیم عبادت یعنی چه؟

عبادت فروتنی در برابر کسی است که او را خدا (اعم از واقعی و پنداری) یا پروردگار و کارگردان جهان (همه و یا بخشی از آن) و یا عهده دار کارهای خدایی بدانیم (.) - سبحانی، جعفر، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، قم، توحید، چاپ اول، 1373، ج 3، ص 97

بنابراین اعتقاد به الوهیت و ربوبیت، عنصر مقوم عبادت می باشد.

درست است که معنای عبادت در سجده، از هر عمل دیگری واضح تر و روشن تر به چشم می خورد، ولی سجده عبادت ذاتی نیست، بلکه قصد عبادت لازم دارد، زیرا چیزی که ذاتی باشد دیگر تخلف و اختلاف نمی پذیرد و سجده این طور نیست، چون ممکن است کسی همین عمل را برای دیگری به غیر داعی تعظیم و عبادت بجا آورد. - طباطبائی، سید محمد

ص: 200

حسین، تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات اسلامی، 1363، ج 1، ص 189

چرا که سجده وسیله عمومی عبادت است، و در میان همه اقوام و ملل، خداوند متعال به این روش عبادت می شود.

در اسلام بنابر مصالحی، از سجده برای غیر خداوند حتی در مواردی هم که عبادت نیست، منع شده است، البته این تحریم از مختصات دین مبین اسلام است و در شرایع قبلی چنین سجده غیر عبادتی، حرام نبوده است.

اما سجده ملائکه برای آدم هم از این قبیل بوده و به جهت تحیّت و تکریم حضرت آدم بوده است. -الالهیات، محاضرات استاد سبحانی، مرکز عالمی للدراسات الاسلامی، چاپ سوم، 1411 ه ق، ج 2، ص 97

زیرا:

اولاً: اگر ماهیت سجده فرشتگان بر آدم، ماهیت عبادت بود، هرگز فرمان خداوند واقعیت آن را عوض نمی کرد و نتیجه این

ص: 201

می شد که فرشتگان به فرمان خدا حضرت آدم را پرستش کردند، در حالیکه شرک و پرستش بشر یک نوع ظلم و فحشاء است و «خدا هرگز به کار زشت فرمان نمی دهد - اعراف: 28».

- سب حانی، جعفر، فرهنگ و عقاید و مذاهب اسلامی، قم، توحید، چاپ اول، 1373، ج3، ص91

ثانیاً: روایات متعددی در این زمینه داریم که سجده فرشتگان بر حضرت آدم، جهت احترام و تکریم بوده نه اطاعت و پرستش او، که در اینجا به یک نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

مردی یهودی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که خدا ملائکه را وارد کرد که برای آدم سجده کنند، آیا از محمد (صلی الله علیه و آله) چنین احترامی کرد؟ علی علیه السلام فرمود: درست است همینطور بود و لکن سجده ملائکه برای آدم اطاعت و عبادت آدم نبود، و ملائکه آدم را در مقابل خدا نپرستیدند، بلکه خدای متعال آنان را بر این کار واداشت تا اعترافی باشد از ملائکه بر برتری آدم و رحمتی باشد از خدا برای او، ولی محمد (صلی الله علیه و آله) را

ص: 202

فضیلتی بالاتر از این داد، خدای عز و جل با آن بزرگی و جبروتی که دارد با تمامی ملائکه اش بر محمد (صلی الله علیه و آله) صلوات و درود فرستاد و مؤمنین را نیز بر صلوات بر او متعبد ساخت ا.». - ابی منصور طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، و محمد هادی به، اسوه، چاپ اول، 1413 ه ق، ج 1، ص 498-499.

حاصل آنکه امر خداوند به ملائکه که سجده در مقابل آدم کنند، عبادت آدم نبوده تا ممنوع باشد، بلکه احترام و تکریم آدم بوده است بدون اینکه همراه با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت آدم باشد.

### **شیطان مزد عمل درخواست می کند:**

بعد از آن که شیطان از سجده کردن بر آدم سرپیچی کرد و از بهشت بیرون شد. گفت: پروردگارا! حالا که مرا بیرون و از رحمت خود دور می کنی، عبادات من چه می شود، هزاران سال عبادت کرده ام که فقط چهار هزار سال آن را به دو رکعت

ص: 203

نماز گذراندم! علاوه بر آن خودت فرمودی، عمل عمل کنندگان را ضایع نمی کنم (آل عمران آیه 194).

آیا سزاوار است که با یک اشتباه، مزد عمل چندین هزار ساله من به کلی از بین برود؟

(البته اشتباه نبود بلکه تکبر و غرور و لجبازی و گردن فرازی بود چنانکه در احادیث آمده است روزی شیطان حضرت موسی علیه السلام را هنگام رفتن برای مناجات به کوه طور دید و خواهش کرد از طرف او به عرض خدای متعال برساند که خدایا گذشته ها گذشته حالا که آدم هم از دنیا رفته، مرا ببخش و بیامرز، حضرت موسی علیه السلام بعرض رسانید، خطاب آمد یا موسی به او بگو برود به قبر آدم سجده کند من او را ببخشم، وقتی جواب خدا را شنید، پوز خندی زد و گفت به آدم زنده سجده نکردم به مرده اش سجده کنم هیئات).

خطاب از مصدر جلال رسید که مزد هیچ کس در پیش من ضایع نمی شود؛ ولی کسی که قابلیت نداشته باشد پاداش کارش را در آخرت دهم در دنیا هر چه بخواهد، می دهم. شیطان عرض

ص: 204

کرد: من هم مزد عمل خود را در دنیا از تو طلب می کنم . چون به واسطه آدم جهنمی شدم حاجات خود را درباره آدم و فرزندان او قرار می دهم ! خطاب شد: حاجات خود را بگو تا به تو ببخشم ! شیطان در جواب گفت :

اول آن که ، اجازه دهی تا روز قیامت زنده باشم . خدا در جوابش فرمود: اگر می خواهی از صدمه مرگ و جان کندن نجات یابی یا شربت ناگوار آن را نکشی، اراده من بر این است که هر کس به دنیا آید مزه مرگ را بچشد و اگر کسی مرگ سراغش نیاید در آخرت هم که مردن نیست . آن روز همه زنده می شوند، مؤمنان در ناز و نعمت بهشت و مشرکان در عذاب و نعمت جهنم خواهند بود.

چون نجات از مرگ برای کسی نیست ؛ تو را مهلت می دهم تا روزی که معلوم است . ( حجر آیه 35 تا 37).

شاید مراد روز ظهور امام عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- باشد که به دست لشکر آن حضرت کشته می شود و

شاید هم روز آخر دنیا باشد( به بحث قاتل شیطان رجوع شود).

دوم این که ، خدایا! از تو می طلبم که در مقابل هر یک از فرزندان آدم ، دوفزند به من عطا کنی ! از این رو، در اخبار وارد شده : برابر هم یک نفر از اولاد آدم که متولد می شود، دوشیطان بر او مسلط است و او را اغوا می کنند.

سوم ، گفت : خدایا! از تو می خواهم که مرا در بدن اولاد آدم مانند خون جریان دهی که از هر جای بدن او بخواهم ، بتوانم او را به معصیت بکشانم .

چهارم . از تو می خواهم که فرزندان آدم ما را نبینند، ولی ما آنها را ببینیم !

پنجم ، از تو می خواهم این قدرت را به من بدهی که به هر صورت بخواهم بتوانم در آیم . بنابر این (در هر جا و هر شکلی که می خواهد در می آید تا شاید مردم را فریب دهد).

همان طور که در روز سقیفه بنی ساعده و مجلس شورای مکه که علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل شده

بود، خود را به صورت پیرمردی نجدی در آورده و کار را برای آنان آسان کرد (که در داستان شیطان و مجلس شورای مکه در کتابها مفصلاً بیان شده است . و در اول خلافت ابوبکر به شکل پیرمردی زاهد در آمد، اول به ابوبکر بیعت کرد تا مردم تشویق شدند. (کتاب سلیم بن قیس

و ده ها داستان دیگر که در مباحث این کتاب و کتابهای دیگر آورده شده است .

ششم . پروردگار! از تو می خواهم تا روح در بدن اولاد آدم است بر آن مسلط باشم!

هفتم ، عرض کرد: خدایا! از تو می خواهم مرا مخصوصاً در سینه آدم و اولاد او مسلط گردانی تا او را وسوسه کنم . چنان چه در قرآن می فرماید (الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ )

شیطانی که وسوسه و اندیشه بد در دل مردم می افکند، وسوسه او، هم در دل جن باشد و هم در دل انسان « (ناس آیه 4 و 5).



خداوند هم در پایان هر یک از خواسته های او فرمود، راضی شدم . وقتی شیطان این حاجات را از خداوند گرفت ، عرض کرد: (فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) (سوره ص ، 38 ، آیه 81).

ای خدا! به عزت و بزرگواری خودت ، همه آنها را گمراه و از راه راست منحرف می کنم .

اعراف : 16 قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِّي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ

اعراف : 17 ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ

اعراف : 18 قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ

سپس شیطان گفت : من آنها را از پیش رو (آنها که آخرت را در پیش دارند در نظرشان کوچک و ساده جلوه می دهد) و از پشت سر (آنها را که به جمع آوری اموال و ثروت مشغول هستند به بخل و نپرداختن حقوق واجب دستور می دهد) و از طرف راست (امور معنوی را به وسیله شبهه و شک و تردید ضایع می سازم) و از طرف چپ (لذت مادی و شهوات را در نظر آنها

جلوه می دهدم و سراغشان می روم) و تو اکثر آنها را شکر گزار نخواهی یافت

اعراف : فرمود: «از آن (مقام)، با ننگ و عار و خواری، بیرون رو! و سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر می کنم! اعراف آیه 16؛ بحار، ص 274..»

## دشمن آشکار و خطرناک

عزیزان با مطالعه اینگونه آیات و روایات، برای ما ثابت و روشن می شود که، این موجود خطرناک، برای بنی آدم، تا چه اندازه دشمن قوی و ناسازگار و خستگی ناپذیر است، خود و اولادش، دائم و در هر حال، روز و شب و دریا و خشکی و زمین و آسمان و. و. برای دور ساختن از معبودش، در فعالیت هستند چون سوگند یاد کرده

سوره ص آیه 82-83 «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» به عزت و جلالت قسم همه آنها (اولاد آدم)

ص: 209

را فریب داده و (از تو دور خواهم کرد) مگر بندگان خالصت از آنها (که زورم نمی رسد).

حجر : 39 قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

حجر : 40 إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

حجر : 41 قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

حجر : 42 إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

حجر : 43 وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

حجر : 44 لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ

حجر : 39 گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در نظر آنها زینت می دهم، و همگی را گمراه خواهم ساخت،

حجر : 40 مگر بندگان مخلصت را.»

حجر : 41 فرمود: «این راه مستقیمی است که بر عهده من است (و سنت همیشگیم)...

حجر : 42 که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند؛

حجر : 43 و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست!

حجر : 44 هفت در دارد؛ و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند!

بدینجهت است که خدای متعال در چند آیه قرآن، شیطان را دشمن آشکار برای آدمیان معرفی نموده است مانند آیات ذیل.

«یس : 60 أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

یس : 61 وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

یس : 62 وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ

ی س : آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟!

یس : و اینکه مرا پرستید که راه مستقیم این است؟!

یس : او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟!».

و اعراف : 27 يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

ص: 211

ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید؛ (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند! و چندین آیه دیگر.

حال مسأله اینست آیا با وجود چنین دشمن قسم خورده و از هر جهت قوی، ما باید چه اندازه باید حواسمان جمع و آماده دفاع از خود باشیم که تا این دشمن آشکار به دین و ایمان و وجود ما دست، پیدا نکند.

### **در خواست های آدم علیه السلام از خداوند در**

مقابل درخواستهای شیطان :

امام باقر علیه السلام فرمود: چون حضرت آدم علیه السلام شنید

ص: 212

شیطان برای فریب او به جای عباداتی که کرده، حاجاتی را از خداوند خواستار شده و به او عنایت کرده، عرض نمود:

پروردگارا! شیطان را بر من و اولادم مسلط کردی، خواسته های او را بر آوردی که درباره من و اولادم بود. پس به من و اولادم چیزی عنایت فرما تا بتوانم در مقابل مکر و حيله های او خود را حفظ نمایم. (خطاب شد: شیطان از من خواست (تو هم از من بخواه؛ زیرا هر چه بخواهی به تو می دهم و حاجات تو را هم برآورده می کنم).

آدم علیه السلام عرض کرد: خدایا! من خیر و صلاح خود و اولادم را از تو می خواهم. تو خود دانا و بزرگواری، هر چه صلاح می دانی برای ما قرار بده، خطاب رسید: ای آدم! از برای تو و فرزندانت در دنیا چند چیز قرار دادم تا در مقابل حاجات شیطان باشد:

اول این که، هرگاه تو و اولادت قصد معصیتی کنید و آن را انجام ندهید، گناهی برایتان نوشته نمی شود.

دوم، هرگاه قصد معصیتی نمودید و آن را انجام دادید، تا هفت

ساعت شما را مهلت می دهم، اگر به فکر افتادید و توبه نمودید، باز برای شما نوشته نمی شود. و اگر بعد از هفت ساعت توبه نکردید فقط یک گناه برایتان نوشته می شود.

سوم، اگر قصد بندگی و کارهای نیک کنید، ولی موفق نشوید و آن را انجام ندهید، یک ثواب برای شما نوشته می شود.

چهارم، اگر بر آن شدید که عبادت و کار خیری کنید و موفق هم شدید و آن را انجام دادید، ده حسنه و ثواب برایتان نوشته می شود. چنان چه می فرماید:

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا)

هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر به او پاداش داده می شود و هر کس د کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی شود (انعام آیه 160)

آدم گفت: پروردگارا! فضل وجودم و کرم تو زیاد است، آن را بر من و اولادم زیادت فرما و ما را مورد لطف و کرم خود قرار ده.

ص: 214

پنجم، خطاب شد: ای آدم! برای فرزندانت قرار دادم، اگر گناه و معصیتی نمودند و بعد پشیمان شدند و استغفار کردند گناهانشان را بیامرزم.

ششم، هرگاه تا روز قیامت از تو فرزندی زاده شود - و دین دار و خدانشناس باشد - در برابر هر یک از فرزندانت، ملکی از ملائکه را (در مقابل اولادان شیطان) قرار می دهم تا او را از شرفتنه شیطان و اولادش حفظ نمایند.

هفتم، عرض کرد: پروردگارا! لطف و کرم خود را بر ما بیفزا و ارزانی ده، خطاب شد: ای آدم! توبه را از برای ایشان قرار دادم و تا روح در بدن آنها است و هنوز به سینه و گلویشان نرسیده، طلب استغفار کنند و از گناهان خود توبه نمایند، توبه ایشان را می پذیرم.

هشتم، گفت: خدایا! بخشش های خود را بر ما زیاد فرما.

خطاب شد: ای آدم! اگر باز گناهی باقی ماند یا فراموش کردند که توبه کنند (در قیامت همه گناهان آنان را می بخشم و می آمرزم و از کسی باکی ندارم؛) زیرا حاکم خودم هستم و قدرت



به دست من است و کسی در آن جا دخالتی ندارد(قرآن درباره این که خداوند همه گناهان را در قیامت می بخشد، می فرماید:

قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ، ان الله يغفر الذنوب جميعا»

ای پیامبر! به آنها بگو: ای بندگان من ، که بر خودتان اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می بخشد) که او بخشنده و مهربان است.(. (زمره آیه 53

وقتی خداوند به حضرت آدم علیه السلام خطاب نمود و فرمود:

همه گناهان بندگان را در قیامت می بخشم و می آمرزم . آدم خوش حال شد و عرض کرد: همین ها ما را کافی است و به آنها راضی شدم(بحار، ج 63، ص 274.

### **مدت عبادت ابلیس**

همانطور که قبلا گفتیم به درخواست شیطان و اذن خدا،

ص:216

فرشتگان آن ملعون را به آسمان بردند. روزی که به آسمان رسید شنبه و زمانی که به آسمان هفتم رسید روز جمعه بود.

در آسمان اول مدت هزار سال خدا را پرستید. پس از آن به آسمان دوم بالا رفت و در آن جا هم هزار سال عبادت کرد. آن گاه به آسمان سوم و چهارم تا آسمان هفتم اوج گرفت. در هر آسمان مدت هزار سال خدا را بندگی کرد.

در آسمان هفتم مستقر و چنان مشغول عبادت شد که باید عبادت کند. به طوری که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل وقتی او را دیدند به یک دیگر می گفتند: خداوند، عشق و علاقه به عبادت و قدرتی که به این بنده داده به هیچ کس نداده است.

بندگی او هم چنان ادامه داشت تا وقتی که خداوند اراده کرد آدم را بیافریند.

امیر بیان علی (علیه السلام)، در فرازی از خطبه 192 نهج البلاغه در مورد شیطان چنین می فرماید: (فافتخر علی آدم بخلقه و تعصّب علیه لأصله، فعدوالله امام المتعصبين و سلف المستكبرين الذی وضع أساس العصبیه و نازع الله رداء الجبریه

وادرع لباس التعزير و خلع قناع التذلل، ألا ترون كيف صغّر الله بتكبره، و وضعه بترفعه، فجعله في الدنيا مدحوراً و أعدله في الآخرة سعيراً) نهج البلاغه، فرازی از خطبه 192، ص 380

؛ شیطان بر آدم (علیه السلام) به جهت خلقت او از خاک، فخر فروخت و با تکیه به اصل خود که از آتش است دچار تعصب و غرور شد. پس شیطان، دشمن خدا و پیشوای متعصبین و سردسته ی متکبران است، که پایه و اساس عصییت را بنا نهاد و در مقام جبروتی با خدا در افتاد و لباس بزرگی بر تن پوشید و لباس تواضع و فروتنی را از تن درآورد، آیا نمی بینید که خداوند به خاطر تکبر و غرور، چگونه کوچکش نمود و به جهت بلند پروازی او را پست و خوار گردانید؟ پس او را در دنیا طرد شده و در سرای آخرت، آتش جهنم را برای او مهیا فرمود.

بنابراین با توجه به فرمایش گهربار، امیرالمومنین علی (علیه السلام) ما باید از ماجرای ابلیس ملعون عبرت بگیریم و خانه قلب خود را از هرگونه آلودگی به کبر و غرور و خودپسندی

ص: 218

پاک و پیراسته نموده و در عوض، خود را به صفت زیبای تواضع و فروتنی مزین نماییم، تا از این طریق توانسته باشیم بار زندگی را به سر منزل مقصود رسانده و به سعادت ابدی دست یابیم.

در نتیجه؛ اگر شش هزار سال را ضرب در سیصد و شصت و پنج روز، و حاصل را در پنجاه هزار ضرب کنیم جمعا: صد و نه میلیارد و پانصد میلیون سال دنیا می شود؛ یعنی شیطان این مدت، خدا را عبادت کرده و دایما مشغول نیایش و ستایش او بوده است.

بنابراین او سالیان درازی به عبادت و بندگی به درگاه ایزد منان پرداخت، اما افسوس که در اثر تکبر و غرور بر مرکب خودبینی و خودپسندی سوار گشت و از فرمان نجات بخش الهی، سرپیچی نمود و با این خصلت بسیار زشت به تمام آن سابقه درخشان خود پشت پا زده و ساختمان ایمان خود را ویران نمود

**غرور فرصت طلایی توبه را از شیطان گرفت!**

ص: 219

نقل است: روزی شیطان نزد حضرت موسی (علیه السلام) آمد و گفت: تو پیامبر خدایی و من از مخلوقات گنهکار خدا می

باشم و می خواهم توبه کنم، تو از خدا بخواه تا توبه ام را بپذیرد.

موسی پذیرفت و برای او دعا کرد، خداوند فرمود: ای موسی، شفاعت تو را در حق او می پذیریم، به او بگو که بر قبر حضرت آدم (علیه السلام) سجده کند تا توبه اش را بپذیرم. موسی (علیه السلام) با شیطان ملاقات کرد و گفت: با سجده بر قبر آدم توبه ات پذیرفته می شود.

شیطان گفت: من بر آدم، در وقتی که زنده بود سجده نکردم اینک چطور بر قبر او که مرده است سجده کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! برگرفته از کتاب یکصد موضوع پانصد داستان، اثر علی اکبر صداقت - مهدی صفری - گروه دین تبیان

در روایت دیگری از امام جعفر صادق علیه السلام آمده که :

شیطان در آسمان طی هفت هزار سال خدا را با دو رکعت نماز

عبادت کرد خداوند هم ، در مقابل آن دو رکعت نماز که -هفت هزار سال طول کشید- ثواب هایی برای او در نظر گرفت

( سفینه البحار، ج 1، ص 99.

ولی بعد از گناه و سرپیچی از دستور الهی و خود را برتر و بالاتر دانستن از آدم علیه السلام ، تهمت به خدا زدن که تو مرا گمراه کردی(اعراف آیه 15. !سعادت و نجات خود را در جهان آخرت به کلی از دست داد و عبادت خود را از میان برد، و به شر مبدل کرد

بعلم باعور و ابلیس لعین سود نامدشان عبادت ها و دین

و در برابر این همه عبادت و بندگی که انجام داده بود، برای گمراهی اولاد آدم در این دنیا تقاضای عمر طولانی نمود که طبق عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.

این امر هشدار می است به ما تا بیشتر مراقب خویش باشیم و نپنداریم اگر چند روزی در راه راستی و درستی گام برداشتیم تا پایان چنان خواهیم ماند . چه بسیارند کسانی که می پنداشتند

ص:221

خوبند اما بد از دنیا رفتند .

جهان عرصه دگرگونیهاست و آدمی تا زنده است و کشتی وجودش در این دریای پر تلاطم و پر جزر و مد دنیا در حال حرکت است  
احتمال طوفان زدگی و غرق شدن دارد .

پس بیائیم به جای مستی و غرور به طاعت و عبادت اندک عاقبت خیر از خدا مسئلت نموده و عرض کنیم .

ربنا لا تزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب «

مأخذ :

1- جن و شیطان، علیرضا رجال تهرانی .

2- شیطان در دادگاه محشر، علی علامه حائری

3- شیطان در کمین گاه، صالحی حاجی آبادی

4- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 234، ص 779

5- سوره حجر، آیه 34 و 35

6- آل عمران، آیه 8

به نقل از اداره پاسخگویی آستان قدس رضوی

ص: 222

## نابودی این همه عبادت با یک نافرمانی

شیطان این همه عبادت و دورکعت نمازش چهار هزار سال طول کشیدنها، با یک نافرمانی، همه را به باد فنا داد و آتش زده و خاکستر نمود.

حتی به خدا عرض کرد خدایا مرا ازین دستور معاف بدار و درمقابل تورا بگونه ای عبادت می کنم که از من راضی شوی.

فرمود: من نیازی به عبادت تو ندارم اگر رضایت مرا می خواهی به آدم سجده کن.

گفت: من هم به او سجده نخواهم کرد فرمود: پس، از درگاه من بیرون شو، شیطان که خودش از دانشمندان و عالمان برجست بود خدا را به زیر سؤال برد و گفت: به این سادگی!!!

پس آن همه عبادتهای من چه شد؟ فرمود: در آخرت نصیبی نداری ولی برای دنیا هرچه بخواهی می دهم: شیطان هم چیزهایی را خواست و گرفت و قسم یاد کرد «فبعزّتک



لَاغْوَيْنَهُمَا جَمْعِينَ الْآعْبَادِ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ».

عزیزان باید خیلی بهوش باشیم کسی که بخاطر کسی این همه تقرب و مقامات و زحمات را از دست داد م از آسمان هفتم به زمین کشیده شد، هیچوقت بیکار نخواهد نشست و ذریه آدم را به آتش کشیده انتقامش را خواهد گرفت.

### داستان شیطان با یکی از پیروانش

روزی یکی با یکی از تابعینش رو برو آمد و همدیگر را شناختند مرد گفت من در اثر دست پروردگی تو به بالاترین حد رسیده ام که می توانم در عرض چند دقیقه شهری را بفنا و نابودی بکشم.

شیطان گفت: همدیگر را امتحان کنیم و هرکس بعد از ظهر در فلانجا همدیگر را دیده و نتیجه کار را بیان کنیم.

از همدیگر جدا شدند و آن مرد به شهری که همیشه دودست و دو فرقه بودند آمد و با رئیسشان ملاقات نمود و اظهار داشت فلانی مرا که می شناسی همیشه از خیر خواهان شمایم.

ص: 224

الان از آن دسته می گذشتم دیدم آماده جنگ می شوند پرسیدم با که می خواهید بجنگید گفتند می خواهیم به طور ناگهانی به قبیله مقابل حمله کرده و کار آنها را یک سره کنیم.

رئس قبیله گفت: واقعا بگردن ما منت گذاشتی، افرادش را خواست و آنها را در جریان گذاشت و شروع به جمع آوری اسلحه نمودند.

یواشکی به پیش رئیس آیین یکی رفت و عین این جریان را به هم گفت: او باتشکر کسی را خصوصی فرستاد تا صحت و سقم قضیه را در آورد و آمد و گفت بلی آنها مسلح شده اند و آماده حمله هستند با این ترفند یک شهر را رویهم ریخت و نابود کرد.

سرساعت به سراغ شیطان آمد و دید از بالای دیوار خرابه ای به خرابه نگاه می کند، پرسید چکار می کنی گفت نگاه کن، دید زن و مردی با هم زنا می کنند.

مرد خندید و گفت: همین، من یکشهر را بهم ریخته نابود ساخته ام و تو زن و مردی را به رسانده ای!!!

گفت: اصل این کار است من باید اینها را بهم برسانم و تا همچو

توئی متولد شود و مانند تو زنا زاده با حيله و فری ب شهر را قتل عام نماید.

بلی عزیزان کارهای شیطان روی حساب است باید خیلی هشیار و آگاه بود تا به تور این ملعون و دار و دسته اش گرفتار نشویم.

### **چرا توبه شیطان قبول نشد؟!!**

با مراجعه به منابع دینی و روایات گهربار پیشوایان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) به روشنی می یابیم که شیطان لعین به مقتضای جن بودنش، مدتی در میان طایفه جن زندگی می کرد و با آنها رفت و آمد و معاشرت داشت، تا اینکه در میان آنها فساد و فتنه و خونریزی به راه افتاد، در این هنگام خداوند اراده کرد که همه آنها را نابود کند، به این منظور عده ای از ملائکه را فرستاد تا با آنها جنگیده و طومار زندگیشان را در هم بیچنند، آنها نیز همین کار را انجام داده اند، اما در این میان شیطان جان سالم به در برد و توسط ملائکه اسیر شد، او به

ص: 226

ملائکه گفت: مرا با خود به آسمان ببرید، تا در آنجا با شما باشم و خدای خود را عبادت کنم، ملائکه از خداوند در این زمینه، کسب تکلیف نمودند و خداوند به آنها اجازه داد و لذا او را با خود به آسمان بردند و در آنجا به عبادت و بندگی پرداخت. 22- برگرفته از کتاب شیطان در کمینگاه، نوشته نعمت الله صالحی حاجی آبادی

ما باید از ماجرای ابلیس ملعون عبرت بگیریم و خانه قلب خود را از هرگونه آلودگی به کبر و غرور و خودپسندی پاک و پیراسته نموده و در عوض، خود را به صفت زیبای تواضع و فروتنی مزین نماییم، تا از این طریق توانسته باشیم بار زندگی را به سر منزل مقصود رسانده و به سعادت ابدی دست یابیم

### **دعا برای عاقبت بخیری**

اللّٰهُمَّ اجعل عواقب أمورنا خيرا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا خدایا عاقبت ما را خیر قرار ده و بیرحمان را برای ما مسلط نگردان (آمین یارب العالمین).

ص: 227

یکی از وظایف مهم ما دعا برای عاقبت بخیر از دنیا رفتن است یکی عمری را با معصیت و نافرمانی عمرش را سپری می کند و در آخر موفق به توبه شده و عاقبت با عمل خیر از دنیا می رود و دیگری یک عمر طولانی با عبادت می گذراند و در آخر با کفر و بدبختی دنیا را وداع می گوید که امثال اینها هم کم نیستند مانند شیطان و بلعم باعورا و قاتلان امامان علیهم السلام و غیر از اینها.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: « لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ وَلَا يَتَيَقَّنُ الْوَصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ مَلَكَ الْمَوْتِ لَهُ ... ثُمَّ يَقُولُ لَهُ أَنْظِرْ فَيَنْظُرُ فَيَرَى مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ فَيَقُولُ لَهُ أَوْ لَا تَرَاهُمْ هُوَ لَا يَسَادَاتُكَ وَأَيْمَتُكَ هُمْ هُنَاكَ جَلَّاسُكَ وَأَنَاسُكَ أَفَمَا تَرْضَى بِهِمْ بَدَلًا مِمَّا تَفَارِقُ هَاهُنَا فَيَقُولُ بَلَى »؛ بحار الانوار، ج 24، ص 27.

مؤمن پیوسته از قیامت بیمناک است و یقین ندارد که آیا مقام خشنودی و رضای خدا را دریافت خواهد کرد یا نه، تا هنگام مرگ و آمدن ملک الموت؛ ... فرشته مرگ به او می گوید: اینک

تماشا کن! محتضر نگاه می کند. محمد و علی و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) را در اعلا علیین مشاهده می کند. فرشته به او می گوید: آنها پیشوایان و رهبران تو هستند و در آنجا با تو همنشین و مأنوس خواهند بود. اکنون حضری به جای کسانی که اکنون در دنیا از آنها مفارقت می کنی، این همنشین ها را انتخاب نمایی؟ می گوید: آری...»

وقتی انسان در حال احتضار قرار می گیرد، شیطان با فرزندانش و یاران خود بر بالین او حاضر می شوند و تلاش می کنند تا با حيله های مختلف «ایمان» او را گرفته و آن را از چنگش بیرون آورند و این سخت ترین حالت برای هر محتضری است.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِيهِ مَنْ يَأْمُرُهُ بِالْكَفْرِ، وَيُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ، فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَإِذَا حَضَرَ رُتْمٌ مَوْتَاكُمْ، فَلَقَّنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَمُوتَ»؛ ((بحار الانوار، ج 3

هیچ انسانی نیست، مگر اینکه در هنگام مرگ شیطان، یکی از مأمورین خود را نزد او حاضر می کند تا وی را وسوسه کند و در دینش به شک اندازد و او را به کفر بکشاند. این وسوسه ادامه دارد تا اینکه روح از بدن او خارج شود؛ اگر محتضر از مؤمنان حقیقی باشد، شیطان نمی تواند بر او غالب شود و دین و ایمانش را بگیرد. پس هرگاه یکی از شما بر بالین شخصی از کسان خود رفتید که مرگش فرا رسیده است، شهادتش را به او تلقین کنید تا شیطان به او دست نیابد.

## ماجرای بلعم باعورا

### بلعم باعورا که بود؟

بلعم باعور در زمان داود (یا موسی) نبی می زیست و خداوند او را به مقام مستجاب الدعوه رساند تا بتواند با بنی اسرائیل به فلسطین غلبه کند اما آنها او را نفرین کردند و دچار عذاب الهی شدند.

بلعم باعورا از علمای بنی اسرائیل بود، و کارش به قدری بالا گرفت که اسم اعظم می دانست و دعایش به استجابت می رسید.

روایت شده: موسی با جمعیتی از بنی اسرائیل به فرماندهی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از بیابان تیه بیرون آمده و به سوی شهر بیت المقدس و شام حرکت کردند، تا آن را فتح کنند و از زیر یوغ حاکمان ستمگر عمالقه خارج سازند. وقتی که به نزدیک شهر رسیدند، حاکمان ظالم نزد بلعم باعورا (عالم معروف بنی اسرائیل) رفته و گفتند از موقعیت خود استفاده کن و چون اسم اعظم الهی را می دانی، در مورد موسی و بنی اسرائیل نفرین کن. بلعم باعورا گفت: «من چگونه در مورد مؤمنانی که پیامبر خدا و فرشتگان، همراهشان هستند، نفرین کنم؟ چنین کاری نخواهم کرد.»

آن ها بار دیگر نزد بلعم باعورا آمدند و تقاضا کردند نفرین کند، او نپذیرفت، سرانجام همسر بلعم باعورا را واسطه قرار دادند،



همسر او با نیرنگ و ترفند آنقدر شوهرش را وسوسه کرد، که سرانجام بلعم حاضر شد بالای کوهی که مشرف بر بنی اسرائیل است برود و آن‌ها را نفرین کند. بلعم سوار بر الاغ خود شد تا بالای کوه رود. الاغ پس از اندکی حرکت سینه اش را بر زمین می نهاد و برنمی خاست و حرکت نمی کرد، بلعم پیاده می شد و آنقدر به الاغ می زد تا اندکی حرکت می نمود. بار سوم همان الاغ به اذن الهی به سخن آمد و به بلعم گفت: «وای بر تو ای بلعم کجا می روی؟ آیا نمی دانی فرشتگان از حرکت من جلوگیری می کنند.» بلعم در عین حال از تصمیم خود منصرف نشد، الاغ را رها کرد و پیاده به بالای کوه رفت، و در آنجا همین که خواست اسم اعظم را به زبان بیاورد و بنی اسرائیل را نفرین کند اسم اعظم را فراموش کرد و زبانش وارونه می شد به طوری که قوم خود را نفرین می کرد و برای بنی اسرائیل دعا می نمود.

به او گفتند: چرا چنین می کنی؟ گفت: «خداوند بر اراده من غالب شده است و زبانه را زیر و رو می کند.» در این هنگام بلعم

باعورا به حاکمان ظالم گفت: اکنون دنیا و آخرت من از من گرفته شد، و جز حيله و نیرنگ باقی نمانده است. آنگاه چنین دستور داد: «زنان را آراسته و آرایش کنید و کالاهای مختلف به دست آن ها بدهید تا به میان بنی اسرائیل برای خرید و فروش ببرند، و به زنان سفارش کنید که اگر افراد لشکر موسی خواستند از آن ها کامجویی کنند و عمل منافی عفت انجام دهند، خود را در اختیار آن ها بگذارند، اگر یک نفر از لشکر موسی زنا کند، ما بر آن ها پیروز خواهیم شد.» آن ها دستور بلعم باعورا را اجرا نمودند، زنان آرایش کرده به عنوان خرید و فروش وارد لشکر بنی اسرائیل شدند، کار به جایی رسید که «زمري بن شلوم» رئیس قبیله شمعون دست یکی از آن زنان را گرفت و نزد موسی آورد و گفت: «گمان می کنم که می گویی این زن بر من حرام است، سوگند به خدا از دستور تو اطاعت نمی کنم.»

آنگاه آن زن را به خیمه خود برد و با او زنا کرد، و این چنین بود که بیماری واگیر طاعون به سراغ بنی اسرائیل آمد و همه آن ها در خطر مرگ قرار گرفتند. در این هنگام «فتحاص بن عیزار» نوه

برادر موسی که رادمردی قوی پنجه از امرای لشکر موسی بود از سفر سررسید، به میان قوم آمد و از ماجرای طاعون و علت آن باخبر شد، به سراغ زمری بن شلوم رفت. هنگامی که او را با زن ناپاک دید، به آن ها حمله نموده هر دو را کشت، در این هنگام بیماری طاعون برطرف گردید. در عین حال همین بیماری طاعون بیست هزار نفر از لشکر موسی را کشت. موسی بقیه لشکر را به فرماندهی یوشع بازسازی کرد و به جبهه فرستاد و سرانجام شهرها را یکی پس از دیگری فتح کردند.

نام بلعم باعورا صریحاً در قرآن نیامده است لکن بسیاری از مفسران مضمون آیات 175 و 176 سوره اعراف را درباره او دانسته اند:

وَ اتُّلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ

و بر آن ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد

ص: 234

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرِكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

و اگر می خواستیم او را با این آیات بالا می بردیم ولی او به زمین دل بست و از هوای نفس پیروی کرد، مثل او همچون سگ است که اگر به او حمله کنی زبانش را بیرون دهانش قرار می دهد و اگر او را ترک کنی زبانش را بیرون دهانش قرار می دهد این مثل قومی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس داستان ها را بازگو کن شاید بیندیشند

منابع <http://www.andisheqom.com>

بلعم باعوراها» و «بوراها» و «امیه بن ابی الصلت ها» و همه دانشمندانی که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و در اثر هوا پرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده یا به خاطر انگیزه حسد، همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوت ها می گذارند و آن ها نیز برای تحمیق

ص: 235

مردم عوام، از وجود این گونه افراد حداکثر استفاده را می کنند، در حقیقت در حق خویش ظلم می کنند و عاقبت شومی در انتظار آن هاست و رهایی از این لغزش تنها در سایه هدایت الهی امکان پذیر است.

اگر «بلعم» واژه ای عربی باشد به معنی مردی است که زیاد می خورد و غذا را می بلعد. (ابن منظور، لسان العرب، بیروت، ج 1، ص 486)

اما گویند بلعم همان «بلعم» در تورات و نامی عبری می باشد به معنای «خداوند مردم» (مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 180)

بلعم باعورا از علماء بنی اسرائیل، معاصر حضرت موسی (علیه السلام) بود که در یکی از قریه های به لقاء شام زندگی می کرد. شبستری، عبدالحسین؛ اعلام قرآن، ص 20

برخی او را از نوادگان لوط یا داماد وی ذکر کرده اند. (مرکز فرهنگ و معارف، اعلام قرآن از دایره المعارف قرآن، ج 2، ص 160)

بلعم پیشگویی می کرد و از حوادث آینده خبر می داد. گویا پیرو

ص: 236

آئین ابراهیم بوده و مردم از اطراف به نزد او می آمدند تا درباره ی آنان پیشگویی کند و برای برکت یافتن دارایی و زندگی آن ها دعا کند.  
(مرکز فرهنگ و معارف، اعلام قرآن از دایره المعارف قرآن، ج 2، ص 160)

### یاد کرد قرآن از بلعم بن باعورا

نام بلعم صریحاً در قرآن نیامده است لکن بسیاری از مفسران مضمون آیات 175 و 176 سوره اعراف را درباره او دانسته اند:

(خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامه ی قرآن و قرآن پژوهی، ج 1، ص 388)

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَى لِمَخٍ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (اعراف / 175) ترجمه آیات از آیت الله مکارم شیرازی می باشد).

و بر آن ها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی

ص: 237

قرآن در اینجا داستان دیگری از بنی اسرائیل را شرح می دهد و آن داستان «بلعم بن باعورا» است، خدای تعالی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را دستور می دهد که داستان مزبور را برای مردم بخواند تا بدانند صرف در دست داشتن اسباب ظاهری و وسایل معمولی برای رستگار شدن انسان و مسلم شدن سعادتش کافی نیست، بلکه مشیت خدا هم باید کمک کند، و خداوند، سعادت و رستگاری را برای کسی که به زمین چسبیده (سر در آخور تمتعات مادی فرو کرده) و یکسره پیرو هوا و هوس گشته و حاضر نیست به چیز دیگری توجه کند، نخواسته است، زیرا چنین کسی راه به دوزخ میبرد. علامت این گونه اشخاص این است که دل ها و چشم ها و گوش هایشان را در آنجا که به نفع ایشان است بکار نمی گیرند، و علامتی که جامع همه علامت ها است این است که مردمی غافلند.

(طباطبایی، محمد حسین؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «اصل آیه، درباره بلعم است.

سپس خداوند آن را مثل قرار داده برای مردمی که اهل قبله هستند و هوای خود را بر هدایت الهی مقدم می شمارند.» (طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، ج 10، ص 115

بلعم نخست در صف مؤمنان بود و حامل آیات و علوم الهی گشته بود، حتی موسی (علیه السلام) از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرد و کارش در این راه آنقدر بالا گرفت که مستجاب الدعوه شد. (مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، ج 7، ص 12-14

اینکه منظور از آیاتی که به او داده شده چیست، مورد اختلاف است، برخی آن را اسم اعظم، برخی استجاب دعا یا برخورداری از معارف تورات، علم و حجج دانسته اند. این آیات، کرامت های خاصی است که راه شناخت خداوند را واضح به وی نشان می داده که به موجب آن هیچ شک و تردیدی

ص: 239



## انحراف عابد بنی اسرائیل

قرآن سرانجام این عابد مستجاب الدعوه را چنین بازگو می کند: (وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَأْهَتْهُ أَوْ تَرَكَّهُ يَأْهَتْهُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ) اعراف /176

و اگر می خواستیم، (مقام) او را با این آیات) و علوم و دانش ها) بالا می بردیم) اما اجبار، بر خلاف سنت ماست پس او را به حال خود رها کردیم) و او به پستی گرایید، و از هوای نفس پیروی کرد. مثل او همچون سگ) هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می کند) گویی چنان تشنه دنیاپرستی

است که هرگز سیراب نمی شود (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستان ها را) برای آن ها (بازگو کن، شاید بیندیشند) و بیدار شوند (..)).

تشبیه به سگی که در هر حال زبانش بیرون است برای کسی است که چه او را موعظه کنی یا موعظه نکنی، سودی به حالش نمی کند و همیشه به گمراهی می رود. همچنین او را از این جهت به سگ تشبیه کرده است که پستی و بی ارزشی او را برساند. (تفسیر مجمع البیان، پیشین، ص 116)

بلعم بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه ی مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی (علیه السلام) قرار گرفت. (تفسیر نمونه، پیشین، ج 7، ص 15)

برای انحراف بلعم دلایل دیگری نیز مطرح شده از جمله، نفرین او بر بنی اسرائیل و به فساد و ارتداد کشاندن آن ها به

ص: 241

وسیله ی زنان، دنیا طلبی و حسادت او نسبت به موسی (علیه السلام). اعلام قرآن، مرکز فرهنگ و معارف، پیشین، ص 165

از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است: «... روزی که فرعون برای دستگیر کردن موسی و یارانش در طلب ایشان می گشت، عبورش به بلعم افتاد، گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد، بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جستجوی موسی برود، الاغش از راه رفتن امتناع کرد، بلعم شروع کرد به زدن آن حیوان، خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی؟ آیا می خواهی با تو بیایم تا تو بر پیغمبر خدا و مردمی با ایمان، نفرین کنی؟ بلعم این را که شنید آن قدر آن حیوان را زد تا کشت و همان جا اسم اعظم از زبانش برداشته شد...» (تفسیر المیزان، پیشین، ص 440)

در برخی احادیث از الاغ بلعم در کنار چند حیوان دیگر یاد شده، که استثنائاً وارد بهشت می شوند. (عروسی حویزی، علی

ص: 242

قرآن نتیجه کلی از سرگذشت بلعم و علمای دنیا پرست را این گونه بیان می کند: «سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» «اعراف/ 177»

چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند و آن ها تنها به خودشان ستم می نمودند.».

بلعم باعوراها» و «بوراها» و «امیه بن ابی الصلت ها» و همه دانشمندانی که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و در اثر هوا پرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده یا به خاطر انگیزه حسد، همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوت ها می گذارند و آن ها نیز برای تحمیق مردم عوام، از وجود این گونه افراد حداکثر استفاده را می کنند، در حقیقت در حق خویش ظلم می کنند و عاقبت شومی در انتظار آن هاست و رهایی از این لغزش تنها در سایه هدایت الهی امکان پذیر است: (تفسیر نمونه، پیشین، ص 17

ص: 243

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ اعراف/178

آن کس را که خدا هدایت کند، هدایت یافته (واقعی) اوست و کسانی را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد، زیانکاران (واقعی) آن‌ها هستند! (بخش قرآن تبیان

منبع: پژوهشکده باقرالعلوم پخش زنده شبکه های تلویزیون از وبسایت تبیان

### **نیازهای مادی شیطان :**

همین طور که شیطان حاجات معنوی خود را از خداوند متعال طلب کرد یعنی همان حاجاتی که به عبادات خود از خدا خواست تا آدم علیه السلام و اولادش را به انحراف بکشد - حاجات مادی خود را هم از خدا خواستار شد، و آنها را هم

ص:244

خداوند بزرگ به او تا روز موعود عنایت فرمود.

ابو امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت فرمود: بعد از آن که شیطان رانده درگاه الهی شد و او را به روی زمین فرستادند. عرض کرد: پروردگار! مرا به سوی زمین فرستادی، از درگاه خود راندی و از نعمت های بهشت محروم نمودی. من در دنیا احتیاجاتی دارم که بتوانم زندگی کنم. آنها را برای ادامه زندگی ام برایم آماده و مهیا نما که در مضیقه نباشم. خطاب شد: حاجات تو چیست؟ عرض کرد: خدایا! من محتاج خانه و منزلم، به من خانه ای عنایت فرما. خطاب شد:

خانه تو را حمام ها قرار دادم. (هر کجا حمام است و مردم آن جا رفت و آمد می کنند خانه شیطان است)

عرض کرد: من محتاج نشستن هستم و جایی برای آن می خواهم. خطاب شد: جای نشستن تو بازارها و کوچه ها و در مغازه ها است - آن جا بنشینی و مردم را به گناه، کم فروشی، رشوه، ربا، غش در معامله، به ناموس مردم نگاه کردن، دروغ گفتن، خیانت کردن، کلاه سر مردم گذاشتن و غیره بکشانی. در

ص: 245

حدیثی هم آمده که : بازار محل عیش و لذت بردن شیطان است .

عرض کرد: خدایا! من غذا می خواهم . غذای من از کجا تاءمین شود؟ خطاب شد: غذای تو را در سفره ای قرار دادم که بر سر آن « بسم الله» گفته نشود. (و صاحبان آن سفره مثل حیوانات گرسنه و حریص ، بدون آن که نام خدا ببرد، به آن حمله می کنند)

عرض کرد: الهها! من احتیاج به آب و آشامیدنی دارم ، آن را من از کجا به دست آورم ؟ خطاب شد: نوشیدنی های تو شراب و هر چیز مست کننده است . (از قبیل فقاع که نوع از آب جو می باشد، جرس و بنگ که به وسیله فلیان می کشند).

عرض کرد: برای من اذان گویی قرار ده . گفته شد: اذان تو وسایل موسیقی و مؤذن تو کسانی هستند که با این آلات می نوازند و آنها را به کار می گیرند.

عرض کرد: برای من قرآنی قرار بده که در آن نگاه کنم . خطاب شد: قرآن تو شعر است (وقتی محزون شدی و دلت گرفت ، شعر بخوان).

عرض کرد: برای من کتابی قرار ده که در آن نگاه کنم . خطاب

شد: کتاب تو» وشم «) خال کوبی هایی که بعضی ها روی بازو و جاهای دیگر بدن می کنند( است .

عرض کرد: برای من حدیثی قرار ده . فرمود: حدیث تو دروغ و دروغ گفتن است کسانی که دروغ می گویند، حدیث تو را گویند.

عرض کرد: برای من دام و وسیله ، شکار قرار بده ، خطاب شد:

زنان را وسیله صید کردن و به دام انداختن مردم قرار دادم .

(المحججه البيضاء، ج 5، ص 62.

### **شیطان در تأمین نظرات خود پای فشاری می کند:**

بعد از آن که خداوند شیطان را از بهشت بیرون کرد، برابر خدا قسم یاد کرد که باید چند کار را برای گمراهی آدم و اولادش انجام دهم و تا انجام ندهد، دست بر ندارد.

1- گفت : خدایا من از بندگان تو نصیب و بهره ای معین خواهم گرفت (نساء آیه 118.

ص:247



( در حالی که خود او می داند قدرت گمراه کردن همه بندگان خدا را ندارد) و تنها افراد هوس باز و سست عنصر هستند که در برابر او تسلیم می شوند.

در این باره روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: از صد نفر از فرزندان آدم، نود و نه نفرشان در آتشند و یکی از آنها در بهشت. (نوالثقلین، ج 1، ص 552

. و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: از هزار نفر برای خدا و بقیه برای آتش و ابلیس لعین است. (نورالثقلین، ج 1، ص 552.

2- گفت: آنها غیر مخلصین (را حتما گمراه می کنم و به انحراف و گناه می کشانم. (حجر آیه 139.

3- گفت: مردم را با آرزوی دور و دراز و رنگارنگ سرگرم می سازم و مشغول به دنیا می کنم و از یاد آخرت و بهشت و جهنم باز می دارم (نساء آیه 118 و 119.

4- گفت: آنها را به انجام دادن اعمال خرافاتی دعوت می کنم و اعمال خلاف و زشت را در برابر آنان زینت می دهم و از اعمال

ص:248

نیک منع شان می کنم (انعام آیه 42).

5- گفت : آنها را وادار می سازم که آفرینش پاک و فطرت خود را تغییر دهند (آن آفرینش و فطرت پاک الهی که از اول در نهاد انسان نهاده شده همان توحید و یکتا پرستی است)؛ وسوسه های شیطانی و هوی و هوسها او را از راه منحرف می سازد. و به بیراهه می کشاند. این ضرر جبران ناپذیر شیطان ، سعادت انسان را از پایه می لرزاند، چون حقایق و واقعیات را با باورهای سست از بین می برد و به دنبال آن ، سعادت به شقاوت تبدیل می گردد.

از این رو، هیچ کس نباید شیطان را به جای خداوند، سرپرست خود کند؛ زیرا این کار زیان بزرگی است و شیطان به انسان وعده های دروغ می دهد و به آرزوهای دور و دراز سرگرم می کند، ولی جز فریب و خدعه ، کاری برای آنها انجام نمی دهد(نساء آیه 119).

**شیطان کافر اول :**

ص:249

در زمان آدم آخر علیه السلام (در زمان های هزاران آدمهای قبل و نسلهایشان ، چه اتفاقاتی پیش آمده و چگونه دوران عمرشان را گذرانده اند، بیخبریم) ولی در دوران آدم اخیر اول کسی که به خدا کفر ورزید شیطان بود. قبل از او، کسی به خدا کافر نشده بود. خداوند درباره کفر او می فرماید:

( فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ )

(در آن هنگام - که روح در آدم دمیده شد) همه فرشتگان - او را - سجده کردند به جز ابلیس که تکبر ورزید و او از کافران بود)

در این که شیطان کافر است شکی نیست ، اما راجع به کفر شیطان که چه چیز باعث آن شد، آیا سجده نکردن باعث آن شد؟ یا حسد بردن بر مقام و منزلت آدم؟ یا برای معصیت و فسق او؟ هیچ کدام از این ها باعث کفر شیطان نبود؛ زیرا اگر بگوییم برای سجده نکردن بر آدم بوده ، باید هر کس دهم ، به او دستور سجده داده شده و سجده نکند کافر باشد و چنین نیست . اگر

برای حسد باشد، باید هر کس که در دنیا حسد ورزید کافر باشد در حالی که حسودان زیادند و این هم درست نیست . اگر برای معصیت و فسق او باشد آن هم صحیح نیست ؛ زیرا هر کسی که در دنیا گناه و معصیت کند باید کافر باشد و این هم درست نیست .

فقط می توان کفر او را به خاطر این دانست که به خدا نسبت ظلم و جور داد و معتقد بود که خدا درباره او ستم کرده ، چون فکر می کرد از آتش آفریده شده و آتش از خاک برتر است و خداوند که فرمود « آدم را سجده کن می خواسته او را تحقیر و کوچک کند» .

از این رو، وقتی خداوند به او فرمود: چرا آدم را سجده نکردی ؟ دلیلی که آورد این بود؛ مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک . با این سخن می خواست هم حکمت خدا را نفی کند، هم امر او را بی پایه بشمارد.

از لحن قول ابلیس چنین نتیجه گرفته می شود که آن ملعون ، برای خود حاکمیت و استقلال در مقابل حاکمیت پروردگار

قاتل بوده و این سرچشمه از نافرمانی‌ها و کفر است .

کفر شیطان از درهم آمیختگی خودخواهی ، نادانی و حسد او نشات می‌گرفت . همه این‌ها دست به دست هم داد و سرانجام سر از کفر بیرون آورد. او را که سالیان دراز هم نشین ملائکه بلکه معلم آنان بود، از اوج قدرت و افتخار پایین کشید. کفر خودخواهی سرچشمه حسادت ، و حسادت سرچشمه کینه توزی ، و کینه توزی عامل خون ریزی و جنایات دیگر است .

کفر شیطان جلوتر از شرک او است . آن ملعون با سرپیچی از دستورهای خداوند از دین روگرداند و اول کافر شد؛ چون نخست آدم را سجده نکرد و سپس مشرک شد و راهی را در پیش گرفت که غیر از راه خدا بود.

### **چرا شیطان خود را از رحمت الهی دور ساخت :**

علت گناه شیطان در بهشت چه بود با آنکه خداوند او را در کتاب حکیم متکبر نامید و آن سالیان سال عبادت او یعنی هدفی

ص:252

نداشت و لذتی نداشت که این چنین خداوند او را به این صورت نام می برد و گناه او از رحمت الهی دور انداخت ؟

شیطان از جنس جن می باشد(کهف آیه 50

و مانند انسان موجودی مختار است(رحمن، آیه 39-انعام، آیه 30، اعراف، آیه 328-احقاف، آیه 18 ج جن آیه 17.

و هر موجود مختاری می تواند راه های خوب و بدی برگزیند(سبأ، 12-فصلت، 25 و 29-احقاف 29.

و نتیجه آن رادریافت کند(اعراف آیه 179-جن آیه 15 و 16.

خداوند جن و انس را اساساً برای سعادت و رسیدن به کمال آفریده(ذاریات آیه 56.

و آن دورا به راه سعادت هدایت فرموده است. لیکن برخی از انسان ها و جنی ها راه هدایت را پذیرفته(جن آیه 2 و 11 و 13 و 14.

و برخی آن را رهاساخته و خود و دیگران را به بدی ها دعوت می کنند(ناس آیه 4-6-جن آیه 4 و 7 و 11 و 14.

ص:253

شیطان نیز یکی از همین ها است و در قرآن مجید هر انسان یا جن بدکار و دعوت کننده به بدی ها را شیطان نامیده است و یکی از این شیاطین همان «ابلیس» است که از سجده بر آدم سر برتافت و راه انحراف و دعوت به انحراف را پیش گرفت (انعام آیه 112 ج کهف آیه 50).

لیکن او بر هیچ کس سلطه ندارد و فقط وسوسه گر می باشد (ناس، 6).

و خداوند خطر وسوسه گری های او را گوشزد کرده و به مقاومت در برابر آن پاداش بسیاری می دهد (حجر آیه 33 و 27 - رحمن آیه 15 اعراف آیه 12 ص آیه 76). بر اساس بعضی از آیات قرآن جن مانند انسان موجودی مختار، انتخابگر و صاحب اراده است و هنگامی که بر سر دو راهی قرار می گیرد.

یکی را برمی گزیند (مانند: ذاریات، آیه 56؛ انعام، آیه 130؛ جن آیه 15، 14 و 11؛ بقره، آیه 24؛ تحریم، آیه 6؛ اعراف، آیه 38

بنابراین، شیطان از آنجا که جن بوده است، موجودی انتخابگر

ص: 254

و صاحب اراده بوده و توان سرپیچی از فرمان خداوند را داشته است.

بله در اثر کثرت عبادات، شیطان در ردیف ملائکه به شمار می آمد، ولی اصالتاً از جنیان بود و در مقابل انسان که از خاک خلق شده است، شیطان مانند سایر جنیان از آتش خلق شده است.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: (و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین)؛ و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از فرقه کافران بود (بقره، آیه 34).

از صدر این آیه به دست می آید که ابلیس نیز که از نوع جن است ولی به خاطر عبادت های فراوان در کنار ملائکه قرار داشته و لذا وقتی خدا به ملائکه امر به سجده می کند ابلیس را نیز در بر گرفته است.

حضرت علی (ع) نیز می فرماید: (فاعتبروا بما کان من فعل

ص: 255



الله بابلیس اذا حبط عمله الطویل و جهده الجهید و کان قد عبدالله سته آلاف)..؛ پند و عبرت گیرید به آنچه خداوند با ابلیس رفتار کرد، در آن هنگام که اعمال و عبادات طولانی و تلاش و کوشش های او را که شش هزار سال بندگی خدا کرده بود... به ساعتی تکبر ورزیدن بر باد داد... (نهج البلاغه، خطبه 192) قاصعه (صبحی صالح).

اولاً، ابلیس با تمرد و عصیان خود نشان داد که عبودیت ندارد و اگر عبودیت داشت در برابر امر خدا خضوع می کرد و اطاعت و انقیاد خود را نشان می داد. ثانیاً، هر چند که شیطان زیاد عبادت داشت «شش هزار سال» اما امتناع شیطان از سجده کردن برای آدم (ع) (یک امتناع معمولی و ساده نبود و یک گناه عادی محسوب نمی شد، بلکه سرکشی و تمرد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود به این جهت مخالفت او سر از کفر و انکار علم و حکمت خدا درآورد و به همین جهت می بایست تمام مقام ها و موقعیت های خویش را از درگاه الهی از دست بدهد، (گزیده تفسیر نمونه، ج 1 و 2، آیت الله مکارم شیرازی

ص: 256

دیگر این که، کفر موجب حبط عمل است، تکبری که موجب کفر شیطان شد همانند جرقه ای بود که انبار باروت را به خاکستر تبدیل کند، لذا عبادت طولانی ابلیس را تکبر و عصیان و عدم تسلیم یک جا از بین برد. به همین جهت خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید: «و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین». (بقره، آیه 34)

ابلیس در اثر استکبار و نافرمانی از کافران شد. ابلیس طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود بلکه در صف آنها قرار داشت و او از طایفه جن بود که مخلوق جسمانی است.

انگیزه او در این مخالفت کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر او چیره شد. او چنین پنداشت که از آدم برتر است و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد، (برگزیده تفسیر نمونه، ج 1، ص 62 و 63، آیت الله مکارم شیرازی).

در ضمن علامه طباطبایی در المیزان این احتمال را داده که

ص: 257

ابلیس قبل از قضیه امتناع از سجده بر آدم، کافر بوده و امتناع از سجده مرتبط با آن کفر در ضمیرش بوده است. البته منظور از این کفر بی اعتقادی به خدا نبوده است، بلکه همان رذیله خودخواهی و خودپرستی است که به صورت خفی و ناآشکار در درون نفس او بوده و سبب طغیان و سرکشی او در برابر پروردگار شده است، (المیزان، ج 1، ص 119، علامه طباطبایی).

این نشان می دهد که ابلیس به علت کثرت عبادت از مقام و منزلت بزرگی برخوردار بوده است. اما از سوی دیگر در ذیل آیه مذکور آمده است: «و کان من الکافرین» و چنان که علامه طباطبایی در تفسیر این آیه گفته است (المیزان، ج 1، ص 119

این تعبیر نشان می دهد که شیطان از قبل، در ضمیر خود این رذیله نفسانی را داشت اما تا زمان وجوب سجده، مجالی برای بروز آن پیدا نشده بود. روایاتی نیز مؤید این مطلب وجود دارد که علامه طباطبایی در ذیل همین آیه ذکر کرده است. از مجموع صدر و ذیل آیه می توان دریافت که عبادت شیطان گرچه طولانی بود، اما وجود رذایل نفسانی در او باعث شد که در

ص: 258

مجال بروز آن رذایل ، واقعیت رذایل خود را نشان دهد و ضمیر پنهان خود را با کفر آشکار کند و این همان معنای هشدار علی (ع) و عبرت گیری از شیطان است .

به هر حال با توضیحی که داده شد می توان گفت شیطان یا خود عامل فریب خویش گردید و حتما لازم نیست عامل فریب شیطان بیرونی باشد. همان طوری که انسان ها هستند، گاهی عوامل و شیطان های برونی وسوسه گر و محرک انسان به سوی گناه هستند و گاهی عوامل درونی مثل هوای نفسانی زمینه لغزش و انحراف آدمی را فراهم می کنند از این رو قرآن کریم گاهی عامل انحراف سقوط انسان را هوای نفس خودش معرفی می کند: «افرایت من اتخذ الہ ہویہ و اضلہ اللہ علی علم؛ آیا دیدی کسی را کہ معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی گمراه ساخته است» (جاثیہ، آیه 23

## **سبب مهلت دادن به شیطان چه بود؟!**

**اشاره**

ص: 259

چرا با آن که ابلیس صریحا اعلام کرد که قصد فریب فرزندان آدم را دارد و خداوند نیز می دانست که چنین می کند، به او مهلت داد و او را در همان آغاز نافرمانی به هلاکت نرسانید؟

این پرسش، پرسشی بنیادین است که برای هر اندیشمند مسلمانی، به گونه ای مطرح است و پاسخ به آن، در گرو کاویدن جنبه های مختلف آن می باشد. در این پرسش سه موضوع؛ خداوند، انسان و شیطان مطرح است که گرچه بعضی از مباحث آنها با هم تداخل دارد، اما در این جا جداگانه به بررسی آنها می پردازیم.

## الف) خداوند:

1- هدف خداوند از خلقت انسان، به کمال رساندن اوست؛ یعنی هدف به فعل خداوند مربوط می شود و نه به فاعل؛ زیرا خداوند خود کامل علی الاطلاق است و نمی توان غایت و هدفی برای ذات او تصور کرد.

2- تبلور کمال انسان، معرفت خداوند است و معرفت در گرو عبادت اوست و از این روست که خداوند فرمود: «و ما خلقت

الجن و الانس الایعبدون؛ جن و انس را تنها برای عبادت خود آفریدم.» (ذاریات آیه 56 .

با عبادت و معرفت آن کامل علی الاطلاق) خداوند( است که کمال انسان تحقق می یابد .

3- انسان عبادت گر را تنها در صورتی می توان متحرک به سوی کمال به حساب آورد که خودآگاهانه و با اختیار، این مسیر را انتخاب نموده باشد؛ نه آن که همانند فرشتگان به صورت تکوینی به عبادت پردازد و قدرت بر عصیان و نافرمانی خداوند نداشته باشد؛ «بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون». (انبیاء آیه 26 و 27

خواجه شیراز در این باره چه زیبا سروده است: جلوه ای کرد رخس، دید ملک عشق نداشت غرق در غیرت شد و آتش به سراپرده آدم زد

4- و از این رو خداوند، انسان را موجودی مختار آفرید و انتخاب راه سعادت و شقاوت را در اختیار خودش قرار داد؛ چنان که می فرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا؛ ما

ص: 261

راه را به انسان نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد یا ناسپاس» (انسان آیه 3

5- و از این جاست که مسئله امتحان به عنوان یکی از اهداف واسطه ای خلقت انسان مطرح می شود؛ زیرا امتحان، تبلور اختیار انسان است و جای تعجب ندارد که در آیات فراوانی از قرآن کریم، مطرح شدن این مسئله را به گونه های مختلف مشاهده کنیم؛ (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ)؛ ما انسان را از نطفه ای اخلاط آفریدیم تا او را بیازماییم. (انسان آیه 2. همچنین مراجعه شود به محمد آیه 31/انبیاء آیه 35/بقره آیه 155/کهف آیه 18 انعام آیه 165/هود آیه 7/ملک آیه 2، فجر آیه 15 و ... .

6- برقراری یک امتحان عادلانه، تنها در صورت قدرت بر انتخاب هر یک از دو طرف -خیر و شر- توسط انسان میسر می باشد خداوند انسان را گل سر سبد مخلوقات خود می داند و تنها برای خلقت اوست که به خود تبریک گفته است؛ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ مؤمنون آیه 114 .

ص: 262

از این رو در جهت انتخاب مسیر کمال و خیر، امکانات فراوانی را در اختیار او گذاشته است که از آن جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

الف: آفرینش او بر اساس فطرت و گرایش ذاتی به خداوند «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرت الله التي فطر الناس علیها» (روم آیه 30 می باشد .

ب: ورود خداوند به صحنه، برای کمک به هدایت انسان (قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ) (یونس آیه 35

می باشد .

ج: الهام خوبی ها و بدی ها به انسان، به منظور گزینش آگاهانه او، (فَاللّٰهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) . (شمس آیه: 28

د) محبوب قرار دادن ایمان به خداوند در نهاد انسان ها «حَبِيبًا لِّكُمْ الْاِيْمَانُ وَزَيَّنَّهٗ فِي قُلُوبِكُمْ . حجرات آیه 7

ه: (یاری رساندن ویژه به مؤمنان در مسیر زندگانی اِنَّا لَنَنْصُرُ رُءُسُلَنَا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فِي الْحَيٰه الدُّنْيَا مُؤْمِنِيْنَ آیه: 56 . با استفاده از میزان، ج

12، ص 159

ص: 263



و: گشودن راه های هدایت به تناسب تلاش انسان (جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ). ابراهیم آیه 12 .

7- حال با وجود این همه امکانات در جانب خیر، نیاز به وجود نیرویی در جانب شر بود تا مسئله محقق شود؛ نیروهایی وسوسه گر که در مقابل الهامات خداوندی، انسان را به سوی شر وسوسه کنند تا انسان در میان دوراهی، خود مسیری را انتخاب نماید از این رو آفرینش چنین نیروهایی در کل نظام هستی به منظور تحقق هدف خداوند از خلقت انسان، ضروری می نمود تا امکان تشخیص خیر از شر، زیبا از زشت و خوب از بد وجود داشته باشد به ویژه با توجه به آن که خداوند از همان آغاز آفرینش، قصد داشت انسان را به زمین بفرستد؛ چنان که خود قبل از آفرینش انسان، با ملائکه از قرار دادن جانشینی برای خود در زمین، سخن به میان می آورد (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً). بقره آیه 30

و از این جا معلوم می شود که سکونت در بهشت، از همان آغاز در نظر خداوند، امری مقطعی و موقت بوده است .

ص: 264

8- با نافرمانی ابلیس و رانده شدن او از درگاه خداوند و سپس تقاضایش برای مهلت داشتن، به منظور اغوای نوع انسانی و نیز با توجه به امکانات فراوانش در به گمراهی کشاندن انسان، خداوند او را بهترین گزینه برای انجام هدف خود دانست و با تقاضایش مبنی بر درخواست مهلت، به صورت اجمالی موافقت کرد تا در مقابل نیروهای هدایتی الهی، شیطان و سوسه گر انسان به سمت شرّ باشد و او را قادر بر فریب انسان کرد تا در راستای هدف خود، مبنی بر امتحان انسان و شناخت مؤمنان از غیر مؤمنان عمل کند. (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) .سبا آیه 21

## (ب) انسان:

1- انسان موجودی دو بعدی و ترکیبی از جان و تن است که به مقتضای جان خود که نفخه ای از روح الهی است «نفخت فیهِ من روحی» (ص آیه 72

، میل به سوی کمال و حرکت به سوی هدف آفرینش خود دارد که قرآن را با آیه (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) انشقاق آیه: 6

ص: 265

ای انسان تو کوشنده به سوی پروردگارت هستی که او را ملاقات خواهی کرد»؛ بیان کرده است و به مقتضای تن خود که از خاک و گل آفریده شده است، میل به عالم پایین و طبیعت مادی دارد؛ مولای رومی گفته است:

میل جان اندر ترقی و شرف میل تن در کسب اسباب و

علل

2- از آنچه گذشت، معلوم می شود که در نهاد انسان، دو نیرو وجود دارد؛ نیرویی که او را به سمت بالا می کشاند و نیرویی که او را به ورطه سقوط سوق می دهد که گاهی از آن با تعبیر نفس اماره (نفس امرکننده به بدی) یاد می شود؛ قرآن می فرماید: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي). یوسف آیه 54

3- و این دو نیرو، ذات انسانی را ذاتی مختار قرار می دهد تا در بین دو گزینه خیر و شر، یکی را انتخاب کند و از این جاست که می توان مسئله امتحان را با تحلیل ذات انسانی به خوبی درک کرد.

4- نیروی درونی رهنمون به سوی خیر، از سوی نیروهای

ص: 266

بیرونی با امکانات فراوان حمایت می شود که در بخش قبلی به حمایت های ویژه خداوندی اشاره کردیم و در این جا به ذکر نمونه ای دیگر از این حمایت ها که همانا حمایت و کمک ویژه فرشتگان الهی است، اشاره می کنیم. این نیروها را خداوند به یاری استقامت گران در مسیر الهی می فرستد؛ همان گونه که می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ) . سجده آیه: 31

5- در مقابل می بایست نیروی درونی متمایل به شر، از سوی نیروی بیرونی حمایت می شد که همان طور گفته شد، شیطان بهترین گزینه برای این ماموریت تشخیص داده شد .

6- از آن چه گذشت روشن می شود که گرچه شیطان خود موجودی شر است، اما وجود آن در کل نظام هستی، امری خیر محسوب می شود؛ زیرا اوست که باعث رسیدن انسان به کمال، در کشاکش جدال درونی او میان حق و باطل می شود .

## ج) شیطان

1- شیطان که توصیف گر هر موجود متمردي است، تبلور

ص: 267

اولیه اش در ابلیس بود که به تصریح خداوند، از جنیان به شمار می رفت. (كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ). كهف آیه 50.

2- جن همانند انسان، موجودی مختار است که هدف از آفرینش او، چون انسان، رسیدن به کمال از راه معرفت و عبادت می باشد (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). ذاریات آیه 56

3- ابلیس با اختیار خود مدت طولانی به عبادت خداوند پرداخت تا جایی که خداوند او را در میان فرشتگان خود قرار داد حضرت علی علیه السلام این مدت را شش هزار سال می داند که معلوم نیست آیا از سال های دنیوی است یا اخروی.

(نهج البلاغه، خطبه 192)

که هر روز آن، برابر با هزار سال دنیوی است (فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ). سجده آیه 5

4- شیطان با اختیار خود و به دنبال قیاسی باطل که خداوند او را از آتش آفریده و انسان را از گل و آتش برتر از گل است و من برتر از اویم (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ). ص آیه 76

ص: 268

تکبر ورزید و از فرمان خدا برای سجده بر آدم، سرپیچی کرد که این فرمان، خود نوعی امتحان برای این موجود مختار بود و با اختیار مسیر شر، این موجود به ظاهر آسمانی، به ورطه سقوط کشانیده شد و از درگاه قدس الهی و همراهی با فرشتگان به پایین رانده شد تا به همگان نشان داده شود که لازمه اختیار آن است که مختار همیشه در حالت بیم و امید به سر برد و هیچ گاه از خود مطمئن نباشد و همیشه از ذات الهی استمداد کند .

5- خداوند عادل است و ذره ای ظلم روا نمی دارد و اجر عمل هر کس را حتی زیادتر از آن چه که استحقاقش را دارد، می دهد.

ابلیس نافرمانی کرد و از در مقابله با خداوند در آمد و واضح است که چنین موجودی نمی تواند در بهشت جای گیرد؛ اما از سوی دیگر او مقدار زیادی عبادت کرد و خداوند به مقتضای عدلش، باید پاداشی برای آن در نظر گیرد. و این پاداش طبیعتاً پاداشی دنیوی است و چه عادلانه است که این پاداش، خواسته خود شیطان باشد که در راستای بهره گیری او در رسیدن به

هدفش - که همانا اغوا و فریب نوع آدم است - مورد نیاز او می باشد. درخواست باقی ماندن و طلب امکاناتی برای به گمراهی کشاندن انسان ها نیز از خواسته های او بود که در روایات به آن اشاره شده است (المیزان، ج 8، ص 61، به نقل از تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام

6- با اجابت خواسته های شیطان از سوی خداوند بود که او تهدیدهای خود را بیان کرد و سخن از فریب نوع آدم و نشستن بر سر راه مستقیم خداوندی و کشاندن انسان ها به بیراهه از راه وعده و فریب و آرزوهای طولانی و ... را داد (اعراف آیه 16 و 17/سوره حجر آیه: 40

و خداوند در مقابل تهدید کرد که جهنم را از پیروان او پر خواهد کرد. (لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ) اعراف آیه 18

و از شیطان خواست تا هر چه در توان دارد، به کار گیرد تا بندگان خالص خداوند از ناخالصان شناخته شوند (وَاسْتَفْزِرُ مِنْ اسْتِطْعَتِ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَ عَدَّهُمْ) اسراء آیه 67

ص: 270

و لغزش ده هر کس را که توانی با آوازت و فریاد زدن بر ایشان با سواران و پیادگان و در مال ها و فرزندان آنها شریک شو و به آنها وعده بده.»

7- در پایان توجه به دو نکته لازم است:

اول آن که شیطان تنها قدرت فریب کسانی را دارد که خود با اختیار ولایت او را بپذیرند و در تحت سرپرستی او درآیند.

(كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ) حج آیه 3 .

(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ) نحل آیه: 100 .

و به گفته خود، بر بندگان مخلص خداوند، هیچ تسلطی ندارد (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ) . ص آیه 84 و سوره حجر آیه 39

خداوند نیز در آیات متعدد این سخن را تایید کرد و بندگان خاص خود را از شمول وسوسه های شیطانی به دور دانسته

ص: 271



است (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ) (حجر آیه 42)

زیرا این بندگان با اختیار خود، مسیر الهی را انتخاب نمودند و با اتکا به وعده های الهی، خود را از وسواس و فریب ها و وعده های شیطانی به دور نگه داشته اند.

نکته دوم: شیطان هیچ گونه تسلط تکوینی بر انسان ندارد؛ زیرا موجودی هم عرض انسان است و خداوند نیز به او قدرت تسلط تکوینی نداده است و طبق آیات قرآنی، قدرت او تنها در محدوده وسوسه است که آن را از راه هایی همچون وعده های دروغین و وسوسه برای کشاندن انسان به فحشا (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ) بقره آیه 272 .

و زینت دادن کارهای زشت (لَا زِينَةَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ) (حجر آیه 39)

انجام می دهد. جالب آن است که پس از آن که انسان با وعده های او فریب خورد، شیطان از او بیزار می گشته او را به جای خود رها می کند (كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ) . حشر آیه 16

ص: 272

مسئله جالب تر این که در روز قیامت که پیروان شیطان او را به سبب فریب خود مورد ملامت قرار می دهند، او به صراحت اعلام می دارد که تنها کار من وعده های خلاف واقع بود که شما آن را باور کردید و به وعده های الهی اطمینان نکردید؛ بنابراین شما حق ملامت مرا ندارید و باید خود را ملامت کنید و در اینجا نه من می توانم فریادرس شما باشم و نه شما می توانید کمکی به من بکنید. (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ). ابراهیم آیه 27 و 28

آری به همین جهت است که خداوند کید و مکر شیطان را در مقابل ریسمان های محکم الهی، ضعیف شمرده است (إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا). نساء آیه 76

ولی انسان نیز موجودی ضعیف است. «و خلق الانسان ضعيفا» (نساء آیه 28)

و جز با اتکال به قدرت الهی، در انتخاب مسیر خیر و حرکت در

ص: 273

آن، راه به جایی نمی برد. نکته پایانی این که وسوسه گری شیطان پس از روی گردانی انسان از ندای فطرت و الهامات رحمانی است و چنین کسانی که با اختیار و انتخاب خود، کفر ورزیدند؛ قابلیت محبت و همراهی با پاک ترین انسان های روی زمین را از دست داده اند سزاوار آن هستند که به وسوسه های شیطانی گرفتار شوند. و این خود نوعی مجازات الهی نسبت به آنان در همین دنیا می باشد؛ (أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرَهُمْ آيَاتًا)؛ آیا ندانستی که ما شیطان ها را بر کافران گماشته ایم تا آنان را شدیداً تحریک کنند (مریم آیه 83).

### **چکیده مطالب و گفتار اینست که:**

جهان جای آزمون است، و می دانیم که آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفان ها و بحران های خطرناک، امکان پذیر نیست. وجود نامبارک شیطان و حیات و زندگی او به عنوان یک دشمن و نقطه منفی برای تقویت پایه های دین

باوری و نقاط مثبت دیگر، نه تنها ضرر نداشته و ندارد، بلکه مؤثر نیز خواهد بود.

قطع نظر از وجود شیطان، در وجود خود ما، غریزه های دیگری نیز هست که انسان در همه زمینه ها، می آزمایند تا در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار گیرد. به این ترتیب، در این میان روح انسان پرورش می یابد. مهلت شیطان و ادامه حیات او نیز تقویت این تضاد است، و تا او نباشد راه راست و مستقیم شناخته نخواهد شد و صفت خوب نیکو سیرتان و بد بدسیرتان مشخص نمی شود.

دیگر این که، اگر به او مهلت داده شد به خاطر آن همه ستایش و بندگی در برابر خداوند متعال بوده و عمر طولانی و مهلت او مکافات و پاداش د عبادتهای او است.

سوم این که، خواسته تا وی بیش تر در عذاب خدا غرق شود، زیرا هر چه عمر او طولانی تر گردد و مهلت بیشتر یابد، گناهایش بیشتر خواهد شد. چنان چه خداوند می فرماید:

آنها که کافر شدند (راه طغیان را پیش گرفتند) تصور نکنند اگر

ص: 275

به آنان مهلت می دهیم به سود آنها است . ما به آنها مهلت می دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده ای برای آنها می باشد» (آل عمران آیه 178)

1 از این مهم تر، هر چند خداوند شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشته ، ولی انسان را در برابر او بی دفاع نیافریده است . به او نیروی عقل و شعور، و خرد داده که می تواند شد محکم و نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان بسازد.

یکی دیگر از راههای دفاعی او، انگیزه پاک و عشق به تکامل است که به عنوان یک عامل سعادت در نهادش گذارده شده است هم چنین ، فرشتگان را که الهام بخش نیکی ها هستند. به کمک انسان هایی که می خواهند از وسوسه های شیطانی بر کنار بمانند فرستاده . قرآن می فرماید:

فرشتگان بر آنها نازل می شوند و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارت ها و دل گرمی ها را به آنها الهام می کنند و می گویند:

نترسید و غمگین نباشید، بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است» (فصلت آیه 30).

ص: 276

## اولین نوحه ورقص شیطان:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اول کسی که نوحه سرایی کرد و به رقص و آواز پرداخت، ابلیس بود. ابلیس وقتی به آدم علیه السلام سجده نکرد و از درگاه الهی رانده شد، به نوحه سرایی و آه و فغان پرداخت و وقتی آدم علیه السلام را با حيله و نیرنگ، تشویق به خوردن از درخت ممنوعه نمود و باعث اخراج وی از بهشت گردید، به ساز، آواز، رقص، پایکوبی و ترانه سرایی پرداخت.

در بعضی از روایات گفته میشود اولین بار شیطان هنگام مرگ حضرت آدم (علیه السلام) به رقص و پایکوبی پرداخت

## شیطان در چند جا زوزه کشید .:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 277

اول ، وقتی که حضرت آدم علیه السلام توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت - هنگامی که او از بهشت اخراج شد، دویست سال گریه کرد تا این که جبرئیل نازل شد و گفت : ای آدم آن اسامی که بر ساق عرش نوشته بود بخوان و خدا را به آنها قسم بده تا توبه ات قبول شود - و آنها را به آدم یاد داد. - چون حضرت آدم خدا را نافرمانی کرد و از بهشت بیرون آمد، شیطان خوش حال که آدم هم مانند او از بهشت رانده شده است ؛ ولی آدم با توجه به خدا توبه اش پذیرفته شد. این شیطان ملعون از سوز دل ناله کرد که ملائکه آسمان و زمین را متوجه کرد و همه او را لعنت کردند.

دوم ، روزی بود که حضرت یوسف از دست زلیخا گریخت ، و وقتی زلیخا یوسف را خرید، عاشق او شد و او را در سالن شاهی برد و درها را بست ، شیطان خوش حال شد که پیغمبر زاده و گبر زاده را در مجلس خلوتی جمع کرده ، یوسف زنا می کند، و نامش از مرتبه نبوت محو خواهد شد! هنگامی که یوسف

فرار کرد و خود را نجات داد، بر مقام و مرتبه او افزوده می شود - این بود که شیطان از سوز دل ناله ای کرد که ملائکه صدای او را شنیدند و لعنتش نمودند.

سوم، در عید غدیر خم وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را به خلافت نصب کرد و فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه» بعد فرمود: ای مردم! دوستی علی حسنه است. با دوستی و ولایت علی هیچ گناهی مانع از رفتن به بهشت نمی شود. در این هنگام شیطان از دل پر درد خود ناله ای کشید و گفت: از این پس چه کنم و چاره من چیست؟ اولاد خود را جمع کرد و گفت: تا می توانید مردم را به شک اندازید. محبت و ولایت و دوستی علی را چنان بر مردم مشتبه کنید که او را به خدایی باور کنند و از راه غلوه به جهنم بروند. وعده ای از راه و روش او برگردند و جهنمی شوند.

چهارم، روز عاشورا بسیار زحمت کشید تا زمینه ای فراهم آورد به طوری که همه لشگر عمر سعد علیه امام حسین علیه السلام شوریدند و او را به قتل رساندند! آن گاه همه شیاطین،





فریادی زد که ، چرا از آن مقام قرب و جمع ملائکه رانده شده و باید در زمین تنها باشد.

ششم ، وقتی تکبیر نمود و آدم را سجده نکرد، خداوند و جمیع ملائکه او را لعن کردند. او از حسرت و دوری از بهشت و از دست رفتن حسنات و عبادت هایش فریادی کشید.

هفتم ، وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شد و مردم را از نادانی و گمراهی و جهنم نجات داد و به سوی بهشت رهنمون ساخت ، زوزه ای کشید.

هشتم ، زمانی که آیه توبه نازل شد، مبنی بر این که انسان اگر گناهی کند یا ظلمی به خود و دیگران روا دارد و سپس خدا را بخواند و طلب استغفار نماید، خداوند تمام گناهان او را می بخشد. در این موقع شیطان فریادی کشید و ناله زد به طوری که تمام بچه شیطان ها دور او جمع شدند و احوال او را پرسیدند؟ گفت : آیه ای نازل شده که خدا تمام گناهان را می بخشد و زحمات ما باطل می شود.

نهم ، بعد از تولد حضرت عیسی علیه السلام وقتی می خواست

به آسمان رود، فرشتگان به دستور خداوند او را سنگ باران نمودند و از آسمان چهارم برگرداندند.

دهم، وقتی که آخرین پیامبران (حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم) پا به عرصه وجود گذاشت ناله او بسیار سوزناک بود.

یازدهم، وقتی سوره مبارکه «حمد» نازل شد فریادی زد و یاران خود را فرا خواند و داستان آمدن سوره را بیان کرد. و به او گفتند: ای عزازیل! «چرا از نازل شده این سوره نالیدی!»

گفت: من در لوح محفوظ دیدم که نوشته بود، اگر بنده ای از بندگان خدا در تمام طول روز گناه کرده باشد و پیش از آن که آفتاب غروب کند، طهارت بگیرد و سه مرتبه این سوره را بخواند، به برکت آن، همه گناهانش آمرزیده می شود و بدون واسطه از میان عرش ندایی آمد که ای بنده من! گناهانت را آمرزیدم و اسم تو را در دفتری که اسم صالحان را در آن نوشته ام ثبت کردم! نوشته شده توسط: سید هادی.

ص: 282

در مورد ازدواج کردن و تولید مثل شیطان چندین قول وجود دارد

1- در روایتی که در تفسیر برهان هست در ذیل آیات سوره حجر که مربوط به حضرت ادم است آورده شده که : ابلیس - که اسم اولی او عزازیل است - از همان اوان جوانی ، در میان قوم خود در زمین مشغول عبادت و بندگی خداوند بود تا بزرگ شد و موقع ازدواج او رسید. وقتی تصمیم به ازدواج گرفت ، با دختر روحا به اسم لهبا که آن هم از طایفه جن بود، ازدواج نمود.

بعد از آن که ایشان با هم ازدواج کردند، فرزندان زیادی از آن ملعون به وجود آمد که از شمارش د به طوری که زمین از آنها پر شد. همه آنها مشغول عبادت شدن و مدتی طولانی ، خدا را ستایش نمودند. در میان ایشان عبادت و بندگی خود ابلیس د از همه آنان بیشتر بود. از همین جهت ، بعد از آن که خداوند اختلاف و خون ریزی را در میان طایفه جن و نسناس (طایفه ای

به جای انسان فعلی بودند( دید، هر دو طایفه را هلاک کرد، و از میان آن طایفه فقط ابلیس را نگاه داشت . بعدا فرشتگان او را به آسمان بردند. آن ملعون هم ، در آسمان اول مدتی در میان ملائکه ، خدا را عبادت کرد بعد به آسمان دوم و سوم تا آسمان هفتم پیش رفت و با ملائکه هر آسمان خدا را ستایش کرد تا وقتی که خداوند آدم علیه السلام را خلق فرمود، و دستور سجده داد او هم سرپیچی کرد و رانده شد. (اقتباس از تفسیر برهان جلد 2 ذیل آیات سوره حجر مربوط به آدم .

پس زن و فرزندان او هم جزء هلاک شدگان هستند. او بدون زن و فرزند به آسمان رفته

2- مجمع البحرین در لغت شیطان می نویسد: وقتی خداوند متعال ، اراده کرد که برای ابلیس همسر و نسلی قرار دهد غضب را بر وی مستولی ساخت و از غضب او تکه آتشی پیدا شد، از آن آتش برای او همسری آفرید(مجمع البحرین قدیمی صفحه 48.

ص:284

3- در بعضی روایات آمده که ابلیس با خودش ازدواج میکند و یا تخم میگذارد و برای ابلیس دوران و یک عضو تناسلی نر و ماده است که پاهایش را به هم میمالد و خودش با خودش جفت شده و در هر روز ده بچه میزاید و بچه هایش همگی نرند و در بین آنها ازدواج و تولد و تناسل نیست (کتاب دنیای شگفت جن ابلیس و شیطان رقیه یعقوبی ص 73)

و به نظر میرسد این روایت بیشتر صحیح باشد زیرا در سخنان امامان نیز به آن اشاره شده

4- بنابر بعضی روایات شیطان با همسر اول حضرت آدم ازدواج کرد:

بنا بر روایتی لیلیت هم زمان با آدم و از جنس او- خاک- آفریده شد، روایتی دیگر می گوید از آتش، هرچه بود با آدم توافق اخلاقی نداشت، چرا که هر دو از منشأ یکسانی خلق شده بودند، و حاضر نبود برتری مرد را بر خود بپذیرد و به او تواضع کند. القصه، لیلیت که بوی "آدم" را خوش نداشت به شکل ماری به همراه اولین و آخرین غریبه ی محل، یعنی شیطان، از

ص: 285

بهشت گریخت اوبا او ازدواج کرد و فرزندان بسیاری به دنیا آورد آدم تنها شد و به درگاه خداوند دعا کرد و گفت زنی که به من داده بودی گریخت، آن وقت خداوند حوّا را از دنده ی چپ آدم آفرید که مونس و همدم او باشد و بماند؛ گرچه آدم، حوّا را دوست داشت اما روح او همیشه در یاد و حسرت لیلیت باقی ماند.

البته می گویند اسطوره ی لیلیت چندان معتبر نیست و بر اساس تفسیری بر یکی از انجیل ها جعل شده و به نظر میرسد افسانه ای ساختگی باشد چنانچه در منابع اسلامی منجمله قرآن و روایات ائمه (علیه السلام) اصلاً چنین موردی یافت نمیشود و کاملاً ساختگی است و برای پایین آوردن مقام و ارزش زن ساخته و پرداخته شده این داستان ساختگی خلاف روایت خداوند در قرآن میباشد و همین دروغین بودن این داستان افسانه ای را بیشتر نمایان میکند

5- روایتی دیگر میگوید : او بعد از رانده شدن از بهشت میان قوم جنیان کافر در زمین برگشته و در آنجا ازدواج کرده

6- با هر کودکی یک شیطان و یک فرشته متولد میشود که با کوتاهی در تربیت کودک قوه‌ی شیطانی او پرورش میابد و به راه نادرست کشیده می شود، اما با تربیت صحیح قوه‌ی انسانی او شکوفا خواهد شد .

### نام فرزندان شیطان:

از جمله مسائلی که در بحث و بررسی واژه شیطان مطرح کردنش ضروری است این است که : آیا شیطان این موجود وسوسه گر دارای ذریه و اولادی است ؟ و در گمراه ساختن و به ضلالت کشاندن افراد از غیر خود کمک می گیرد ؟ و یا آنکه مسئله ذریه و اولاد برای وی چیزی است نادرست و در به ضلالت کشاندن انسان ها خودش است و خودش ؟

در پاسخ این گونه پرسش ها با توجه به مفاد آیات قرآنی و گفتار ائمه معصومین (علیه السلام) باید گفت: به یقین شیطان دارای ذریه و اولاد است و در گمراه کردن افراد نیز تنها نیست. برای اثبات



صحت این گفتار دو آیه از قرآن و یک روایتی از امام صادق (علیه السلام) ذیلاً ذکر مکنیم:

- در آیه 27 سوره اعراف می خوانیم: «إِنَّهٗ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» : شیطان و دار و دسته اش شما را از محلی مبینند که شما آنها را نمی بینید.

- در آیه 50 سوره کهف نیز می خوانیم: «فَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» : آیا اوج شیطان و ذریه اش - را دوستان غیر از من میگیرید حال آنکه آنها به شما دشمن اند

قطعا هر فرد منصفی با کمی دقت در مفاد ای دو آیه و همچنین با تمجبه به تعبیرات: "قبیله"، "ذریه" و نیز ضمیر های جمع در:

«لاترونهم، هم، لکم» در خواهد یافت که شیطان دارای اولاد و ذریه است و در گمراه ساختن افراد تنها نیست.

- امام صادق (علیه السلام): قسم به خداییکه محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق فرستاد عفریت و ابلیس ها بر مومن بیشتر از زنبوران بر گوشت اند!، ولی مومن از کوه محکمتر است زیرا کوه را با تبر می توان تراشید ولی مومن از دین خود کم نمی کند.

البته تعداد اولاد و ذریه شیطان به لحاظ عدم محدودیتشان در هیچ موردی بیان نشده ، و انتظار تعیین تعدادشان نیز یک انتظار غیر عاقلانه به نظر می رسد.

فقط در بعضی از نوشته های مورخین و محدثین شیعه نام بعضی از ذریه های ابلیس و شیطان ذکر گردیده ما نیز ذیلا آنها را ذکر می کنیم :

1- ایض: وی انبیا را وسوسه میکند یا که مردم را به خشم در می آورد. و به وسیله آن خونها ریخته میشود

2- وهاریا دهار: که در خواب مومنین را آزار می کند به طوری که انسان خوابهای وحشتناک میبیند و باعث اندوهشان می شود. یادر خواب به شکل زن

ان نامحرم در می آید و انسان را وسوسه میکند تا او را محتلم کند ( سفینه البحار ، ج 1 ، ص 99 و 100

3- قفندریا قنذر: او نظارت بر زندگی انسانها میکند که هر کس در خانه اش به مدت چهل روز طنبور نوازد وی بر تمام اعضایش می نشیند و غیرت را از او زایل می کند. (ابلیس ص

ص: 289

4- رکتبوریاز لنبور: که موکل بازار هاست و سخن های لغو و بیهوده و قسم دروغ و ستایش و تعریف های بی جا از متاع کردن را برای مردم زینت می دهد. ( سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100

5- ولهاج یا ولهان: او مامور طهارت و نماز و عبادت است او انسان را در طهارت و نماز وسوسه میکند و به شک می اندازد که این نماز باطل است نماز دیگری شروع کن، وضوی تو ناقص بود، دو مرتبه تجدید کن گاهی اوقات در سجده در بدن انسان چیزی میدمد به طوری که انسان خیال میکند وضوی او باطل شده و مجبور میشود دو مرتبه وضو بگیرد.... ( سفینه البحار ج 1 ص 99

6- هفاف: که وی نیز موکل است، مردم را در صحراها و بیابان ها اذیت رساند آنها را وسوسه کند و برای ترساندن انسان او را به وهم و خیال می اندازد و یا به شکل حیوانات گوناگون به نظر انسان در می آید و نیز میگویند او بر شراب مسکرگمارده شده است

ص: 290

7- ثبر یا ثبور: که مسئولیت گولاندن مصیبت زدگان و وادار ساختنشان به لطمه زدن، و خراشیدن صورت، و چاک زدن گریبان را عهده دارد (سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100)

و نیز مردم رابه جنگ و نابودی فرامیخواند

8- اعرور یا زوال: که وی با تحریک قوا و غریزه شهوانی مرد و زن و با شیوه موذیانانه اش آن دو را به عمل ناشایست زنا وامی دارد. و کارش شرکت در نکاح و آمیزش جنسی حرام است

از زنا افتد و با اندر جهات ابرناید از پی منع زکوت

اعور همان شیطانی است که بر صیصای عابد را وسوسه کرد تا با دختری زنا کند و بعد او را به قتل رساند همچنین روزی اعرور پیش هود پیغمبر رفت آن حضرت ضربه ای به چشم او زد کج شد ( سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100)

9- داسم: همواره مراقب خانه است که وی موظف است هر وقت مردی که بدون ادای سلام و جاری نمودن ذکر خدای تعالی وارد خانه می شود به همراهش داخل خانه شود، و بین او با خوانواده اش ایجاد فتنه و نزاع کند، و اگر آن مرد بدون گفتن

ص: 291

نام خدا به خوردن طعام مشغول شود با وی غذا خورد. هرگاه انسان داخل خانه شد و سلام نکرد و ناراحتی ایجاد شد باید بگوید :

داسم، داسم، اعوذ بالله منه ( سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100

10- مطرش یا مشوط ج وشوط : که مسئولیت جعل اخبار دروغ و خالی از حقیقت و جاری ساختن آن گونه اخبار را بر سر زبان های مردم به عهده دارد. ( سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100

11- تمریح: که امام صادق(علیه السلام) فرمود: برای ابلیس (در گمراه ساختن افراد) کمک کننده ای است به نام تمریح که وی هنگام فرا رسیدن شب بین مغرب و مشرق، وقت مردم را از وسوسه کردن پر می کند. ( سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100

12- قزح: ابن کوا از امیر المومنین(علیه السلام) از "قوس قزح" سؤال کرد، حضرت فرمود: قوس قزح مگو، زیرا قزح نام شیطان است، بلکه بگو "قوس الله" و "قوس الرحمن".

13- زوال : مرحوم کلینی از عطیه ابی المعزام روایت کرده که وی گفت: در خدمت حضرت صادق(علیه السلام) بودم و از مردانی که

ص: 292

دارای مرض "ابنه" بوده و هستند یاد کردم. حضرت فرمود:...

"زوال" پسر ابلیس با آنها مشارکت می کند و آنها مبتلا به آن مرض می شوند...

14- لاقیس: او یکی از دختران شیطان و کارش وادار کردن زنان به مساحقه (هم جنس بازی زنان) است او مساحقه را به زنان قوم لوط یاد داد یعقوب بن جعفر گفت: مردی از حضرت صادق (علیه السلام) از مساحقه آمیزش (زن با زن دیگر سؤال کرد و حضرت فرمود: "راکبه و مرکوبه" هر دو ملعونند. پس از آن فرمود: خدا بکشد "لاقیس" دختر ابلیس را که چه عمل زشتی را برای زن ها آورد. آن مرد سائل گفت: این عمل از اهل عراق آمده است. حضرت فرمود: سوگند به خدا که این عمل در زمان رسول خدا بود، قبل از آنکه عراق باشد. (سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100)

15- متکون: که با تغییر شکل و خود را به صورت بزرگ و کوچک در آوردن مردم را گول میزند و با این وسیله آنان را وادار به گناه می کند. (بحار ج 63 و سرمایه سخنوران وواژه های قرآن)

ص: 293

16- مذهب: که به صورت های مختلف ممثل می شود ، مگر به صورت پیغمبر ویا وصیش .(سفینه البحار ج 1 ص 100

17- خنزب: که بین شخص نماز گذار و نمازش حایل می شود، یعنی توجه قلب را از وی بر طرف می کند. در خبر است که عثمان بن ابی العصر بن بشر در خدمت حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) عرض کرد: شیطان بین نماز و قرائت من حایل می شود. حضرت فرمود: نام آن شیطان "خنزب" است، پس هر زمان از او ترسیدید به خدا پناه ببرید... (سفینه البحار ج 2 ص 654 ، لغت و سوسه

18- رها : که مانع بیدار شدن بندگان برای نماز شب است

19- اقبض : وظیفه او تخم گذاری است . او روزی سی عدد تخم میگذارد ده عدد در مشرق و ده عدد در مغرب و ده عدد زمین ، از هر تخمی عده ای از شیاطین و عفریتها و غولها و جن بیرون می آیند که تمام آنها دشمن انسانند (سفینه البحار ج 1 ص 99 و 100

20- مقلص : موکل قمار است قماربازها همه به دستور او رفتار میکنند به وسیله قمار و بردوباخت اختلاف و دشمنی در میان آنان به وجود می آورد (کتاب ابلیس ص 143

21- طرطبه: یکی از دختران آن ملعون میباشد کار او وادارکردن زنان به زنا است و همچنین همجنس بازی را نیز به آنها تلقین میکند (کتاب ابلیس ص 105

و فرزندانی دیگر.....

با توجه به مفاهیم عبارات و جملاتی که ذکر گردیده در می یابیم که ابلیس و شیطان به صورت یک فرمانده ویران گر است که نقش فرماندهی را به عهده دارد و این ذریه هایش هستند که در اجرای فرمانش می کوشند، و با تلاش ها و شیوه های گوناگونشان و با تغییر شکل هایشان جوامع انسانی را به ضلالت و بد بختی می کشانند. (بحار ج 63 و سرمایه سخنوران و واژه های قرآن، سفینه البحار ج 1 ص 100

### **آدم فرزند شیطان خناس را میخورد !!**

ص: 295



در کتاب خلاصه الا حبار از میر سید علی همدانی از طریق اهل سنت روایت شده است که وقتی حضرت آدم و حوا از بهشت اخراج شده و به زمین آمدند ، شیطان لعین یکی از فرزندان خود را که (خناس) نام داشت ، نزد حوا آورد و این در حالی بود که حضرت آدم (علیه السلام) غایب بود . شیطان به حوا التماس کرد و گفت :

این فرزندم است او را محافظت و نگهداری کن تا برگردم و خود رفت . هنگامی که حضرت آدم (علیه السلام) آمد ، از حوا پرسید :

این کیست ؟ حوا گفت : فرزند ابلیس است . آدم (علیه السلام) گفت : چرا او را نگهداشتی ؟ او دشمن ما است . سپس آدم (علیه السلام) ، خناس را کشت و چهار پاره کرد و بر چهار قله ی کوه گذاشت و خود بجایی رفت . شیطان حاضر شد و از حوا در مورد احوال فرزندش سوال کرد . حوا آنچه را که توسط آدم (علیه السلام) صورت گرفته بود ، به شیطان گفت و شیطان با صدای بلند گفت : ای خناس ! حاضر شو ! فوراً خناس در همان شکل اول خود حاضر شد و باز هم او را نزد حوا رها کرد و خود رفت . حوا از اینحالت

بسیار در شگفت ماند . وقتی که آدم (علیه السلام) بازگشت و دید که خناس با هیأتی کامل و سالم نزد حوا حضور دارد ، باشگفتی پرسید : این چه حالتی است؟! حوا موضوع را به آدم (علیه السلام) گفت .

آدم (علیه السلام) اینبار خناس را سوزاند و خاکسترش را در آب جاری ریخت و رفت . وقتی شیطان آمد و شرح ماجرا را از حوا شنید ، باز هم خناس را صدا زد و خناس نیز فوراً حاضر گردید و شیطان غایب شد . آدم آمد و با کمال شگفتی خناس را زنده و سالم دید و چون از حوا این امر عجیب و غریب را شنید ، غیرتش جوشید و غضب بر او غالب شد و گفت : می ترسم که آن ملعون سرانجام بلائی بر سر ما نازل کند و سپس خناس را کشت و خود و حوا او را خوردند! وقتی آدم (علیه السلام) غایب گردید ، شیطان حاضر شد و از حوا احوال خناس را سوال نمود و حوا نیز شرح واقعه را به او گفت . شیطان باز هم با صدای بلندی گفت : ای خناس! در چه حالی؟ از درون آدم و حوا خناس به صدا در آمد و گفت : لیبیک ای پدر! شیطان گفت : در کجا هستی؟ گفت : در درون آدم و حوا! شیطان گفت : ای فرزند! مکان

همان جا بمان و هرگز خارج نشو مقصود من همین بود و به خناس دستور دادم که تا آدم و نسل آدم زنده است او را وسوسه کند که در سوره ناس هم آمده الذی یوسس فی صدور الناس من الجنه و الناس از شر وسوسه گر پنهانکار که در درون سینه انسانهاست وسوسه می کند خواه از جن باشد یا از انسان

آری ، خناس شیطانی است که برای همیشه در بطن فرزندان آدم است و وسوسه ی او رفع نمیشود مگر به ذکر خدا و استعاذه ( منبع ریاض الحکایات ص 20

چنانکه قول خداوند است : « من شر الواسواس الخناس (سوره ناس

سوال:

آیا خدای متعال نمی دانست که ابلیس یک روز بر علیه او طغیان خواهد کرد؟ پس چرا اجازه داد تا او به یک مرحله والایی برسد؟

پاسخ

ص: 298

قبل از بیان جواب اشاره به یک مطلب مورد نیاز است و آن اینکه ما نباید در قضاوت‌های خود خداوند را با بشر و هر موجود ضعیف دیگر قیاس کنیم و به او موقعیت یک مخلوق را بدهیم و بعد دیدگاه‌های خود را در مورد او تنظیم نماییم. خدا، خدا است و قضاوت درباره او باید با نگاه به مقام الوهیت او باشد نه چیز دیگر و این قیاس پنهان در ضمیر ما انسانها، راهزن خطرناکی است که معارف ما را به غلط و انحراف سوق می‌دهد.

اما داستان شیطان: باید دانست که هر چیزی که وجود دارد و مخلوق است نیکو و خیر است «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (سوره سجده، آیه 7) او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. ولی ممکن است در هنگام ارتباط با دیگر موجودات، شریر شود و مایه سستی و ضلال و هلاکت باشد. و دیگر اینکه عالم صنع و ایجاد با کثرت و وسعتی که دارد اجزاء آن به هم مربوط و معطوف هستند، ایجاد بعضی از اجزاء آن به ایجاد همه آن بر می‌گردد چنانچه اصلاح جزء آن به اصلاح کل بر می‌گردد

و این اختلاف در عالم و ارتباط اجزاء با هم امری ضروری است و در آن تنافی و تضاد، کمال و نقص، بود و نبود، رسیدن و نرسیدن لازم و ضروری می باشد. والا- این نظام هستی یک چیز می شد و این اختلاف و مراتب از بین می رفت و عالم باطل می شد. در این میان می دانیم که اگر شر و فساد و تعصب و فقدان و نقص و ضعف و امثال اینها نباشد دیگر خیر و صحت و راحت و وجدان (یافتن) و کمال و قوه مصداق ندارد و قابل تعقل نیست چنانچه اگر شقاوت نباشد سعادت بی معنا است و اگر زشتی نباشد زیبایی مصداق ندارد. و اگر معصیت نباشد طاعت متحقق نمی شود و اگر طاعت و معصیت نباشند مدح و ذم باطل می شود و ثواب و عقاب و وعد و وعید و انذار و بشارت بی معنا می شود و با نبودن اینها دین و شریعت و فرستادن پیامبران و تشکیل جامعه و... بی فلسفه می شود پس می بینیم که معصیت و شر که شیطان بسوی آنان ما را می خواند از ارکان نظام عالم انسانی که براساس سنت اختیار جاری است و مقصود از آن سعادت نوع انسان می باشد. شیطان مانند حاشیه صراط

مستقیم است و مورد نیاز، اگر اطراف نباشد وسط معنا نمی یابد پس شیطان عامل تقویت ایمان و سعادت انسان است . یکی از دانشمندان زیست شناس می گوید: اگر میکرب نبود قامت انسان از 80 سانتیمتر تجاوز نمی کرد این میکرب است که سلولهای بدن را به فعالیت و می دارد و در نتیجه رشد و تعالی می یابد اما اینکه شیطان به جرگه ملائکه پیوسته بود چون هنوز ارتباط با دیگر موجودات از جمله انسان نداشت و وجود او جز خیر چیز دیگری نبود. و این ظاهر امر بود تا محک تجربه بمیان آید و سیه روی شود هر که در او غش باشد. اما اینکه فرموده اید:

انسان لفی خسر است یعنی طبیعت انسان اینگونه است و هشدار قرآن این است که براساس فطرت خود مشی کنید نه طبیعت و امیال طبیعی. و اما اینکه بهشت را برای اقلیت و جهنم را برای اکثریت آفریده است، درست نیست بلکه اکثریت با حفظ مراتب اهل نجات و اقلیت اهل عذاب هستند. انسانها همانگونه که در زیبایی و سلامت سه دسته هستند الف: اقلیتی در نهایت زیبایی و سلامت ب: اقلیتی در نهایت مرض و زشتی

ص:301

ج: اکثریت متوسط ، و در این سه دسته همیشه اکثریت با متوسط است و زیبا و سالم و مریض و زشت در اقلیت هستند، در مورد نجات و سعادت اخروی هم اینگونه اند، اقلیتی در کمال شقاوت، اقلیتی در کمال سعادت، اکثریت مردم اهل نجات و سعادت متوسط هستند. اصل نظام آفرینش بر رحمت می باشد و سخط الهی طفیلی رحمت اوست تنها دسته ای اهل شقاوت ابدی هستند که از روی عنودگری و لجاجت حق را نپذیرند. و اما اینکه شیطان را خلق کرد تا از او پیروی کنند هم درست نیست بلکه به انسان ابزار مخالفت با شیطان را داد، هم عقل و هم اختیار و هم راهنمایی و اگر عقل و اختیار و راهنمایی بود ولی شیطان نبود این میدان ناقص بود و ناهماهنگ. شیطان و دلایل خلقت شر اقلیتی سعادت انسان مراتب اهل نجات و اقلیت موارد مرتبط شیطان را صاحب اختیار کارهای خود گردانیده اند و او آنها را شریک خویش قرار داده است در سینه آنها شیطان جوجه کرده که به آرامی به حرکت آمده و در اطراف آنها به راه افتاده اند. پس شیطان با چشم آنها نگاه می کند و با

زبان آنها سخن می گوید آنها را بر لغزش سوار کرده شیطان را صاحب اختیار کارهای خود گردانیده اند و او آنها را شریک خویش قرار داده است در سینه آنها شیطان جوجه کرده که به آرامی به حرکت آمده و در اطراف آنها به راه افتاده اند. پس شیطان با چشم آنها نگاه می کند... بترسید از دشمنی که پنهانی از سینه های شما عبور کرده و در گوشهای شما وسوسه می کند.

بترسید از دشمنی که پنهانی از سینه های شما عبور کرده و در گوشهای شما وسوسه می کند. از شیطان دشمن خداوند بترسید به این که با فریب خود شما را برانگیزاند و یا با سواران و پیاده گان خود شما را مضطرب و نگران سازد؛ پس همانا برای شما تیر ترس را در کمان نهاده و از نزدیک به طرف شما رها کرده است. از شیطان دشمن خداوند بترسید به این که با فریب خود شما را برانگیزاند و یا با سواران و پیاده گان خود شما را مضطرب و نگران سازد؛ پس همانا برای شما تیر ترس را در کمان نهاده و از نزدیک به طرف شما رها کرده است... شیطان آنها را نشانه تیر خود قرار داده که بر آنها قدم می گذارد و دست از آنها



بر نمی دارد. شیطان آنها را نشانه تیر خود قرار داده که بر آنها قدم می گذارد و دست از آنها بر نمی دارد. شیطان را صاحب اختیار کارهای خود گردانیده اند و او آنها را شریک خویش قرار داده است در سینه آنها شیطان جوجه کرده که به آرامی به حرکت آمده و در اطراف آنها به راه افتاده اند. پس شیطان با چشم آنها نگاه می کند و با زبان آنها سخن می گوید آنها را بر لغزش سوار کرده شیطان را صاحب اختیار کارهای خود گردانیده اند و او آنها را شریک خویش قرار داده است در سینه آنها شیطان جوجه کرده که به آرامی به حرکت آمده و در اطراف آنها به راه افتاده اند. پس شیطان با چشم آنها نگاه می کند... بوته امتحان و کوره آزمایش الهی بوته امتحان و کوره آزمایش الهی انسان نسبت به همه نعمت ها، حوادث و پیش آمدها در معرض امتحان و آزمایش و به عبارت دیگر یک سلسله تکالیف عبادی و اخلاقی قرار می گیرد، که اگر به آن عبادات، یا حالات اخلاقی مانند صبر و استقامت و توکل قیا... تماس با ما راهنما درباره ما بلاگ RSS فارسی [www.islamquest.net](http://www.islamquest.net) صفحه اصلی

گنجینه پاسخ ها فقه و احکام قرآن کریم ثبت پرسش جدید حمایت از ما خانه گنجینه پاسخ ها مفاهیم قرآنی انسان و خدا ابلیس و شیطان

## فلسفه وجودی شیطان چیست؟

فلسفه وجودی شیطان که موجودی اغواگر و گمراه کننده است، چیست؟ و چرا خداوند او را خلق کرد؟

پاسخ اجمالی اولاً: نقش شیطان در انحراف و گمراهی انسان فقط در حد دعوت است، ثانیاً: تکامل، همواره در میان تضادها صورت می گیرد و از این جهت، خلق چنین موجودی در نظام احسن، بیهوده و بی جهت تلقی نمی شود، بلکه جلوه ای است از رحمانیت و خیریت محض الاهی. پاسخ تفصیلی اولاً:

خداوند شیطان را، شیطان خلق نکرد. به دلیل این که او سال ها (6 هزار سال) (نهج البلاغه، خطبه ی قاصعه.

هم نشین فرشتگان و اهل عبادت بود، ولی بعداً به خواست

خود و بر اثر تکبر راه طغیان و انحراف را در پیش گرفت و از رحمت خداوند دور شد. ثانیاً: وجود شیطان، برای انسان های با ایمان و آنها که می خواهند راه حق را بپیمایند، مضر نیست، بلکه وسیله ی پیشرفت و تکامل است؛ چرا که پیشرفت و ترقی و تکامل، همواره در میان تضاد ها صورت می گیرد. ( بیستونی، محمد، شیطان شناسی از دیدگاه قرآن کریم، نقش شیطان در این جهان نقش دعوت کننده است؛ یعنی شیطان فقط انسان ها را به گمراهی و انحراف دعوت می کند. خداوند به او قدرت تصرف در نفوس و سلطه ی بر آنها نبخشیده است. «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» . نحل، ص 99.

بی گمان او را بر کسانی که ایمان آورده اند و به پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی نیست. (به همین جهت وقتی که در قیامت عده ای شیطان را به دلیل این که آنها را گمراه کرد ملاقات می کنند، شیطان با آنها محاجه می کند می گوید: «... وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ...» . (ابراهیم، 22. و مرا بر شما سلطه ای نبود جز این که شما را خوانده ام...). آموزه های قرآنی حکایت

از آن دارد که نقش شیطان در انحراف و گمراهی انسان فقط در حد دعوت است و او هیچ گاه انسان ها را به اجبار به انحراف نمی کشاند؛ زیرا که انسان، مخاطب دو دعوت است. یکی دعوت خدا و یکی شیطان و این انسان است که با اختیار خود یکی از این دو دعوت را می پذیرد. اما انسان هایی که با میل و اراده ی خود دعوت شیطان را پذیرفتند و او را الگوی خود قرار دادند و از دستورات او پیروی کردند، بر آنها سلطه پیدا می کند و آنها را به نابودی می کشاند. نحل: 100

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»

جز این نیست که تسلط او بر کسانی است که او را دوست می دارند...

### **پنج چیزی که محتضر هنگام مرگ می بیند**

فرشته مرگ به او می گوید: اینجا منزل تو است و نعمت پایدار، اموال، خانواده و خویشاوندانت در اینجایند. هر کدام از خویشاوندان و خانواده ات صالح باشند، در اینجا با تو خواهند

ص: 307

به گزارش مشرق، برخی از واقعیت‌ها در زمان حیات، بر انسان پوشیده است و لحظه مرگ، بر او آشکار می‌شود؛ زیرا در آن زمان که آدمی از مرز دنیا می‌گذرد، فرشته مرگ را می‌بیند و در آستانه جهان غیب قرار می‌گیرد. در چنین حالتی است که رابطه او با اطرافیان و اطرافیانش با وی قطع می‌شود؛ نه محتضر می‌تواند مشاهدات خود را برای آنان بگوید و آنچه بر وی می‌گذرد، توضیح دهد و نه اطرافیان قادرند به اطلاعات و مشاهدات محتضر پی ببرند و از چگونگی حالش آگاهی یابند.

سید جواد موسوی در مقاله‌ای به اموری که محتضر هنگام مرگ مشاهده می‌کند در آئینه آیات و روایات پرداخته که در ذیل می‌آید.

شخص محتضر ظرف چند لحظه که انتقال روح او انجام می‌شود، پرده از جلوی دیدگانش کنار رفته، از عالم دیگر شاهد مناظر مطبوع و یا رنج آور این دنیا می‌شود.

به عبارت دقیق تر می توان گفت برخی از واقعیت ها در زمان حیات، بر انسان پوشیده است و لحظه مرگ، بر او آشکار می شود؛ زیرا در آن زمان که آدمی از مرز دنیا می گذرد، فرشته مرگ را می بیند و در آستانه جهان غیب قرار می گیرد. در چنین حالتی است که رابطه او با اطرافیان و اطرافیانش با وی قطع می شود؛ نه محتضر می تواند مشاهدات خود را برای آنان بگوید و آنچه بر وی می گذرد، توضیح دهد و نه اطرافیان قادرند به اطلاعات و مشاهدات محتضر پی ببرند و از چگونگی حالش آگاهی یابند.

اوضاع و احوال کسی که فرشته مرگ را دیده و به جهان غیب راه یافته است، از بعضی جهات شبیه انسانی است که به خواب عمیق فرو رفته و از دنیای بیداری جدا شده است. قلب و مغز او فعال است؛ اما از اطرافش بی خبر است. نه بیدارانی که اطرافش هستند از مشهودات وی باخبرند و نه او می تواند در آن حال آنچه را می بیند، برای آنان توضیح دهد. (بر گرفته از: معاد از نظر روح و جسم، محمد تقی فلسفی، دفتر نشر فرهنگ)

در ادوار حیات بشر، سه روز است که از نظر دینی بسیار مهم تلقی شده و بزرگ ترین تحوّل در آنها به وقوع می پیوندد؛ یکی روز ولادت است، سپس روز مرگ و سوم روز قیامت. در این سه روز، انسان از عالمی به عالمی دیگر انتقال می یابد و تمام شرایط زندگی و قوانین حیاتی اش دگرگون می شود. «(بر گرفته از: معاد از نظر روح و جسم، محمد تقی فلسفی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ ششم، 1385 ش، ج 1، ص 75).

به همین خاطر «وقت احتضار و مرگ را» معاینه «گویند؛ برای آنکه آثار آن عالم را بالعیان مشاهده می کند، و چشم غیبی ملکوتی گشوده می شود و شمه ای از احوال ملکوت بر او کشف گشته و بعض آثار و اعمال و احوال خویش را مشاهده می کند.» (چهل حدیث، سید روح الله موسوی خمینی (ره)، ص 453).

بسیار واضح است که تفاوت مشهودات اهل ایمان و کفر به اعمال آنها بستگی دارد؛ اهل ایمان و عمل صالح از کرامات حق

تعالی بهره مند می شوند و مناظر مطبوع و دلپذیر را مشاهده می کنند؛ ولی اهل کفر و نفاق به اندازه حظّ و بهره خود و آنچه در دار دنیا کسب نموده اند، آثار غضب و قهر الهی را مشاهده می کنند.

## دیدنی های در حال احتضار

### فرشته ها

### اشاره

خدای متعال می فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ؛ نحل/32.

متقین [ کسانی هستند که وقتی فرشتگان [ رحمت [ آنان را که عمرشان به پاکدلی [ و درستکاری [ طی شده است، قبض روح می کنند به آنها می گویند: سلام بر شما! داخل بهشت شوید که این، پاداش اعمال خوب شما است.

با توجه به آیات و روایات اسلامی، می توان فرشتگانی که بر بالین محتضر حاضر می شوند و ملاقات هایی که همراه با



## الف) فرشته مرگ

ما در این جهان فعل و انفعال های عالم ملکوت و غیب را نمی بینیم.

امام علی (علیه السلام) فرموده است: «هل تحس به إذا دخل منزلا أم هل تراه إذا توفى أحدا بل كيف يتوفى الجنين في بطن أمه أيلج عليه من بعض جوارحها أم الروح أجابته يا ذن ربها أم هو ساكن معه في أحشائها»؛ (بحار الانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404 ق، ج 6، ص 143).

آیا موقعی که فرشته مرگ در منزلی وارد می شود، احساس می کنی؟ آیا وقتی به قبض روح کسی اشتغال دارد، او را می بینی؟ فرشته مرگ، روح جنین را چگونه می گیرد؟ آیا از بعضی از جوارح مادر وارد می شود؟ یا آنکه روح جنین، به اذن خدا فرشته مرگ را اجابت می کند؟ یا او

با جنین در رحم مادر سکونت دارد؟.

محتضر در لحظه ای که ملک الموت و جهان ناآشنای پس از مرگ را مشاهده می کند، متوجه می شود که زندگی دنیایش سپری شده و در آستانه رحلت به عالم آخرت قرار گرفته است.

در این موقع، سخت نگران و مضطرب شده، دچار شدیدترین فشار روحی می گردد. به موجب روایات رسیده در این باب، این هنگام برای آدمی از ساعات بسیار سنگین و دشوار است.

اما اینکه انسان در هنگام مرگ، فرشتگان قبض روح را در چه شکل و شمایلی مشاهده می کند؟ باید گفت: این حالت نیز به عمل و شخصیت فرد بستگی دارد. انسان نیکوکار آنها را به شکل خوب و همراه با بشارت، سلام و تحیت مشاهده می کند؛ چنانچه قرآن کریم به آن اشاره کرده و می فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» نحل/32.

ص: 313

اگر کافر، ظالم و ستمکار باشد، فرشتگان را بیم دهنده و با چهره های ترسناک می بیند: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا»؛ (فرقان/22).

روزی که فرشتگان (مرگ یا عالم برزخ یا صحنه قیامت) را می بینند. در آن روز گناهکاران را بشارتی نیست و (به فرشتگان) می گویند: ما را ایمنی کامل دهید! و فرشتگان می گویند: سخت ممنوع است (بر شما رحمت و بهشت خدا).

خدای متعال در آیاتی به گفتگوی فرشتگان و ستمکاران در هنگام مرگ تصریح کرده و این گفتگو را چنین بیان می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا هُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»؛ نساء/97.

کسانی که فرشتگان (قبض روح) روح آنها را گرفتند، در حالی که به خویش ستم کرده بودند، به آنها گفتند: شما در چه بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟! گفتند: ما در سرزمین خود، (تحت فشار و) مستضعف بودیم.

آنها (فرشتگان) گفتند: مگر سرزمین خداوند، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟! آنها (عذری نداشتند و) جایگاهشان دوزخ

است و سرانجام بدی است.

همچنین می فرماید: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» ؛ انفال/50.

ای پیامبر! اگر ببینی کفار را هنگامی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می گیرند و بر صورت و پشت آنها می زنند و (می گویند: بچشید عذاب سوزنده را!) به حال آنها تأسف خواهی خورد!.

در منابع اسلامی در مورد مشاهده، گفتگو، بشارت به بهشت و نشان دادن نعمت های آن به مؤمنین درستکار توسط فرشته مرگ در لحظه جان دادن روایات بسیاری وجود دارد.

### **(ب) فرشتگان ثبت اعمال**

یک انسان مکلف در طول ده ها سال عمر خود، هزاران عمل خوب و بد انجام می دهد و «رقیب» و «عتید» تمام آنها را ثبت

ص: 315

می نمایند. هنگام مرگ، خلاصه تمام آنها به محتضر ارائه می شود؛ یعنی هر انسانی در پایان عمر و خاتمه یافتن دوران معامله و داد و ستد بازار دنیایش، بیلان کارهای خود را می بیند، از اوضاع و احوال خوب یا بد خویش آگاه می گردد و به سود یا زیان معاملاتی که در زندگی با نقد عمر انجام داده، واقف می شود. خلاصه، خیلی زود می فهمد اهل ثواب است یا اهل عقاب. «(معاد از نظر روح و جسم، ص 190).

بر این اساس هر انسانی پس از مرگ، بلافاصله از وضع خود آگاه می شود و می فهمد آیا بهشتی و اهل سعادت است یا جهنمی و اهل عذاب می باشد. از این رو، هر یک از کفار و گناهکاران که عمر خود را با جهل و غفلت گذرانده اند، در همان لحظات احتضار، خطر را احساس نموده، از گذشته پشیمان می شوند و می گویند: «قَالَ رَبِّ اُرْجِعُونِي \* لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَّرَائِهِمْ بَرَزَخٌ اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» ؛ (مؤمنون/ 99-100).

ص: 316

پروردگارا! مرا به دنیا باز گردان تا مگر گذشته را جبران کنم و عمل صالحی انجام دهم؛ ولی پاسخ منفی می شنوند و به او گفته می شود: این سخن بی اثر، هرگز جامه تحقق نمی پوشد و از پی مرگشان عالم برزخ است تا قیامت بر پا گردد و از قبرها برانگیخته شوند.

### ج) فرشتگان موکل رزق، آشامیدنی ها و نَفَس ها

یکی دیگر از مشهودات مختصر در اولین مراحل انتقال، فرشتگان مأمور بر رزق و روزی است. در آن لحظات، سه فرشته بر بالین او حاضر می شوند و هر کدام از آنها گزارش مأموریت خود را بدین شرح بیان می کنند:

اولی سلام کرده، می گوید: من موکل روزی تو بودم، شرق و غرب زمین را جستجو کرده، از روزی تو لقمه ای پیدا نکردم که نخورده باشی، سپس فرشته دوم می گوید: سلام بر تو! من موکل

ص: 317

مایعات و آشامیدنیهای تو، از آب و غیر آب بودم، شرق و غرب زمین را گشتم، شربت آبی از آن تو نیافتم که نیاشامیده باشی.

آن گاه ملک سوم درآمده، پس از سلام می گوید: من مأمور نفسهای تو بودم، شرق و غرب زمین را تفحص کردم، نفسی از تو که نکشیده باشی، پیدا نکردم. لثالی الاخبار، محمد نبی تویسرکانی، مکتبه محمدیه، قم، بی تا، ج 5، ص 23.

#### (د) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیه السلام)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ وَلَا يَتَيَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ مَلَائِكَةِ الْمَوْتِ لَهُ.... ثُمَّ يَقُولُ لَهُ انْظُرْ فَيَنْظُرُ فَيَرَى مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالتَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ فَيَقُولُ لَهُ أَوْ لَا تَرَاهُمْ هُوَ لَا يَسَادَاتُكَ وَأُمَّتُكَ هُمْ هُنَاكَ جَلَّاسُكَ وَأَنَاسُكَ أَفَمَا تَرْضَى بِهِمْ بَدَلًا مِمَّا تَفَارِقُ هَاهُنَا فَيَقُولُ بَلَى»؛ بحار الانوار، ج 24، ص 27.

ص: 318

مؤمن پیوسته از قیامت بیمناک است و یقین ندارد که آیا مقام خشنودی و رضای خدا را دریافت خواهد کرد یا نه، تا هنگام مرگ و آمدن ملک الموت؛ ... فرشته مرگ به او می گوید: اینک تماشا کن! محتضر نگاه می کند. محمد و علی و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) را در اعلا علیین مشاهده می کند. فرشته به او می گوید: آنها پیشوایان و رهبران تو هستند و در آنجا با تو همشین و مأنوس خواهند بود. اکنون حاضری به جای کسانی که اکنون در دنیا از آنها مفارقت می کنی، این همشین ها را انتخاب نمایی؟ می گوید: آری...»

ظاهر شدن ایشان برای عموم مردم در حال احتضار و در قبر، امری ممکن و واقع شدنی است؛ زیرا در آن حال و در آنجا حجاب های عالم ماده برای مؤمن و کافر از دیده ها برداشته می شود، پس انسان مؤمن ایشان را می بیند، به صورتی که دوست می دارد و کافر می بیند، به نحوی که آنها را دوست نمی دارد.



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَا يَمُوتُ مَوْلًا لَنَا وَ مُبْغِضًا لِعَدَائِنَا إِلَّا وَ يَحْضُرُهُ رَسُولُ اللَّهِ - وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عليهم السلام) فَيَرُونَهُ وَ يُبَشِّرُونَهُ وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ مَوْلٍ لَنَا يَرَاهُمْ بِحَيْثُ يَسُوؤُهُمْ .... « بحار الانوار، ج 6، ص 181.

و اما حاضر شدن ایشان موقع جان دادن به این سبب است که بر کارهای او شهادت دهند و او را به فرشته مرگ معرفی کنند. اگر محتضر از اولیاء الله و دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، سفارش او را به ملک الموت می کنند و می گویند: ای گیرنده جان ها! ملاحظه حال این محتضر را بکن؛ زیرا او از دوستان و شیعیان ما می باشد. ملک الموت نیز با کمال مهر و محبت و به آسانی جان او را از بدنش بیرون می آورد. بعد از مرگ در پیشانی آن مؤمن نوشته می شود: این شخص از دوستان و شیعیان علی و اولادش (علیهم السلام) می باشد.

اگر محتضر از منافقان و دشمنان خدا و اهل بیت (علیهم السلام)

ص: 320

باشد به ملک الموت می گویند: این شخص از دشمنان ما خانواده بود و در دنیا با ما ارتباطی نداشت. هر گونه که صلاح می دانی با او رفتار نما! فرشته مرگ نیز با شدت و سختی جان او را از بدنش بیرون می کشد، و بعد از مرگ هم در پیشانی او نوشته می شود: این شخص منافق یا کافر است.

امام صادق(علیه السلام) در وصف افراد محتضر این گونه می فرماید: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا رَأَى مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا حَيْثُ تَقَرُّ عَيْنُهُ، وَ لَا مُشْرِكٌ يَمُوتُ إِلَّا رَأَاهُمَا حَيْثُ يَسُوؤُهُ»؛ بحار الانوار، ج 79، ص 174.

هیچ کس نیست که مرگش فرارسد، مگر آنکه پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین(علیهم السلام) همگی (با بدنی مثالی) نزد او مجسم و حاضر می شوند، به طوری که آنان را می بیند. اگر محتضر از مؤمنان باشد، وقت مشاهده به آنان علاقه پیدا می کند و عشق می ورزد، و اگر از مؤمنان نباشد، هنگام مشاهده ایشان، آنان را دشمن می دارد و به

ص: 321

دیدار آنان علاقه ای ندارد.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به «حارث بن اعور همدانی» فرمودند:

يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

ای حارث همدانی! بدان هر کس از مؤمنان و منافقان که بمیرد، مرا می بیند.» (بحار الانوار، ج 6، ص 181).

## ه) بهشت و جهنم

در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است:

«انسان مؤمن در دنیا همواره نسبت به آینده خود و آنچه در پیش رو دارد، در نگرانی و هراس به سر می برد، حتی در لحظه مرگ.

برخی امور همچون جدا شدن از اهل و اموال بر اندوه او می

ص: 322

افزاید؛ اما با دیدن بهشت و نعمت های آن، راحتی و آسایش خاطر غیرقابل وصفی پیدا می کند که حاضر به عوض کردن آنها با امر دیگری نمی باشد.

مؤمن به واسطه جدا شدن از زن و زندگی، حسرت و اندوه فراوانی دارد و چون آرزوهایش ناتمام مانده است و ملک الموت در هنگام شدت بیماری و کمال ناراحتی او، از رها کردن اموال و خانواده و گرفتاری های دیگر می آید، پس ملک الموت به او می گوید: این چه اندوه و ناراحتی است که داری؟ آیا عاقل به واسطه از دست دادن پیشیزی بی ارزش ناراحت می شود، در صورتی که به جای آن میلیون ها برابر دنیا به او ارزانی داشته اند؟ مؤمن در پاسخ می گوید: نه. ملک الموت به او می گوید: به بالای سرت نگاه کن! محض درجات بهشت و قصرهایی که از حد آرزو نیز بالاتر است، می بیند. فرشته مرگ به او می گوید:

اینجا منزل تو است و نعمت پایدار، اموال، خانواده و خویشاوندان در اینجایند. هر کدام از خویشاوندان و خانواده

ات صالح باشند، در اینجا با تو خواهند بود. آیا راضی هستی به جای مال و ملک دنیا، این نعمت ها را دریابی؟ می گوید: به خدا قسم مشتاقم و حاضرم.» (بحار الانوار، ج 24، ص 26).

برخی روایات، این مشاهده را ثمره صبر و استقامت در راه ولایت و محبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بغض نسبت به دشمنان ایشان معرفی نموده اند.

## شیطان

وقتی انسان در حال احتضار قرار می گیرد، شیطان با فرزندان و یاران خود بر بالین او حاضر می شوند و تلاش می کنند تا با حيله های مختلف «ایمان» او را گرفته و آن را از چنگش بیرون آورند و این سخت ترین حالت برای هر محتضری است.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضِرُهُ

ص: 324

الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْءٍ يَأْتِيهِ مَنْ يَأْمُرُهُ بِالْكَفْرِ، وَيُشَدُّ كَبْكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ، فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَإِذَا حَصَرَ رُتْمَ مَوْتَاكُمْ، فَلَقْنَاهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَمُوتَ»؛ ((بحار الانوار، ج 6، ص 195.

هیچ انسانی نیست، مگر اینکه در هنگام مرگ شیطان، یکی از مأمورین خود را نزد او حاضر می کند تا وی را وسوسه کند و در دینش به شک اندازد و او را به کفر بکشاند. این وسوسه ادامه دارد تا اینکه روح از بدن او خارج شود؛ اگر محتضر از مؤمنان حقیقی باشد، شیطان نمی تواند بر او غالب شود و دین و ایمانش را بگیرد. پس هرگاه یکی از شما بر بالین شخصی از کسان خود رفتید که مرگش فرارسیده است، شهادتش را به او تلقین کنید تا شیطان به او دست نیابد.

**مال، فرزندان و اعمال**

ص: 325

از دیگر اموری که برای محتضر به صورت مثالیه خود مجسم می گردد و او آنها را می بیند و دست نیاز به سویشان دراز می کند، مال و اولاد و اعمال فرد است.

در این مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: همانا فرزند آدم در آخرین روز از روزهای دنیای خود و اولین روز از روزهای آخرت (در حال احتضار) قرار گیرد، (در عالم مثال به صورت مثالی) مال و اولاد و عملش برای او ممثّل شود، پس متوجه مال خود شود و گوید: (ای مال!) به خدا سوگند من بر (جمع) تو حریص و (بر انفاق تو) بخیل بودم (شب و روز خود را برای تحصیل و به دست آوردن تو صرف کردم و چیزی از تو را از خود جدا نمی کردم)، پس چه سود و بهره ای از تو برای من است؟ مال (در جواب) می گوید: کفن خود را از من برگیر (یعنی استفاده تو از من در این حال فقط کفنی بیش نیست).

سپس حضرت فرمود: پس متوجه فرزندان خود شود و گوید:

ص: 326

به خدا سوگند! من برای شما پدری مهربان و حامی و نگهدارنده شما بودم، پس در این حال (چه نفع و فایده ای از شما برای من هست؟ می گویند ما تو را به قبر و گودالی که آرامگاه تو است، می رسانیم و در آن پنهان می سازیم.

پس از آن متوجه عمل خود می شود و می گوید: به خدا سوگند! من نسبت به (انجام) تو میل و رغبت نداشتم و تو بر من گران و سنگین بودی، پس چه نفع و فایده ای از تو برای من هست؟ می گوید: من قرین و همنشین تو هستم در قبر و روز رستاخیزت، تا زمانی که من و تو بر پروردگارت عرضه شویم. پس اگر آن شخص، ولی و دوست خدا باشد، نزد او کسی آید که از جهت خوشبویی و خوبی منظره و زیبایی و در برداشتن لباس های فاخر و قیمتی، نیکوترین مردم است، پس به وی گوید: بشارت و مژده باد تو را به راحتی و آسایش و زندگی دایم و روزی پاک و پاکیزه و بهشت پر نعمت و ورود تو بهترین ورودها باشد، پس محتضر می گوید: تو کیستی؟ می گوید: من عمل صالح تو

ص: 327



هستم. از دنیا به سوی بهشت کوچ کن. (وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج 16، ص 105).

اعمال خیر، صورتی زیبا و نیکو دارند و برای فاعلش آسایش و راحتی را به ارمغان می آورند و اعمال شرّ، صورتی زشت و کریه المنظر دارند و باعث عذاب و وحشت صاحبش می گردند. منبع: حوزه نیوز.

ص: 328

## منابع و مدارک کتاب

1-قرآن کریم

2-نهج البلاغه

الف :

3-اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی.

4-اعلام قرآن، مرکز فرهنگ و معارف، پیشین، ص 165

5-المحجّه البيضاء،

ب :

6-بحار الانوار: علامه مجلسی.

پ :

7-پایگاه حوزه

ت :

8-تفسیر المیزان، علامه طباطبائی .

ص:329

9- تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام

10- تفسیر نور

11- تفسیر نمونه

12- تفسیر البرهان

13- ترجمه تفسیر المیزان،

14- تفسیر نورالثقلین.

15- تفسیر مجمع البیان، طبرسی، چاپ بیروت

16- تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، علی بن جمعه،

ج:

17- جن و شیطان، علیرضا رجال تهرانی .

چ:

18- چهل حدیث، سید روح الله موسوی خمینی (ره)،

ح:

19- حیات القلوب ،

20- حوزه نیوز.

د:

ص: 330

21- دنیای شگفت جن ابلیس و شیطان: رقیه یعقوبی

22- دائره المعارف قرآن کریم،

23- به نقل از اداره پاسخگویی آستان قدس رضوی

س :

24- سایت رشد- شبکه ملی مدارس.

25- سایت مناظره و گفتگو.

26- سایت مشرق.

27- سایت حوزه نیوز.

28- سایت پرسمان دانشجویان - معارف.

29- سایت تبیان.

30- سایت دنشنامه اسلامی .

31- سرمایه سخنوران

32- سفینه البحار،

ش :

33- شکوری گروه دین و اندیشه تبیان

34- شرح نهج البلاغه خوئی ، ج 2، ص 63.

ص: 331

35- شیطان در دادگاه محشر، علی علامه حائری

36- شیطان در کمین گاه، صالحی حاجی آبادی

37- شیطان شناسی از دیدگاه قرآن کریم، بیستونی، محمد.

ع:

38- عیون الاخبار

39- علل الشرایع

ف:

40- فرازی از خطبه 192، ترجمه محمد دشتی، ص 382

ک:

41- کتاب ابلیس، ص 4.

د:

42- ل:

43- لئالی الاخبار، محمد نبی تویسرکانی، مکتبه محمدیه، قم، بی تا،

م:

44- معاد از نظر روح و جسم، محمد تقی فلسفی، دفتر نشر

ص: 332

فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ ششم، 1385 ش،

45- مجمع البحرین قدیمی: فخرالدین طریحی.

46- منتظر ظهور - تنها منجی زندگینامه شیطان قسمت اول و دوم.

47- مرکز فرهنگ و معارف قرآن،

ن:

48- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 234.

49- نهج البلاغه، خطبه 192 (قاصعه) صبحی صالح.

ه:

50- همه چیز در مورد شیطان.

و:

51- واژه های قرآن

ی:

52- یکصد موضوع پانصد داستان، اثر علی اکبر صداقت - مهدی صفری-

ص: 333

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

